

نامه فرهنگستان
فرهنگستان زبان و ادب فارسی
دوره سیزدهم، شماره چهارم
تابستان ۱۳۹۳

دارای درجه علمی- پژوهشی
مصوب وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
و نمایه شده در پایگاه استنادی علوم جهان
اسلام (ISC) و ایران ژورنال

مدیر مسئول: غلامعلی حدّاد عادل

هیئت تحریریه: محمدرضا ترکی، غلامعلی حدّاد عادل،
محمد دبیرمقدم، حسن رضائی باغبیدی،
احمد سمیعی (گیلانی)، علی اشرف صادقی،
کامران فانی، ابوالحسن نجفی، محمدرضا نصیری

سر دبیر: احمد سمیعی (گیلانی)
مدیر داخلی: جعفر شجاع کیهانی
دستیار سر دبیر: سایه اقتصادی نیا

حروف نگار و صفحه آرا: الهام دولت آبادی

طراح جلد: صدف مجلسی
خوشنویس: رحمت الله فلاح
ناظر چاپ: حمیدرضا دمیرچیلو

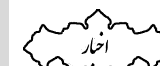
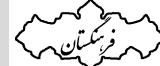
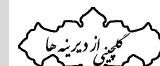
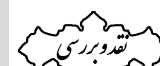
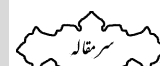
نشانی: تهران، بزرگراه حقانی، بعد از ایستگاه مترو،
مجموعه فرهنگستان‌ها، فرهنگستان زبان و ادب فارسی
کد پستی: ۱۵ ۳۸ ۶۳ ۳۱ ۱۱
صندوق پستی: ۶۳۹۴ - ۱۵ ۸۷۵
تلفن: ۸۸۶۴۲۳۳۹-۴۸ دورنگار: ۸۸۶۴۲۵۰۰
پیام‌نگار: namehfarhangestan@gmail.com
وبگاه: www.persianacademy.ir
این نشریه در پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی
به نشانی www.SID.ir نمایه می‌شود.

بهای این شماره: ۵۰۰۰۰ ریال
بهای اشتراک هر دوره (۴ شماره): ۱۶۰۰۰۰ ریال
(برای دانشجو: ۱۲۰۰۰۰ ریال)
شماره حساب مجله: ۷۸۰۳۱۹۰۰۱۵ بانک تجارت،
شعبه نوآوران، کد ۴۰۰

شماره مسلسل: ۵۲

فهرست

۲	سردبیر	زبان مشترک، کلید ارتباط در جهان دانش و فن
۶	ابوالحسن نجفی	وزن دوری، مشکلی که عروض قدیم آن را نادیده گرفته است
۱۹	احمد سمیعی (گیلانی)	بهره‌جویی از نشانه‌های سبکی در تصحیح متون
۲۷	مهدی علیانی مقدم	شمس‌الدین خاله و شهاب‌الدین خاله
۴۲	نیلوفر محمدی	تعهدگرایی اندیشه اجتماعی از عصر مشروطه تا ادبیات معاصر
۴۷	بهناز علی‌پور گسگری	زاویه دید و تغییرات راوی در نهران مخوف
۵۷	کاترین کریکونیوک	بررسی نظام واژه‌سازی به روش تجزیه تکواژی صوری
۶۸	نجیب مایل هروی	نماذگشای بخاری از قرن دهم هجری
۸۵	عبدالحمید حبیبی اصل آسیه ذبیح‌نیا عمران	فرهنگ عامه شهر بهمنی
۱۰۰	جعفر شجاع کیهانی	ارانی و زبان فارسی
۱۰۷	کامبیز جلالی	شاهنامه فردوسی و ترجمه‌های آن در دانش زبان و در ادبیات
	ترجمه احمد سمیعی (گیلانی)	فرانسه و آلمانی
۱۲۷	سیدافشین سمائی سید مهدی سمائی	اسم‌هایی که فراموش می‌شود
۱۴۲		کتاب: تاریخ ادبیات فارسی؛ زندگی زنان گیلان؛ با قافله شوق؛ یادگار زیران
۱۵۷		مقاله: فلسفه وجودی نظام آموزش عالی چیست؟ (با همکاری سایه اقتصادی‌نیا، عدرا شجاع‌کریمی، یلدا شکوهی، مهسا مجدر لنگرودی)
۱۶۱	سهراب فتوحی	همایش فرهنگی «ایران از دیدگاه سیاحان سفرنامه‌نویس فرانسوی»
۱۷۴		فاطمه فرهودی‌پور
۱۷۷		نمایه دوره سیزدهم





زبان مشترک، کلید ارتباط در جهان دانش و فن

در تمدن‌های فراگیر گوناگون، همواره زبان علمی مشترک وجود داشته و خود وسیله‌ای بسیار مؤثر در پیشرفت دانش و فن بوده است. در سرزمین پهناور و پرجمعیت چین، زبان نوشتاری مشترک، در جنب‌گوش‌های متعدّد، زبان علمی و فرهنگی بوده و هست. در جهان مسیحی غرب، طیّ قرن‌های متمادی، زبان لاتینی زبان مشترک علمی بوده است. در جهان اسلام، عمدتاً زبان عربی به دانش و فن اختصاص داشته و حتّی زوال و انقراض برخی از زبان‌های قومی را باعث شده است. در جهان معاصر، می‌توان گفت زبان انگلیسی به درجهّ زبان فایق علمی ارتقا یافته و نه تنها در قارهّ اروپا بلکه در قاره‌های آسیا و امریکا نیز، به حیث زبان دانش و فن پذیرفته شده است. این زبان در کشورهای مشترک‌المنافع و هم در قارهّ امریکا-کانادا و ایالات متّحده - نه تنها زبان علمی بلکه همچنین زبان ادبی و فرهنگی مشترک شده است. در هند، اختیار این زبان در عرصهّ دانش و فن به عامل تعیین‌کنندهّ پیشرفت حیرت‌انگیز در علوم بنیادی به خصوص ریاضیات و فیزیک و برنامه‌ریزی رایانه‌ای مبدّل گشته است.

زبان مشترک علمی و فنی و فرهنگی با سیراب شدن از آب‌سخورهای پُرشمار، طبعاً به مراتب پُرشتاب‌تر از زبان‌های ملّی و محلی نیرومند می‌گردد و کفایت فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کند چنانکه حتّی می‌توان گفت از محدودهّ زبان ملّی بسی فراتر می‌رود و خصلت منطقه‌ای و گاه جهانی پیدا می‌کند. در واقع، زبان‌های لاتینی و عربی، طیّ بازهّ مدیدی همین جایگاه و مرتبت را یافته‌اند و، در روزگار ما، زبان انگلیسی، در مقیاسی بس وسیع‌تر، از منزلت جهانی برخوردار گشته است.

زبان انگلیسی خواه ناخواه زبان جهانی نه تنها دانش و فن بلکه زبان ارتباطی فراگیر جهانگردی شده است. کسی که با این زبان آشنا باشد، در همه کشورها می تواند هم با عامۀ مردم و هم با قشر فرهیخته ارتباط برقرار کند. اکنون حتی فرهیختگان متعصب ترین اقوام و ملت ها نسبت به زبان ملی ناگزیر ترجیح می دهند نتایج کشفیات و تحقیقات علمی و فنی خود را به این زبان بنویسند و منتشر کنند. آثار مهمی که به این زبان نوشته می شود به فاصله کوتاهی به زبان های فرهنگی عمده جهان ترجمه می شود و در دسترس اهل آن زبان ها یا آشنایان به آن زبان ها قرار می گیرد. اگر کسی مجهز به آشنائی کافی با زبان انگلیسی نباشد، نمی تواند، در مجامع علمی بین المللی با دانشمندان کشورها ارتباط زنده و مستقیم برقرار یا مقاله ارائه کند و یا از مقالات و مذاکرات بهره برگیرد. اما زبان مشترک علمی و فنی مانع رشد زبان فرهنگی ملی حتی محلی نیست، چنانکه فی المثل زبان عربی به هیچ رو سد راه پرورش زبان ادبی و فرهنگی فارسی حتی فرهنگ های قومی و محلی در ایران زمین نشده است.

در کشور ما، پیش از جنگ جهانی و ورود قوای متفقین به ایران، زبان فرانسه، به حیث زبان علمی و فرهنگی ممتاز، در برنامه آموزشی دبیرستان ها منظور گشته بود. اما، پس از آن، رفته رفته زبان انگلیسی جای آن را گرفت و اکنون این زبان است که، در مقطع راهنمایی و دبیرستانی و پیش دانشگاهی و هم در همه مقاطع دانشگاهی، به حیث درس زبان خارجی، سلطه دارد و رقابت پذیر هم نیست. اما از عجایب روزگار است که بسیاری از دانش آموختگان حتی دوره دکتری در نظام آموزشی ما، هرچند درس زبان خارجی را در همه دوره های تحصیلی به درجات متوالی گذرانده اند، با آن زبان، گاه در همان درجه ابتدائی، آشنایی نیافته اند. این نتیجه می رساند که هم آموزش زبان خارجی مشکل و نارسائی جدی دارد و هم برای ورود به دانشگاه و مقاطع متعدد آن، آشنائی با زبان خارجی در حد لازم عملاً شرط نشده است.

پیش از انقلاب، برای ورود به مقطع دانشگاهی فوق لیسانس در کشور ما، آشنائی کافی به زبان خارجی – احیاناً به دو زبان خارجی – در حد فهم و ترجمه متن تخصصی شرط اصلی و گاه یگانه شرط بود. من خود برای ورود به دوره فوق لیسانس زبان شناسی دانشگاه تهران ترجمه دو متن در آن رشته به زبان های فرانسه و انگلیسی را گذراندم. علاوه بر آن، به این دو زبان با من مصاحبه شد. متأسفانه، اکنون می بینیم که دانش آموخته دوره دکتری رشته های

زبان‌شناسی یا ادبیات فارسی و چه‌بسا دانش آموخته رشته زبان‌های خارجی با زبان کلیدی انگلیسی آشنائی درخور ندارد و با این زبان نه ارتباط شفاهی می‌تواند برقرار کند و نه ارتباط کتبی، از منابع این زبان نیز نمی‌تواند مستقیماً استفاده کند. مآخذ مقاله‌هایی که به مجلات علمی-پژوهشی برای نشر عرضه می‌شود عموماً ترجمه دست دوم است آن هم ترجمه‌های نامطمئن به زبانی نارسا و ناهنجار و پُردست‌انداز. دانشجویان و دانش‌آموختگان عموماً قادر نیستند در فضای مجازی از موادی که به زبان انگلیسی نوشته شده بهره جویند.

اشکال ریشه‌ای کار کدام است؟ به عبارت انجیلی، درخت را از میوه‌اش باید شناخت. در اینجا نیز، اشکال را در زبان‌آموزی باید سراغ گرفت. در زبان‌آموزی، تا آنجاکه می‌توانم احساس کنم، اشکال در اتخاذ شیوه کتابی و گرامری و قالبی است، در آن است که زبان به طور زنده آموزش داده نمی‌شود و، از این رو، نه کارآمد است نه دلچسب، خشک و بی‌روح و ملال‌آور و رماننده است. در آموزش زبان، بیشتر بر دستور زبان آن هم به صورت انتزاعی تأکید می‌شود، در حالی که دستور مبتنی بر زبان زنده و مستخرج از آن است نه زبان زنده مبتنی بر دستور. زبان‌آموزی، اگر بخواهد ناظر به آشنایی با روح زبان باشد، باید همچون زبان‌آموزی کودک با سخن و متن آغاز گردد. قواعد زبانی در متن مدغم‌اند و کودک رفته رفته آنها را در ذهن جای می‌دهد. زبان باید به صورت زنده و طبیعی آموزش داده شود. با این روش، یادگیری زبان هم آسان و هم مطبوع می‌گردد.

در زبان، ماده و صورت، قاموس و دستور عجین‌اند. زبان اصولاً با واجگان، واژگان بنیادی (عمدتاً واژه‌های بسیط)؛ با تکواژهای دستوری (شناسه‌های اسمی و فعلی، کنایات، نقش‌نماها، نظام اعداد، وندها و هر آنچه فهرست بسته یا محدود دارد)؛ در سطح مورفولوژی (تکواژشناسی)، با قواعد ساختاری ترکیب و اشتقاق و تصریف؛ در سطح نحوی، با گروه‌های اسمی و وصفی و قیدی و ربطی و با ساختارهای جمله‌ای و قواعد مطابقت و نقش‌سازه‌ها؛ در سطح معنایی، یا مفاهیم و مصادیق و مترادف و تضاد و روابط آنها همچنین به‌خصوص با بوم‌گویه‌ها (idioms) مشخص و متمایز می‌گردد. اما این جمله در سخن از یکدیگر جدا نیستند و، در آموزش نیز، نباید به صورت انتزاعی تعلیم داده شوند.

خوشگوارترین و کارآمدترین راه آموزش زبان، در سطح بلافاصله پس از آشنائی مقدماتی، خواندن رُمان است. زبان رُمان زنده و بی‌اندازه غنی و متنوع است. این زبان بیانگر

همۀ شئون حیات انسانی و عناصر و حوادث طبیعی است. خواندن رمان گنجینه لغوی ما را غنا می‌بخشد و ما را با فرهنگ و روح زبان مأنوس می‌سازد.

در گام‌های نخست، می‌توان از تحریر ساده شدۀ رُمان‌ها بهره جست. انگلیسی زبان‌ها، برای اشاعۀ زبان خود، ابتکار بسیار مؤثر و جالبی نشان داده‌اند. انتشارات دانشگاهی آکسفورد Oxford University Press شمار بسیاری از رُمان‌های برگزیدۀ انگلیسی را، به صورت ساده شده Simplified منتشر ساخته که به قلم‌های تخصصی ماهر بازنگاری retold شده‌اند و در مراتب چندگانه، از مبتدی starter تا رتبه ۶، مرتب گشته‌اند به نحوی که، در هر مرتبه، شمار واژه‌ها و الگوهای زبانی و بوم‌گویه‌های ناآشنا افزایش می‌یابد. کسانی که، برای وسعت و عمق بخشیدن به معلومات خود در این زبان، از این ساده شده‌ها، پلّه پلّه استفاده کنند مسلماً شاهد پیشرفتی دور از انتظار در دانش زبانی خود خواهند بود. شخصاً، برای تکمیل معلومات و پُر مایه ساختن گنجینه لغوی خود در زبان انگلیسی و الفت بیشتر با روح و فرهنگ این زبان، بهره‌جویی از رُمان‌های ساده شده را آزموده‌ام و آثار خجسته‌ای را شاهد گشته‌ام که تصوّرش را هم نمی‌کردم. حیف که این کار را دیر آغاز کردم چون سنّ و سال من برای زبان‌آموزی چندان مساعد نیست. مع الوصف این شیوۀ زبان‌آموزی را نه تنها مؤثر بلکه هم لذّت بخش می‌بینم و ساعاتی را که در آن صرف می‌کنم مفرّح و دلگشا می‌یابم. زبان فرانسه را از کودکی سپس در نوجوانی به همین شیوۀ آموخته‌ام و با روح و فرهنگ آن زبان از همین راه انس گرفته‌ام.

در کتاب‌هایی که اکنون برای آموزش زبان در کشورهای راقیه پدید می‌آیند، دستور زبان به صورت زنده و، با مهارت تمام، از طریق متن تعلیم داده می‌شود و آن را جدا از متن نمی‌گیرند. از این رو، می‌توان گفت زبان‌آموزی همان فرایندی را می‌پیماید که در یادگیری کودک و فراگیری زبان بومی مشاهده می‌کنیم. ما نیز، در آموزش زبان، شایسته است همین شیوۀ را اختیار کنیم که، بی‌گمان، نتایج مطلوب به بار خواهد آورد و دیگر شاهد آن نخواهیم بود که دانش‌آموز و دانشجو، پس از سال‌ها دست و پا زدن در عرصۀ زبان‌آموزی، خود را در برقراری کمترین ارتباط شفاهی یا کتبی سالم به زبان خارجی به اصطلاح آموخته خود عاجز ببیند.

سر دبیر





وزن دوری مشکلی که عروض قدیم آن را نادیده گرفته است

ابوالحسن نجفی

از وزن‌های خاص شعر فارسی که در شعر عربی مشابه ندارد یکی «ذو بحرین» و دیگری «وزن دوری» است. عروض سنتی ما که تماماً برگرفته از عروض عربی است این دو مبحث را کم و بیش مسکوت گذاشته است: ذو بحرین را از صناعات ادبی شمرده و توضیح آن را به کتب بدیع احاله کرده (و البته کتب بدیع نیز از عهده توضیح آن برنیامده‌اند)^۱ و وزن دوری را که سابقه‌ای بیش از هزار سال در شعر فارسی دارد چون نمی‌توانسته است به کلی مسکوت بگذارد دور زده و کج‌دار و مریز از کنار آن گذشته است.^۲

هم‌وزن و ناهم‌وزن

بعضی از شعرها که به گوش فارسی‌زبان ناهم‌وزن می‌نمایند عجبا که در تقطیع مشابه

(۱) ← ابوالحسن نجفی، «ذو بحرین، مشکل بزرگ عروض قدیم»، نامه فرهنگستان، دوره دهم، شماره اول، (بهار ۱۳۹۰)، ص ۸-۱۵.

(۲) ← مقاله دیگر نگارنده: «درباره طبقه‌بندی وزن‌های شعر فارسی»، آشنایی با دانش، شماره ۷، (فروردین ۱۳۵۹)، ص ۵۹۱-۶۲۶، که در آن از ص ۶۰۴ تا ۶۱۰ به شرح ناتوانی عروض قدیم و جدید در برخورد با وزن دوری و توضیح آن پرداخته است.

یک دیگر می شوند، مانند دو بیت زیر:

سفر کرده ام به بحر و به بر نیاسوده ام ز رنج سفر

(خانلری، وزن شعر فارسی، ص ۲۴۱)

به رادیش راد مانند به زُفت به مردیش مرد مانند به زن

(شاکر بخاری)

ممکن است یک بیت را بر وزن «فعولن فعْل فعولن فعْل» و بیت دیگر را بر وزن «مفاعیل فاعلاتن فعل» بخوانیم ولی در هر دو حال تقطیع هجایی آنها یکسان است:

- U -- U - U -- U

شاعری دو وزن ظاهراً متفاوت را در شعری که دو بیت اوّل آن در زیر آورده می شود به هم آمیخته است:

گل ز روی او شرمسار شد دل چو موی او بی قرار شد

ماه بر زمینش نهاده رخ چون بر اسب خوبی سوار شد

(اوحدی مراغه ای)

عجیب آنکه در شعری از شاعری دیگر که ظاهراً بر وزن بیت اوّل شعر فوق است، ناگهان در میان مصراع، یک هجای کوتاه اضافی (یا، به اصطلاح عروض قدیم، یک حرف ساکن اضافی) نیز می آید بی آنکه وزن شعر مخدوش شود:

نوشکفته گل از میان باغ پشت پرده رفت کرد رخ نهان

(هادی حائری)

در مصراع دوم، کلمه «رفت» یک هجای کشیده است (مرکب از یک هجای بلند و یک هجای کوتاه) و حال آنکه، به حکم تقطیع مصراع اوّل، انتظار می رفت که در اینجا فقط یک هجای بلند بدون هجای کوتاه بیاید.

این هجای کوتاه اضافی، که ظاهراً می بایست تناسب وزن دو مصراع را برهم بزند، در بسیاری از شعرهای دیگر بر وزن های دیگر نیز پدیدار می شود، از جمله در مصراع دوم بیت زیر:

چندان که گفتم غم با طیبیان درمان نکردند مسکین غریبان

(حافظ)

شنونده از خود می‌پرسد که چرا اولاً این دو مصراع، با وجود تقطیع متفاوت، به گوش هم وزن می‌نمایند و ثانیاً برای اینکه تقطیع دو مصراع یکسان باشد مگر شاعر نمی‌توانست بگوید:

چندان که گفتیم غم با طیبیان درمان نکردند مسکین غریبان
همه مسئله در وقوع همین هجای کوتاه اضافی یا، به بیان دقیق‌تر، وقوع یک هجای کشیده به جای هجای بلند، در میان مصراع است.^۳

خصوصیت این نوع وزن، که آن را «دوری» می‌نامند، در این است که مصراع‌های شعری را که بر این وزن باشد می‌توان از میان به دو نیم کرد و آن دو نیمه را به جای هم به کار برد بی‌آنکه وزن نامتعادل شود. مثلاً در بیت زیر:

در کوی نیک‌نامی ما را گذر ندادند گر تو نمی‌پسندی تغییر کن قضا را
(حافظ)

با جابه‌جا کردن دو نیمه هر مصراع می‌توان همان وزن را به دست آورد:
ما را گذر ندادند در کوی نیک‌نامی تغییر کن قضا را گر تو نمی‌پسندی
دقت کنید که در شعر حافظ، در میان هیچ‌یک از دو مصراع، هجای کشیده نیامده است، اما پس از این جابه‌جایی، در میان مصراع اول بیت فوق یک هجای کشیده («دند» در «ندادند») واقع شده است بی‌آنکه وزن مخدوش شود.

دوری یا متناوب؟

نخستین کسی که به وزن دوری توجه کرده ظاهراً پرویز ناتل خانلری است که آن را چنین تعریف می‌کند: «مصراع‌هایی که درست در میان آنها وقف یا سکوتی هست»، اما تصریح نمی‌کند که این «وقف یا سکوت» بر وزن مصراع وارد می‌شود یا بر کلام مصراع یا بر هر دو، فقط می‌افزاید که برای چنین وزنی صفت «متناوب» مناسب‌تر از «دوری» است.^۴ در جای دیگر

۳) اینکه وزن دوری در شعر عربی وجود ندارد به سبب آن است که در آن زبان، وقوع هجای کشیده در «حشو» (یعنی در میان مصراع) جایز نیست. برای توضیح ← علی‌اصغر قهرمانی مقبل، عروض و قافیه عربی، سمت، تهران ۱۳۹۰، ص ۱۳۷-۱۳۸.

۴) پرویز ناتل خانلری، وزن شعر فارسی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۵، ص ۲۱۹، خانلری این نوع مصراع‌ها را «دوپاره» نیز می‌نامد (همان صفحه).

توضیح می‌دهد که «اوزان دوری یا متناوب اوزانی است که به دو پاره متشابه تقسیم می‌شوند» و سپس این نکته را می‌افزاید: «جایز است که یک یا دو حرف صامت به هجای آخرین [هر پاره] افزوده شود و این حرف از تقطیع ساقط می‌گردد.^۵» مقصود از یک یا دو حرف صامت که می‌توان به هجای آخرین هر پاره افزود در حقیقت همان هجای کشیده است (با علامت - U) که یک هجای کوتاه علاوه بر هجای بلند دارد، یعنی وزن کلماتی مانند «کار» و «کرد» و «کارد». خانلری با خلط وزن متناوب و وزن دوری هر جا که به وزن مصرعی با دو نیمه متشابه برخورد آن را دوری دانسته است، مانند بیت‌های زیر:

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم
(سعدی)

بر وزن مفاعِلن فَعَلاتِن مفاعِلن فَعَلاتِن
-- U U /- U - U /- U U /- U - U

سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی چه خیال‌ها گذر کرد و گذر نکرد خوابی
(سعدی)

بر وزن فَعَلاتُ فاعلاتِن فَعَلاتُ فاعلاتِن
-- U - /U - U U /- U - /U - U U

اما این بیت‌ها بر وزن دوری نیست، زیرا در پایان نیمه مصراع‌های آنها نمی‌توانیم هجای کشیده به کار ببریم یا به قول خانلری یک یا دو حرف صامت بیفزاییم، یعنی به جای کلمات «بمیرم» (U -) و «امشب» (-) مثلاً «بمیرم» (U -) و «امروز» (- U) قرار دهیم. بنابراین هر وزن متناوبی را نمی‌توان دوری دانست.^۶
پس وزن دوری چیست؟

(۵) همان کتاب، ص ۲۶۳.

(۶) خانلری صریحاً نمی‌گوید که وزن این بیت‌ها دوری است، ولی چون در تقطیع آنها علامت وزن دوری را که دو خط موازی عمودی است به کار می‌برد ناچار از دیدگاه او باید آنها را مسلماً دوری دانست. مثلاً تقطیع بیت اول فوق را به این صورت نشان می‌دهد:

-- U U /- U - U /- U U /- U - U || - - /U U /- U - U (ص ۲۳۵)

و بیت دوم را به این صورت:

-- U - /U - /U U || - - /U - /U - /U U (ص ۲۳۷)

تعریف وزن دوری و شرایط آن

وزن دوری وزن مصراع‌ی است که بتوان آن را به دو نیمه متشابه تقسیم کرد به طوری که هر یک از این دو نیمه در حکم یک مصراع کامل باشد. از این رو وزن دوری لزوماً متناوب است، ولی هر شعر متناوبی بر وزن دوری نیست، زیرا همه شرایط وزن دوری درباره آن صدق نمی‌کند.

وزن دوری دارای چهار شرط زیر است:

۱. هر مصراع به دو نیمه متشابه قابل تقسیم است. به همین سبب، دو بیت زیر را که در آغاز بحث آوردیم با وجود تقطیع یکسان نمی‌توان هم‌وزن دانست:

سفر کرده‌ام به بحر و به بر نیاسوده‌ام ز رنج سفر
به رادیش راد مانند به زفت به مردیش مرد مانند به زن

زیرا هر دو مصراع بیت اول قابل تقسیم به دو نیمه متشابه است و بنابراین بر وزن دوری است، ولی بیت دوم دوری نیست چون مصراع‌های آن را نمی‌توان به دو نیمه متشابه تقسیم کرد.

۲. کلمه در پایان هر نیمه تمام می‌شود. بنابراین در وزن دوری ممکن نیست که بخشی از کلمه در نیمه اول و بخشی در نیمه دوم واقع شود.

به همین سبب، شعر زیر را که در آغاز بحث ذکر کردیم نمی‌توان بر وزن دوری دانست:

گل ز روی او شرمسار شد دل چو موی او بی‌قرار شد
ماه بر زمینش نهاده رخ چون بر اسب خوبی سوار شد

زیرا هر چند که هر دو مصراع بیت اول قابل تقسیم به دو نیمه متشابه است، اما مصراع‌های بیت دوم قابل این تقسیم نیست چون وقف یا سکوت به میان کلمات «زمینش» و «خوبی» وارد می‌شود و کلمه را از هم می‌گسلد. بنابراین در وزن دوری همه مصراع‌های یک قطعه شعر باید، چه در وزن و چه در کلام، قابل تقسیم به دو نیمه متشابه باشند و اگر حتی یک بیت آن قطعه فاقد این ویژگی باشد آن قطعه را نباید بر وزن دوری دانست.

۳. در پایان هر نیمه وزن دوری، مانند پایان مصراع، کمیت هر شش هجای زبان

فارسی متساوی می‌شود و معادل یک هجای بلند به حساب می‌آید.^۷ بنابراین هر شش هجا می‌توانند با کمیت یکسان در پایان هر نیمه وزن دوری به کار روند، چه بالفعل و چه بالقوه.

فی‌المثل در بیت زیر:

گر غالیه خوش‌بو شد در گیسوی او پیچید و رسمه کمان‌کش گشت در گیسوی او پیوست
(حافظ)

بر وزن مفعولُ مفاعیلن مفعولُ مفاعیلان

-- U /U -- || -- U /U --

هجای کشیده «گشت» در پایان نیمه مصراع دوم معادل هجای بلند «شد» در پایان نیمه مصراع اول به کار رفته است بی‌آنکه وزن مخدوش شده باشد. اگر شاعر از این بابت نگرانی می‌داشت می‌توانست در مصراع دوم نیز همان کلمه «شد» را به کار ببرد. یا در بیت زیر:

بگذار تا بگیرم چون ابر در بهاران کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران
(سعدی)

بر وزن مفعولُ فاعلاتن مفعولُ فاعلاتن

-- U - /U -- || -- U - /U --

در پایان نیمه مصراع اول اگر به جای کلمه «بگیرم» کلمه «بگیریم» به کار ببریم وزن معیوب نخواهد شد و حال آنکه کمیت این دو کلمه یکسان نیست. این شرط در مورد همه اوزان متناوب صدق نمی‌کند. بنابراین اگر مصراعی دارای دو نیمه متشابه باشد ولی در پایان نیمه آن نتوان هجای کشیده به کار برد آن مصراع بر وزن دوری نخواهد بود، مانند وزن مصراع‌های دو بیت زیر:

سرو چمن من چرا / میل چمن نمی‌کند همدم گل نمی‌شود / یاد سمن نمی‌کند
(حافظ)

(۷) شش هجای زبان فارسی عبارت‌اند از یک هجای کوتاه (با علامت U) و دو هجای بلند (با علامت -) و سه هجای کشیده (با علامت - U).

فغان‌کنان هر سحری / به کوی تو می‌گذرم چو نیست ره سوی توام / به بام و در می‌نگرم
(جامی)

۴. آخرین رکن هر نیمه وزن دوری ناقص است.

مقصود از رکن ناقص رکنی در خانواده اوزان متفق‌الارکان یا متناوب‌الارکان است که یک یا دو یا حیثاً سه هجا از پایان آن کم شده باشد. برای مثال، خانواده متفق‌الارکان مفتعلن را در اینجا می‌آوریم و بررسی می‌کنیم که کدام عضوهای آن می‌توانند دوری شوند. اما نخست باید توضیح دهیم که مقصود از خانواده چیست.

در مقاله‌ای از نگارنده با عنوان «دایره‌ای با ۱۸۰ وزن»^۸ به اجمال گفته شده است که اوزان متفق‌الارکان، متشکل از رکن‌های سه یا چهار یا پنج هجایی، و نیز اوزان متناوب‌الارکان متشکل از رکن‌های چهار هجایی متعلق به دایره مذکور^۹ چگونه خانواده وزنی به وجود می‌آورند: سرگروه هر خانواده مصراع‌ی با چهار رکن است که از پایان آن پیاپی یک هجا کم می‌شود و بدین ترتیب مصراع‌های دیگری با وزن‌های دیگر به دست می‌آید و مجموع آنها یک خانواده وزنی تشکیل می‌دهد. مثلاً خانواده متفق‌الارکان چهار هجایی مفتعلن (- U U -) و ترتیب اعضای آن عبارت‌اند از:

(۱) - U U - / - U U - / - U U - / - U U -

(۲) - U - / - U U - / - U U - / - U U -^{۱۰}

(۳) - - / - U U - / - U U - / - U U -

(۴) - / - U U - / - U U - / - U U -

(۵) - U U - / - U U - / - U U -

(۶) - U - / - U U - / - U U -

(۷) - - / - U U - / - U U -

۸) چاپ‌شده در وزن شعر فارسی از دیروز تا امروز، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۹۰، ص ۱۱۳-۱۲۲.

۹) این دایره از یک سو متشکل است از اوزان «مفاعِلن مفتعلن مفاعِلن مفتعلن» و از سوی دیگر «مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات». البته انواع دیگری از اوزان متناوب‌الارکان نیز در شعر فارسی وجود دارد، ولی مقصود ما از متناوب‌الارکان منحصرأ وزن‌هایی است که در دایره مذکور می‌گنجد.

۱۰) هجای کوتاه در پایان مصراع خود به خود تبدیل به هجای بلند می‌شود.

(۸) - /- U U - /- U U -

(۹) - U U - /- U U -

(۱۰) - U - /- U U -

(۱۱) - - /- U U -

(۱۲) - /- U U -

در این خانواده به جز مصراع‌های ۱ و ۵ و ۹ که از رکن‌های کامل تشکیل شده‌اند دیگر مصراع‌ها که رکن پایانی آنها ناقص است اگر مکرر شوند، یعنی به دو برابر افزایش یابند، لزوماً برون دوری می‌شوند. البته تعداد هجاهای هر مصراع پس از دوری شدن معمولاً نباید از حدّ متعارف (حدّاكثر ۲۶ و حدّاقل ۱۰ هجا) بیشتر یا کمتر باشد.

وزن‌های دوری این خانواده که تاکنون شاهی برای آنها یافت شده از این قرار است:

(۸) - /- U U - /- U U - || - /- U U - /- U U -

وقت درو کردن گل شد کار به فردا مگذارید داس بجوید و بیاید لاله به صحرا مگذارید
(سیمین بهبهانی)

(۱۰) - U - /- U U - || - U - /- U U -

سلسله موی دوست حلقه دام بلاست هرکه درین حلقه نیست فارغ ازین ماجراست
(سعدی)

(۱۱) - - /- U U - || - - /- U U -

باز بهار آمد شیفته‌ام مستم آه که می‌لرزد باز دلم دستم
(سیمین بهبهانی)

(۱۲) - /- U U - || - /- U U -

آن که سر او خاک شما شد گرنوازید پا مزیدش
(مظاهر مصفا)

برای شماره‌های ۴ و ۶ و ۷ که امکان دوری شدن دارند هنوز ظاهراً شعری ساخته نشده یا به نظر نگارنده نرسیده است.

وزن‌های معیوب

بنابر آنچه گذشت، مصراع‌ی مرکب از هشت یا شش یا چهار رکن کامل، چه متفق‌الارکان، و چه متناوب‌الارکان، هرگز نمی‌تواند دوری شود. حال اگر شعری با استفاده از این نوع مصراع ساخته شود و ویژگی‌های وزن دوری، مثلاً هجای کشیده به جای هجای بلند، در پایان نیمه مصراع‌های آن شعر (یا در پایان رکن‌های آن) به کار رود، وزن معیوب خواهد شد؛ مانند دو بیت زیر که در مصراع اول آنها هجای کشیده کلمات «است» و «گیر» وزن را مخدوش کرده است:

سرور اولیا نبی است وز پس مصطفی علی است خدمت مصطفی کن و همت مرتضی طلب
(فیض کاشانی)
از همه کس کناره گیر صحبت آشنا طلب هم ز خدا خودی طلب هم ز خودی خدا طلب
(اقبال لاهوری)

بر وزن مفتعلن مفاعلهن مفتعلن مفاعلهن
- U - U / - U U - / - U - U / - U U -

این عیب غالباً در شعرهای متعلق به خانواده مستفعلهن (بحر رجز) به چشم می‌خورد:
در کعبه مردان بوده‌اند کز دل وفا افزوده‌اند

در کوی صدق آسوده‌اند محرم تویی اندر حرم
(سنایی)

ناگاه صبر از من بکاست وز جان و دل افتاد و خاست
شهری بر این محضر گواست این را ندارم مختصر
(سوزنی سمرقندی)

دل برد و دامن درکشید تا پای بند وصل تو
هر شب دو دست از هجر غم تا روز بر سر می‌زنم
(انوری)

افکند دور روزگار بدخواه او را در کنار ناید چنین شایسته کار الا ز صنع کردگار
(ابن‌یمین)

کردی تجلی بی نقاب تابان تر از صد آفتاب ما را فکندی در حجاب از ابر استدلال‌ها
(فیض کاشانی)

بر وزن مستفعلن ۴ بار
- U - - / - U - - / - U - - / - U - -

ظاهراً وزن‌های متشکل از رکن‌های پنج هجایی، بیشتر از انواع دیگر شعر، معروض این
نقیصه‌اند:

بگو به جمشید بنال با درد که گلشت را فلک خزان کرد
بگو به دارا ز مصر برگرد که نیل همّت سراب گردید
(ادیب الممالک)

بر وزن مفاعلاتن ۴ بار
- - U - U / - - U - U / - - U - U / - - U - U

بر در تو من رو به خاک عجز ناله می‌کنم کاری اله من
جرم کرده‌ام ظلم کرده‌ام پرده‌ای بپوش بر گناه من
(فیض کاشانی)

بر وزن مُستفعلن (یا فاعلاتن فع) ۴ بار
- U - U - / - U - U - / - U - U - / - U - U -

چو به دام عشق تو افتادم ز قیود و سلسله آزادم
نکنم خود را به جهان پابند که ز آزادی به جهان زادم
(عبدالحسین آیتی)

بر وزن فَعْلِیَّاتِن (یا فاعلاتن فع) ۴ بار
- - - U U / - - - U U / - - - U U / - - - U U

امکان دیگر برای دوری شدن

یک امکان برای دوری شدن، چنان‌که گذشت، این است که در خانواده‌های وزنی،
مصراعی که به رکن ناقص منتهی شده است مضاعف شود. اما امکان دیگری نیز برای
دوری شدن وجود دارد و آن کاربرد اختیارات شاعری است، حتّی در مصرع‌های منتهی

به رکن کامل. فی‌المثل در خانواده مفتعلن، که در صفحات پیشین مطرح شد، مصراع شماره ۹ از دو رکن کامل تشکیل شده است. حال اگر در رکن اول آن، با استفاده از اختیار شاعری معروف به «تسکین» (یعنی تبدیل دو هجای کوتاه متوالی به یک هجای بلند)، مفتعلن را تبدیل به مفعولن (--) کنیم و طول مصراع را به دو برابر افزایش دهیم وزنی که به دست می‌آید خود به خود دوری خواهد بود:

---/U U -//---/U U -

بانو این هدیه به تو آن را از من بپذیر گفت و بردش سر دست افکند از پله به زیر (سیمین بهبهانی)
همچنین اگر رکن اول به همان صورت مفتعلن بماند ولی رکن دوم تبدیل به مفعولن شود باز هم وزن دوری خواهد بود:

---/U U -//---/U U -

ای صنم گلزاری چند مرا آزاری من چو کمین فلاحم تو دهی ام سالاری (مولوی)
بدین ترتیب با استفاده از اختیارات شاعری می‌توان بسیاری از وزن‌های عادی را به صورت وزن‌های دوری درآورد.

تک‌بیت و وزن دوری

تشخیص وزن دوری در تک‌بیت همیشه آسان نیست. مثلاً اگر در جایی به این بیت که مطلع یکی از غزل‌های خاقانی است، برخورد کنیم:

جان از برم برآید چون از درم درآیی لب را به جای جانی بنشان به کدخدایی
بر وزن مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

---U -/U ---/U ---

نباید بی‌درنگ حکم کنیم که وزن آن دوری است. برای این منظور راهی نیست جز اینکه به دیگر بیت‌های غزل مراجعه کنیم. اگر حتی یک مصراع از ابیات این غزل را نتوان از میان به دو نیمه متشابه تقسیم کرد می‌توانیم یقین کنیم که وزن آن دوری نیست، چنان‌که مصراع اول بیت زیر در همان غزل اتفاقاً همین را حکم می‌کند:

جانی که یافت از خَم زلفین تو رهایی از کار باز ماند همچون بت از خدایی^{۱۱}

مصراع اول: --U-U--UU-U-U--

مفعول فاعلاتن مفاعیل فاعلاتن

مصراع دوم: --U-U--U-U--

مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

در واقع وزن اصلی غزل وزن مصراع اول همین بیت است که دو هجای کوتاه متوالی آن، با استفاده از اختیار شاعری (معروف به تسکین)، تبدیل به یک هجای بلند در مصراع دوم شده است.

در غزلی از منوچهری با مطلع زیر نیز پیشاپیش نمی‌توان دریافت که وزن آن دوری است یا نیست:

الا وقت صبح است نه گرم است و نه سرد است

نه ابر است و نه خورشید نه باد است و نه گرد است^{۱۲}

آیا باید آن را بر وزن «مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل» بدانیم یا بر وزن «مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل»؟ با مراجعه به دیگر ابیات غزل به بیت زیر می‌رسیم که وقوع «واو» عطف در میان دو مصراع نشان می‌دهد که وزن همین تقطیع اخیر وزن اصلی غزل است، یعنی دوری نیست: از آن باده که زرد است و نزار است ولیکن

نه از عشق نزار است و نه از محنت زرد است

بر وزن مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل

--U/U--U/U--U/U--U

در کتاب معروف المعجم فی معایر اشعارالعجم بیت زیر نقل شده که چون ابیات دیگری به دنبال آن نیامده است به دوری بودن یا نبودن آن نمی‌توان حکم کرد:

بیامد به حجره مست نگارین و در بزد

لطافت نمود دوش سمنبر برون ز حد

(۱۱) دیوان خاقانی شروانی، به کوشش ضیاءالدین سجادی، زوار، تهران [۱۳۸۸]، ص ۶۷۴.

(۱۲) دیوان استاد منوچهری دامغانی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، اسپند، تهران ۱۳۳۶، ص ۱۷۵.

المعجم آن را بر «مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلن» تقطیع می‌کند. این وزن ممکن است دوری باشد یا نباشد بر حسب آنکه «فاعلات» را به سکون یا به ضمّ «ت» بخوانیم. عروض قدیم، چنان‌که گفتیم، متعرض وزن دوری نشده است. ولی شمس قیس رازی، صاحب المعجم، چون نمی‌توانسته است آن را به کلی نادیده بگیرد راه حلی به نظرش رسیده و وزن فوق را «مضارع مثنی مکفوف مقصور محذوف» نامیده است^{۱۳}. این سخن مستلزم تناقض است: از یک سو چون «مکفوف» می‌گوید «فاعلات» باید به ضمّ «ت» باشد، از سوی دیگر چون «مقصور» می‌گوید باید به سکون «ت» باشد. حال چگونه می‌توان «فاعلات» را در آن واحد هم به ضمّ و هم به سکون «ت» تلفظ کرد؟ شمس قیس ظاهراً متوجه تناقض‌گویی خود نشده است. در واقع، این هم نوعی توجیه وزن دوری در عروض قدیم است!

دشواری تشخیص وزن دوری از غیر دوری در بیت‌های منفرد گاهی موجب تصوّر واهی و ابراز حکم غریب می‌شود. فی‌المثل محمد معین، مؤلف معروف فرهنگ فارسی، در ذیل حرف «و» (جلد چهارم، ص ۴۹۲۲)، پس از ذکر دو بیت زیر از خاقانی:

پارم به مکّه دیدی آسوده دل چو کعبه

رطب اللسان چو زمزم و بر کعبه آفرین‌گر

امسال بین که رفتم زی مکّه مکارم

دیدم حریم حرمت و کعبه درو مجاور

به گمان اینکه وزن مصراع اول این بیت‌ها دوری است، حکم به زائد بودن حرف عطف «و» در مصراع دوم آنها می‌کند و می‌گوید: «واو عطف در قدیم گاه در شعر، به هنگام قرائت و تقطیع، حذف می‌شده.»

آیا منطقی‌تر یا عاقلانه‌تر آن نبود که نخست از خود پرسد: اگر این «واو» ها واقعاً زائدند چرا خود شاعر آنها را حذف نکرده و این کار را بر عهده خواننده گذاشته است؟^{۱۴}

□

۱۳) المعجم فی معاییر اشعار المعجم، به تصحیح محمد قزوینی و مدرس رضوی، کتاب‌فروشی تهران [۱۳۳۸]، ص ۱۴۹.

۱۴) برای توضیح بیشتر ر.ک. ابوالحسن نجفی «آیا 'واو' زائد است؟»، نامه فرهنگستان، دوره سیزدهم، ش ۲، (زمستان ۱۳۹۲)، ص ۲۱-۲۵.

بهره‌جویی از نشانه‌های سبکی در تصحیح متون

(با استشهد از غزلیات سعدی)

احمد سمیعی (گیلانی)

درباره تصحیح متون، راه و روش‌هایی پیشنهاد و اختیار شده و حتی این راه و روش‌ها به صورت مدون عرضه گشته است.^۱ اما آنچه در این باب گفته شده عموماً ناظر است به سطح فرودین و البته مهم و ذی نقش فیلولوژی و عناصر صوری و نمایان که با بررسی‌های کتابشناختی و تاریخی متمایز می‌گردند. معیارها بر پژوهش در نسخه‌ها و منابع جنبی همچون نقل قول‌ها، سفینه‌ها، اطلاعات زندگی‌نامه‌ای، و مطابقت‌های گاهنامه‌ای و موقعیتی و نظایر آنها مبتنی است. در مواردی، از ذوق شخصی و، اخص آن، ذوق پرورش یافته با مطالعه آثار دوره‌ای از جمله از آن اثرآفرین موضوع مطالعه استمداد شده است. حالات انگشت‌شماری نیز در تصحیح آثار زبان فارسی سراغ داریم که مصحح از این مراتب فراتر رفته و به نقد در سطح بالا (high critic) دست زده است. نمونه‌های شاخص آن اهتمام صادق هدایت و ذکاءالملک فروغی است که، در تشخیص اصالت رباعیات خیام، هر یک بر حسب مشرب خود، سیره فکری او را ملاک گرفته‌اند. در این میان، خصایص سبک اثرآفرین، بالأخص نشانه‌های صوری که نوعاً از خود اثر او برگرفته می‌شود و عینیت بیشتری دارد نادیده گرفته شده است. در این وجیزه،

(۱) نمونه شاخص آن است اثر نجیب مایل هروی با عنوان مراحل نسخه‌شناسی و شیوه‌های تصحیح نسخه‌های خطی فارسی (آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد ۱۳۶۹)

به دست دادن مسطورهای منظور نظر بوده است که، در آن، به یاری نشانه‌های سبکی – نه خود سبک به حیث بیان بینش اثرآفرین که در پس آن نشانه‌ها پنهان است – صورت اصیل از میان ضبط‌های متفاوت نسخه‌ها بازشناختنی است.

مسطوره عمدتاً شامل شواهدی از ابیات غزل‌های سعدی در چاپ فروغی است. از نشانه‌های سبکی نیز، کاربرد ضمائر شخصی متصل سرگردان (ش و همخانواده‌های آن ت و م)، صنعت تکرار، و ایجاز حذف اختیار شده که بسامد آنها در غزل‌های سعدی نظرگیر است.^۲

ضمائر شخصی متصل در اشعار شاعران پارسی‌گوی دیگر نیز نسبتاً سرگردان است؛ اما، در غزلیات سعدی، این سرگردانی قرین هنجارشکنی است و، از این رو، خصلت سبکی می‌گیرد و متمایز می‌گردد به وجهی که، در این حالت، معنای قاموسی با معنای ساختاری^۳ مطابقت ندارد و باعث می‌شود نسخه‌بردار کاربرد را سهوالقلم بپندارد و خود را به دخل و تصرف در کار مجاز بشمارد.

* * *

اینک شواهد را، به ترتیب از ساده به بغرنج، نقل می‌کنیم تا، با مقایسه آنها، آنچه در تصحیح نقش تعیین‌کننده دارد متمایز گردد.

۱. ضمیر شخصی متصل سرگردان، کاربرد بهنجار (قرین مطابقت معنای ساختاری با معنای قاموسی)

□ در نقش مضاف الیه

زینهار از دهان خندانش و آتش لعل و آب دندانش

(خندانش = خندان او؛ دندانش = دندان او)

(۲) جناس اشتقاق را نیز از نشانه‌های سبکی غزلیات سعدی می‌توان شمرد.

(۳) مراد از معنای ساختاری معنایی فارغ از معانی قاموسی عناصر جمله است که صرفاً از تشخیص نقش نحوی آن عناصر و روابط آنها به دست می‌آید به گونه‌ای که، هرگاه معنای قاموسی همه یا بعضی از عناصر قاموسی بر ما معلوم نباشد یا اصولاً این عناصر ساختگی باشند و یا جمله به صورت ریاضی فرمول‌بندی شود یعنی به جای عناصر قاموسی نشانه حرفی گذاشته شود، معنای ساختاری تشخیص داده شود.

آن پی مهر تو گیرد که نگیرد پی خویشش وان سر مهر تو دارد که ندارد غم جانش
(خویشش = خویش خود؛ جانش = جان خود)

□ در فک اضافه

لازم است آن که دارد این همه لطف که تحمل کندش این همه ناز
(تحمل کندش...ناز = تحمل کند او را...ناز = تحمل کند نازش)

گفتم ببینمش مگرم درد اشتیاق ساکن شود بدیدم و مشتاق‌تر شدم
(مگرم درد اشتیاق = مگر درد اشتیاقم)

□ در نقش مضاف الیه یا، به تفسیری دیگر، مفعول به واسطه

درد من بر من از طیب من است از که جویم دوا و درمانش
(درمانش = درمان آن یا درمانش = درمان آن را = درمان برای آن)

□ در نقش فعل رابط «است» مؤول به «دارد»

هرکه سودای تو دارد چه غم از هرکه جهانش نگران تو چه اندیشه و غم از دگرانش
(چه اندیشه و غم [است] از دگرانش = چه اندیشه و غم است او را از دگران = چه اندیشه و غم دارد از دگران)

□ در نقش مفعول صریح (متمم)

عهد ما با تو نه عهدی که تغیر بپذیرد بوستانی است که هرگز نزند باد خزان
(باد خزان = باد خزان آن را)

گفتم ببینمش مگرم درد اشتیاق ساکن شود بدیدم و مشتاق‌تر شدم
(ببینمش = ببینم او را)

دوستان عیب کنندم که چرا دل به تو دادم باید اول به تو گفتن که چنین خوب چرایی
(عیب کنندم = عیب کنند مرا)

□ در نقش نهاد اختیاری و، به تفسیری دیگر، در نقش مفعول صریح
صبای روضه رضوان ندانمت که چه بادی نسیم وعده جانان ندانمت که چه بویی
(ندانمت که چه بادی = ندانم که تو چه بادی؛ ندانم که تو چه بویی یا = ندانم تو را که چه بادی؛
ندانم تو را که چه بویی)

۲. ضمیر شخصی متصل، کاربرد ناهنجار (قرین عدم مطابقت معنای ساختاری با معنای قاموسی)
□ در حالت فک اضافه

هر که نازک بود دل یارش گو دل نازنین نگهدارش
(دل نازنین نگهدارش = دل نازنینش نگهدار)

بیا به صلح من امروز در کنار من امشب که دیده خواب نکردست از انتظار تو دوشم
(دیده...دوشم = دیده‌ام دوش)
ناهنجاری در فک اضافه در شعر نیما نیز شاهد دارد.

□ فک اضافه، با شاهی گویاتر از هنجارشکنی
من ز دست تو خویشتن بکشم تا تو دستم به خون نیالائی
(معنای ساختاری: تا تو دست مرا به خون نیالائی)
(معنای قاموسی مراد: تا تو دست به خون من نیالائی)
و همین هنجارشکنی باعث شده است که نسخه‌بردار، بر اثر بی‌توجهی به نشانه سبکی،
در مصراع دوم تصرف کند و آن را به صورت تا تو دستی به خون نیالائی درآورد.

□ فک اضافه با شاهی بازگویاتر از هنجارشکنی
ز خاکم رشک می‌آید که بر سر می‌نهی پایش که سعدی زیر نعلینت چه بودی گر تُرابستی
(معنای ساختاری: که بر سرپای او را می‌نهی)
(معنای قاموسی مراد: که بر سرش می‌نهی پا)

و باز هنجارشکنی باعث شده است که نسخه‌بردار، بر اثر بی‌توجهی به نشانه سبکی، در مصراع اول تصرف کند و آن را به صورت زخاکم رشک می‌آید که بر وی می‌نهی پایت درآورد.

در نقش مفعول با واسطه (با حرف اضافه «از»)

همدمی نیست که گوید سخنی پیش منت محرمی نیست که آرد سخنی سوی توام

(معنای ساختاری: سخنی پیش من تو را؛ سخنی سوی تو مرا)

(معنای قاموسی مراد: سخنی از تو پیش من؛ سخنی از من سوی تو)

که، در اینجا، ناهنجاری آشکاری را شاهدیم.

همچنان که در شواهد ملاحظه می‌شود، شاعر ضمیر شخصی متصل را، در نقش‌های متعدّد نحوی، به انواع مقولات صرفی – اسم، ضمیر شخصی منفصل، ضمیر مشترک، فعل، قید – ملحق ساخته که اتّصاف آن را به سرگردانی توجیه می‌کند.

۳. صنعت تکرار

در بیت

ای به خلق از جهانیان ممتاز چشم خلقی به روی خوب تو باز
سخن بر سر خلق در مصراع اول بیت است که آن را خَلَق (به فتح خاء) بخوانیم یا خُلُق (به ضمّ خاء).

خصیصه بسامد نظرگیر صنعت تکرار در ابیات غزل‌های سعدی خوانش خَلَق (به فتح خاء) را مرجح می‌سازد. مؤید آن «روی خوب» در مصراع دوم است که ناظر است به خلقت زیبا نه خُلُق.

نمونه‌های دیگر:

ای پیکِ پی‌خجسته که داری نشانِ دوست با ما مگو بجز سخنِ دل نشانِ * دوست

* نسخه بدل: دل ستان

باز، به قرینه نشانه سبکی تکرار، متن درست و نسخه بدل تصرّف است.

سعدی تو نیارامی و کوته نکنی دست تا سر نرود* در سر سودا که تو داری

* نسخه بدل: سرنکنی

که به قرینه نشانه سبکی تکرار، نسخه بدل درست است. ضمناً تکرار سر و جناس استهلالی سر سودا در این بیت جلب توجه می‌کند.

نمونه ظریف دیگر:

نه روز می‌بشمردم در انتظارِ جمالت* که روزِ هجرِ تو را خود ز عمر** می‌نشمردم

* نسخه بدل: وصال ** نسخه بدل: روز

که، به همان قرینه، نسخه بدل روز درست و ضبطِ عمر تصرّف است؛ و هم به دلیل منطقی و قوّت تعبیر که در بیت، سخن از روز است نه عمر.

ضمناً ضبط جمالت درست و نسخه بدل وصال تصرّف است به چند قرینه: یکی آنکه بعید است تصرّف در وصال شده باشد چون با هجر طباق دارد و اصولاً هجر وصال را تداعی می‌کند و، اگر ضبط وصال می‌بود، تصرّف وجهی نداشت و اتفاق نمی‌افتاد. اما چرا ضبط جمالت ارجح و معتبر است؟ باز به قرینه یکی از نشانه‌های ظریف سبکی در غزلیات سعدی و آن خاکساری شاعر در قبال معشوق است. (← ۵)

شواهد بسیار از کاربرد صنعت تکرار در غزلیات سعدی می‌توان سراغ گرفت که چندی از آنها را محض نمونه نقل می‌کنیم:

به هوش بودم از اول که دل به کس نسپارم شمایلِ تو بدیدم نه عقل ماند و نه هوشم
گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم
در غزلی به مطلع بگذار تا مقابلِ رویِ تو بگذریم دُزدیده در شمایلِ خوبِ تو بنگریم ابیات
زیر شاهدِ کاربردِ صنعت تکرارند:

شوق است در جدائی و جورست در نظر هم جورِ به که طاقِ شوق نیاوریم
رویِ ار به رویِ ما نکنی حکم از آنِ توست بازاً که روی در قدمانت بگستریم
ما را سری است با تو که گر خلقِ روزگار دشمن شوند و سر برود هم بر آن سریم

گفتی ز خاک بیشترند اهل عشق من از خاک بیشتر نه که از خاک کم‌تریم
 ما با تو ایم و با تو نه ایم اینت بُلعجب در حلقه ایم با تو و چون حلقه بر دریم
 نه بوی مهر می‌شنوم از تو ای عجب نه روی آن که مهرِ دگر کس بپروریم
 از دشمنان برند شکایت به دوستان چون دوست دشمن است شکایت کجا بریم

۴. در اینجا حذف نیز، سعدی گاه هنجارشکنی کرده به گونه‌ای که مشکل بتوان آن را با قرینه لفظی یا معنایی توجیه کرد، از این رو که ساختار آشکارا ابتر می‌نماید. نمونه‌های آن است:

گر زر فدای دوست کنند اهل روزگار ما سر فدای پای رسالت رسانِ دوست
 (حذف «کنیم» در پایان مصراع دوم به تصور جوازِ قرینه لفظی و معنایی گرفتن «کنند» در مصراع اول)

دو نمونه دیگر از همین دست:

سعدی تو کیستی که در این حلقه کمند چندان فتاده‌اند که ما صیدِ لاغریم
 (حذف «در قیاس با آنها» صید لاغریم در مصراع دوم)

دیدارِ یارِ غایب دانی چه ذوق دارد ابری که در بیابان بر تشنه‌ای ببارد
 (حذف «ذوق دیدار» در آغاز مصراع دوم)

۵. خاکساری سعدی در قبال معشوق نیز نشانه سبکی در غزلیات اوست که شواهد متعدّد دارد و، در همه آنها، این صفت با غلظت تمام نمودار است. نمونه‌هایی از آن است:

گر زر فدای دوست کنند اهل روزگار ما سر فدای پای رسالت رسانِ دوست
 تناظر سر در مقابل زر و پای رسالت رسان به جای خودِ دوست در دو مصراع نهایت خاکساری شاعر را با قوّت تمام بیان می‌کند.

یا مرا به هیچ بدادی و من هنوز بر آنم که از وجودِ تو مویی به عالمی نفروشم

یا ای یارِ آشنا عَلمِ کاروان کجاست تا سر نهم بر قدم ساریانِ دوست

یا من بی‌مایه که باشم که خریدارِ تو باشم حیف باشد که تو یارِ من و من یارِ تو باشم
 و ابیاتی دیگر از همین غزل بلکه سراسر غزل.

یا هرچه بینی ز دوستان کرم است گرا هانت کنند و گرا عزاز

در مصراع نه روز می‌بشمرم در انتظار جمالت (← ۳. صنعت تکرار) نیز ضبط جمالت درست است، چون بعید است که سعدی، در آن، طمع وصال کرده باشد و، به احتمال نزدیک به یقین، به همان دیدار جمال قانع بوده است.

□

شمس الدّین خاله و شهاب الدّین خاله

مهدی علیائی مقدم (استادیار دانشگاه تهران)

در باب احوال و اشعار شمس الدّین خاله اطلاعات مختصری در اختیار داریم و قدیم‌ترین مأخذ شناخته شده باب‌الآباب محمّد عوفی است. عوفی (ص ۵۰۴) او را شمس الدّین محمّد بن مؤید حدّادی معروف به شمس خاله شناسانده و تذکره‌نویسان پس از او نیز اطلاع موثّق چندانی از او به دست نداده‌اند (از باب نمونه رازی، ج ۱، ص ۱۰۸؛ هدایت، ج ۲، ص ۸۱۲). از معاصران، سعید نفیسی، در تاریخ نظم و نثر خود (← نفیسی ۲، ج ۱، ص ۸۵-۸۶)، و تعلیقاتش در تاریخ بیهقی (نفیسی ۱)، ج ۴، ص ۱۳۵۵-۱۳۶۲) در باب این شاعر اطلاعاتی به دست داده که ذبیح‌الله صفا نیز، در تاریخ ادبیات خود، آنها را تکرار کرده است (صفا، ج ۲، ص ۸۲۴-۸۲۵). نفیسی، در تاریخ نظم و نثر خود، شمس خاله را اولاً، در زمره شاعران قرن ششم جای داده و خواهیم دید که این قول قطعاً نادرست است؛ ثانیاً، او را برادر دو تن از مشاهیر قرن ششم - مجدالدّین بغدادی، عارف نامدار، و بهاءالدّین محمّد بن مؤید بغدادی، صاحب التّوکل الی التّرشل - دانسته است. دلیل او بر این نظر نام پدر این سه تن (مؤید) و انتسابشان به بغدادک خوارزم است. اما خود او نیز متوجّه این نکته بوده که بهاءالدّین و شمس الدّین نامشان محمّد است و این برای دو برادر غریب است. خواهیم دید که، در کنار قول عوفی که نام شمس خاله را محمّد آورده، نام دیگری هم در منابع برای او ذکر شده است. در میان شاعران ماوراءالنّهری نیمه اول قرن هفتم،

شاعر دیگری هم به نام شهاب الدین خاله سراغ داریم که غیر از شمس الدین خاله و به کلی ناشناخته است. اشعار مختصری از او در دواوین شاعران معاصرش نقل شده و فعلاً منبع دیگری در ذکر او جز این اشعار سراغ نداریم. آنچه، جدای از نوشته مختصر عوفی، درباره شمس خاله گفتنی است رابطه او با شاعران معاصرش نظیر سیف سپرنگی^۱ (اسفرنگی) و ضیاء الدین پارسی خجندی است که در دیوان آنان بازتاب یافته است. در دیوان سیف سپرنگی، قصیده‌ای از او در مدح سیف ذکر شده (← سیف اسفرنگی، ص ۳۸۰-۳۸۲)؛ سیف نیز، در قصاید و قطعات خود، او را هم مدح (← همان، ص ۲۱۹ به بعد، ۳۸۳-۳۸۵، ۵۴۲) و هم هجو (← همان، ص ۵۱۳) گفته است. متأسفانه، جز ابیاتی که عوفی از شمس خاله نقل کرده و قصیده‌ای که از او در دیوان سیف نقل شده، اثر قطعی الصدوری از او به دست نیامده است. بیشتر اشعاری که نفیسی از سفینه‌هایی که معرفی نکرده و در تعلیقات تاریخ بیهقی آورده یقیناً از او نیست. (← ادامه مقاله)

از اشعار سیف سپرنگی درباره احوال شمس خاله اطلاعاتی به شرح زیر به دست می‌آید:

— نام او، به گواهی بیت شمس دُول عُمَر آنک* در اصل گوهر او پیرایه ظفر بست بر ذوالفقار حیدر [* اصل: آنکه] عمر بوده است (همان، ص ۲۲۱). از دو قول معاصران شمس خاله — عوفی که او را محمد و سیف سپرنگی که او را عُمَر خوانده — تشخیص ارجح دشوار است هر چند سیف سپرنگی با شمس خاله مشاعره و احتمالاً مراوده داشته و بر احوال او واقف‌تر از عوفی بوده است. باید افزود که عوفی، به قول خودش، در سفر سمرقند به سال ۵۹۵ (عوفی، ص ۴۵؛ نیز ص ۱۷۴ و ص ۵۱۴) با شمس خاله — که، بر اساس تاریخی که از تولدش به دست خواهیم داد، در آن موقع، سی و نه ساله بوده — آشنا شده و اشعار کمی از او به یادش مانده است. در عین حال، احتمال خطای کاتب منتفی نیست.

(۱) نسبت او، در منابع قدیم، به خلاف منابع متأخر، غالباً سپرنگی ضبط شده نه اسفرنگی (← نسخه کهن دیوان ضیاء الدین پارسی که، به احتمال قوی، در نیمه دوم قرن هفتم کتابت شده است. (← پانوش ۳). ترقیمه نسخه دیوان سیف سپرنگی (گنجینه گنج بخش به شماره ۷۶۸ مورخ ۷۵۴ ق) به قلم شخصی به نام علی کفش دوز است (عکس شماره ۴۵۳ از همان نسخه). اما، در سفینه شمس حاجی مورخ ۷۴۱ (ص ۴۷۰)، نسبت او به صورت اسفرنگی ضبط شده است.

به هر حال، اگر نام شمس خاله عُمَر باشد، قول نفیسی درباره برادری شمس خاله و بهاء‌الدین بغدادی، دست کم از حیث منتفی شدن اشتراک نام، ایرادی ندارد.

— از القاب او عمدة الملک بوده به گواهی بیت خوش کرده وقت خود را بر یاد
 عمدة الملک استاد مکتب عقل مختار هفت کشور (همان، ص ۲۲۰)؛ همچنین بیت تشبیهی
 است نمودن شکستگی شب را به خط عمده ملک کمال شمس‌الدین (همان، ص ۳۸۳). ذبیح‌الله صفا
 نیز، با استناد به بیتی از ضیاء‌الدین پارسی (عمدة الملک فروغ گهر حدادی کوه شکست
 از قلمش قاعده دُر ثمین) به نقل از هدایت (ج ۲، ص ۸۴۴)، این لقب را ذکر کرده است. (صفا،
 همان‌جا)

— در آغاز چند قصیده‌ای که سیف سپرنگی در مدح شمس خاله گفته، نسبت
 سمرقندی^۲ (← عنوان ص ۲۱۹، ص ۳۸۳، ص ۴۳۹) آمده و آن با گفته عوفی، که در ضمن
 گزارش سفرش به سمرقند، از شمس خاله سخن می‌گوید (عوفی، ص ۵۱۴)، مطابقت دارد.
 اما نفیسی، در تعلیقات خود بر تاریخ بیهقی، ظاهراً بر اساس قول هدایت (هدایت، ج ۲،
 ص ۸۱۲)، نسبت بخاری را برای او ذکر می‌کند (همان). نسبت حدادی شمس خاله
 در بیت نظام گهر حدادیان که ملک سخن ز فیض خاطر او یافت قوت تمکین (سیف اسفرنگی،
 ص ۳۸۳)، که هم در لباب‌الآلباب عوفی و هم در عناوین قصاید مدحی سیف سپرنگی
 آمده، بر تعلق او به خاندانی احتمالاً با وجاهت در سمرقند دلالت دارد.

در دیوان ضیاء‌الدین پارسی، شاعر معاصر شمس خاله، که ظاهراً با او روابط
 دوستانه‌ای داشته (← هدایت، همان)، مرثیه‌ای در سوگ او وجود دارد که از حیث تاریخ
 ولادت و وفات او با ارزش است (← نسخه شماره ۲۵۲ کتابخانه سلطنتی که احتمالاً در نیمه دوم قرن
 هفتم کتابت شده است.^۳) این مرثیه با عنوان «در مرثیه شمس‌الدین خاله» در عکس ۳۲۷۵

(۲) در نسخه کهن دیوان سیف از گنجینه گنج‌بخش، این عناوین ثبت نشده دلیلش آنکه کاتب ظاهراً عناوین
 را با شنگرف می‌نوشته و جای عناوین را از حدود نیمه کتاب خالی گذاشته تا بعد آنها را بنویسد که توفیق
 نیافته است.

(۳) چنانکه نگارنده در مقاله «شعری از حاجی جلال لارندی، شاعر ناشناخته سده هشتم» (مجله، کتاب
 ماه ادبیات، شماره ۷۳، اردیبهشت ۹۲) اشاره کرده، توضیحاتی که آتابای، در فهرست کتابخانه سلطنتی، درباره
 تاریخ کتابت این نسخه آورده (آتابای، ج ۲، ص ۷۳۲) صحیح نیست. او، در واقع، تاریخ یادداشت پایان نسخه را

از میکروفیلم این نسخه مندرج است:

مغربت خاکِ لحد [شد] مگر ای شمس الدین	که به مشرق ز غمت روزِ هنرگشت سیاه
حمله مرگ به جانِ تو رسانید آسیب	گرچه در گردِ تو از فضل و هنر بود سپاه
از وفاتِ تو خبر چون به ملایک برسید	همه گفتند به تعظیم که «إِنَّا لِلَّهِ»
طبعِ تو راست از آن بود به ایامِ حیات	که بر آمرزشِ تو خواست شد امروز گواه
به کمینِ بیتِ تو کز توبه پسندیده ترست	درگذارد ز تو حق هرچه بدیدست گناه
طبعِ من حقّ تو در مرثیه نگذارَد از آنک	در غمت زنگ زد آیینۀ طبعم از آه
جانم آن لحظه برون خواست شدن از ره گوش	که به گوشم خبرِ مرگِ تو آمد ناگاه
شست و هفت است مرا سال ولی از مهرت	سالِ هشتاد تو بنمود مرا پس کوتاه
گرچه در شُصَد و سی بود و شش این رفتنِ تو	تا ابد از تو بماناد سخن در افواه

از دو بیت پایانی این مرثیه، که به صراحت سال وفات و سنّ شمس خاله و حتّی سنّ خود ضیاء به هنگام وفات شمس خاله ذکر شده، آسان می‌توان دریافت که ولادت شمس خاله، با توجّه به وفات او به سال ۶۳۶ هجری در سن هشتاد سالگی، در سال ۵۵۶ بوده و ولادت ضیاء الدّین پاریسی نیز، به این قرینه که در سال ۶۳۶ شصت و هفت سال سن داشته، سال ۵۶۹ بوده، هرچند خود ضیاء، در بیت

سال چون پانصد و هفتاد گذشت از هجرت نقش بندِ ازلی نقشِ وجودم بنگاشت

(دیوان ضیاء، عکس شماره ۳۲۸۲)

از قطعه‌ای، ولادتش را سال ۵۷۰ ذکر کرده است.

از این جمله برمی‌آید که شمس خاله و ضیاء الدّین پاریسی از شاعر معاصر خود، سیف سپرنکی، که ذکر آنان در دیوانش آمده و، به تصریح خودش، مرا مادر پس از تاریخ هجرت به سال پانصد و هشتاد و یک زاد. (سیف اسفرنکی، ص ۵۴۴)

→ تاریخ کتابت نسخه دانسته است. تاریخی که در یادداشت انتهای نسخه زیر شعر حاجی جلال لارندی آمده اولاً، با قلم متأخرتر از قلم دیوان است؛ ثانیاً، این تاریخ متعلّق به کتابت یادداشت است نه دیوان؛ ثالثاً، بنابر قراین متقن تاریخی در باب ممدوح حاجی جلال، تاریخِ سِتّ و سِتّین و سِتّمائۀ (۶۶۶) در این یادداشت نمی‌تواند درست باشد و، به احتمال قریب به یقین، تاریخ درست ۷۶۶ است و این تاریخ، به خلاف تصوّر آتابای، به کتابت دیوان ضیاء ربطی ندارد.

نفیسی، در تعلیقات خود بر تاریخ بیهقی، آورده است که، در سفینه‌ها و منابع او، اشعار شمس خاله با اشعار ضیاء خلط و اشعاری، که به زعم او از آن شمس خاله است، به نام ضیاء نقل شده است (نفیسی ۱، ج ۳، ص ۱۳۶۲). وی، با این قید، تلاش می‌کند اشعاری را که به نظر او از آن شمس خاله است متمایز سازد و، در عین حال، از خلال اشعاری که گمان کرده از آن شمس خاله است، ممدوحان او را شناسایی کند. حقیقت این است که بیشتر اشعاری که نفیسی به شمس خاله نسبت می‌دهد در دیوان معتبر ضیای خجندی آمده است. متأسفانه نفیسی منابع خود را به اسم و رسم نمی‌شناساند و این فرصت را در اختیار ما نمی‌نهد تا با ارزش‌سنجی آنها قضاوت نسبتاً مطمئنی در باب تعلق اشعار داشته باشیم.

نخستین شعری که نفیسی به شمس خاله نسبت داده قصیده‌ای است به مطلع
 خیز که می‌دهد دمی بیش مخور دم سحر* پیش صبح باز شو چنگ بخواه و باده خور
 (همان، ص ۱۳۵۵)

* کذا فی الأصل

این قصیده در دیوان ضیاء نیامده اما نفیسی ممدوح آن را، به خطا، شمس‌الملک احمد بن ارسلان پنداشته از این رو که او را با نورالدین احمد (حکومت: ۴۹۶-۵۲۲) یکی گرفته حال آنکه شمس خاله در سال ۵۵۶ متولد شده و نمی‌تواند مادح نورالدین احمد باشد.

نفیسی، پس از این قصیده، سه قصیده دیگر را، که گمان کرده در مدح حسام‌الدین حسن بن علی از پادشاهان خانیّه است، نقل می‌کند: قصیده‌ای به مطلع
 ز خاکپای تو چون دیده توتیا گیرد ز دیده چهره خورشید و مه ضیا گیرد
 (همان، ص ۱۳۵۷)

این قصیده، در دیوان ضیاء، ذیل مدایح «الامیرالکریم حسام‌الدین بیغو»^۴ ملک‌شاه المرغینانی آمده است. (عکس شماره ۳۱۶۴)

۴) نفیسی این لفظ را با دلایل خود بیغو قرائت کرده و باسورث (بازورث) ضبط آن را برای کسان دیگر بیغو آورده است (باسورث، ص ۳۴۷؛ نیز، برای توضیح درباره این صورت و صورت بیغو ← بارتولد، ج ۱، ص ۵۷۳). پریستاک نیز، در مقاله خود، بیغو و پیغو را دو عنوان با اعتبار غزها می‌داند. (Pritsak, p, 289) →

قصیده دیگری به مطلع

ای جهان را ز وصال تو همایون شده فال فرخ آن روز که باشد ز تو اُمیدِ وصال
(همان، ص ۱۳۵۸)
این قصیده، در دیوان ضیاء، ذیل مدایح «الملك الكبير الكريم نظام الدین یبغو ملکشاہ المرغینانی»
(عکس شماره ۳۱۶۶) آمده است.

سرانجام باز قصیده‌ای به مطلع

ای از خیال توام لاله‌زار چشم تا کی بود ز روی توام لاله‌بار چشم
(همان‌جا)
این قصیده نیز در دیوان ضیاء ذیل مدایح همان حسام الدین یبغو ملکشاہ مرغینانی
آمده است. (عکس شماره ۳۱۶۱)

چنان‌که می‌بینیم، در دیوان ضیاء، ممدوح قصیده‌های اول و سوم حسام الدین یبغو
ملکشاہ و ممدوح قصیده دوم نظام الدین یبغو ملکشاہ است و این دو، به خلاف پنداشت
نفیسی (همان، ص ۱۳۵۷ نیز ص ۱۳۷۰)، دو تن اند است نه یک تن. به نظر می‌رسد صفا (ج ۲،
ص ۸۲۴) نیز به دو تن بودن ممدوح قایل شده است. اطلاعات ما درباره حکام و امرای
خانیّه در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم در ماوراءالنهر، به دلیل قلت منابع، بسیار
ناچیز است. از این رو، محققان، در بازشناسی ممدوحان شاعران این دوره از تاریخ
ادبیات فارسی، بعضاً دچار سردرگمی شده‌اند. از اشعار ضیاء الدین پارسی، که گفتیم
نفیسی آنها را از آن شمس خاله پنداشته است، برمی‌آید که نام و نام پدر حسام الدین یبغو
ملکشاہ حسن بن علی بوده است:

حسام دین حسن بن علی که با دشمن به روزِ معرکه آیینِ مرتضا گیرد
(← نفیسی ۱، ج ۳، ص ۱۳۵۷)

نیز

یبغو ملکشه آیتِ نصرت که اندرو بیند نشان ز نصرتِ پروردگار چشم
عادل حسام دین حسن بن علی که دید اندر حسام او اثرِ ذوالفقار چشم^۵
(دیوان ضیاء، عکس شماره ۳۱۶۱)

(۵) این بیت در منقولات نفیسی از اشعاری که به شمس خاله نسبت داده شده نیامده است. (← همان،
ص ۱۳۶۰)

نفیسی، که به یک تن ییغو ملک‌شاه با القاب حسام‌الدین و نظام‌الدین قایل است، درنقل اشعار ضیاء، لقب عزالدین را هم به آنها می‌افزاید؛ چون، در شعری از ضیاء، از الغ ملک‌شاهی یاد می‌شود که شاعر او را با لقب عزالدین نام می‌برد:

عهد بیم الغ ملک‌شاه است که چو عهد بقاش دیر پیا
 خسرو کامکار عزالدین ملک خصم بند قلعه‌گشای

(همان، ص ۱۳۶۹-۱۳۷۰)

او ممدوحی را که عوفی در لب‌الالباب به نام پیغو ملک خوانده و او را پادشاه مرغینان و کاشان (ظ: کاسان) دانسته همین نظام‌الدین یا حسام‌الدین یا عزالدین ملک‌شاه پیغو حسن بن علی دانسته است (← همان، ص ۱۳۷۰). هر چند، چنانکه یاد شد، بر اساس دیوان ضیاء، حسام‌الدین و نظام‌الدین لقب دو تن است و، به احتمال قریب به یقین، عزالدین ملک‌شاه نیز غیر از این دو باید باشد و ظاهراً ملک‌شاه هم لقب خاص یک تن نبوده^۶، آن‌کس که عوفی از وی سخن می‌گوید نمی‌تواند همین حسام‌الدین حسن بن علی معاصر شمس خاله و ضیاء باشد ولو آنکه، موافق قول عوفی، نسبت مرغینانی داشته باشد که وی بیغو (ییغو) ملک را حکمران مرغینان و کاسان دانسته است؛ زیرا، بنا بر تعلیقات قزوینی بر لب‌الالباب، «احتمال قوی می‌رود که مقصود قلیچ طمغاج ابوالمعالی الحسن بن علی بن عبدالمؤمن المعروف به حسن تگین از خانیة ماوراءالنهر باشد که، از سنه ۵۲۴ تا ۵۲۶، از جانب سلطان سنجر، حکمران سمرقند و آن نواحی بوده» (← عوفی، ص ۵۷۴). از سال شمار باسورث (بازورث) هم، که حکومت ییغو ملک و پدر و جدش را با علامت سؤال نشان داده (← باسورث، ص ۳۵۲)، می‌توان دریافت که او در سال ۵۲۶- که پسرش، جلال‌الدین حسین بن حسن تگین، قدرت یافته - در قید حیات نبوده و، بر همین اساس، قطعاً شمس خاله و ضیاء‌الدین پارسی نمی‌توانند ماحد و معاصر کسی باشند که سی سال پیش از تولد اولی و چهل و چهار سال پیش از تولد دومی قدرت خود را از دست داده است. عوفی نیز، در سخن از ییغو ملک یا همان حسن تگین، فعل‌ها را به صیغه‌ای می‌آورد حاکی از آن که او دیری است از دنیا رفته است. (← همان، ص ۵۳)

۶) چنانکه، دردپوان سیف سپرنگی، قصیده‌ای در مدح خسرو ملک‌شاه بن اسدالله آمده است.
 (← سیف اسفرنگی، ص ۳۴۵)

به نظر می‌رسد تعیین ممدوحان شاعران ماوراءالنهری اوایل قرن هفتم از جمله شمس خاله و ضیاءالدین پارسی، به جهت اشتراک نام، از دیرباز مایه سردرگمی مورخان و محققان بوده است چنانکه بداؤنی (۹۴۷-۱۰۱۴)، در منتخب‌التواریخ، به هنگام بحث از معاصران مسعود غزنوی از «بیغوی ترکمانان» یاد می‌کند که، پس از تمرّد از مسعود، ناچار به عذرخواهی می‌شود و بداؤنی، در تشخیص این بیغو (بیغو)، می‌گوید: «و همانا این بیغو همان است که ضیاءالدین فارسی در مدح او قصیده‌ها دارد» (بداؤنی، ج ۱، ص ۱۷) که، بنابراین نظر، ضیاءالدین پارسی در ردیف شاعران نیمه اول قرن پنجم قرار می‌گیرد! خلط و خطا در باب هویت ممدوحان شاعران ماوراءالنهری در نسخه معتبر دیوان ضیاء به نحوی راه یافته چنانکه، ذیل اشعار مربوط به مدایح نظام‌الدین بیغو ملک‌شاه، اشعاری نقل شده که آشکارا در مدح الغ تکسین سپهسالار است و، در چنین خطی، حتی اگر از آشفتگی نسخه و صحافی نامرتب اوراق آن ناشی شده باشد، اشتراک لقب حسام‌الدین برای الغ تکسین و بیغو ملک‌شاه حسن بن علی بی‌اثر نبوده است.

اشعاری که نفیسی از شمس خاله در مدح حسام‌الدین الغ تکسین سپهسالار محمد بن عبدالله^۷ به مطلع

خیز که باز در افق لشکر صبح زد علم کینه کشید بر فلک شاه کواکب از حشم
(← نفیسی ۱، ج ۳، ص ۱۳۶)

و به مطلع

دوش کز جنگ این کبود حصار بازگشت آفتاب تیغ گزار
(← همان، ص ۱۳۶)

از همان سفینه‌هایی که نشانی آنها را نمی‌دهد نقل کرده در دیوان نفیس ضیاءالدین پارسی کامل‌تر آمده است (← ضیاءالدین پارسی، عکس شماره ۳۲۳۰ و ۳۲۳۱-۳۲۳۲) و، بی‌گمان، این اشعار نیز از آن ضیاءالدین پارسی است نه شمس خاله.

در نسخه‌ای از تذکره بتخانه محمد صوفی مازندرانی، ذیل نام شمس‌الدین حدادی، چهار بیت شعر نقل شده که غیر از اشعاری است که عوفی از شمس خاله نقل کرده و

(۷) ضبط نام مطابق دیوان ضیاءالدین پارسی است.

از این حیث مغتنم است. نباید از نظر دور داشت که قلّت ابیات و اشعار شمس خاله در جنگ‌هایی از نوع بتخانه حاکی از کمیابی اشعار شمس خاله است از روزگار عوفی تا روزگار محمد صوفی مازندرانی. چهار بیت این است:

دوش در موکب سپاهِ ظلام خواب شد خسرو ولایتِ شام
 وانگه از قدرِ خاکِ درگه اوست برتر از حدّ جنیش و آرام
 مانده از شرمِ فضلۀ خانش قرصِ خور در تنورِ گردون خام
 خدمتِ حلقه نگینش را سر درآورده چرخِ مینافام

(صوفی مازندرانی، نسخه شماره ۱۲۰ مجلس، ص ۵۹۱)

در دیوان ضیاء‌الدین پارسی، علاوه بر شمس خاله، از شاعر دیگری به نام شهاب‌الدین خاله نیز، در مشاعره با ضیاء، شعرهایی نقل شده که یقیناً غیر از شمس خاله و فعلاً ناشناخته است. اینکه چرا ذکر از این شاعر در تذکرها به خصوص در لباب‌الآب عوفی نیامده بر ما معلوم نیست. مشاعره او با دو تن از شاعران ماوراءالنهری به جا مانده که می‌رساند او از شاعران ماوراءالنهر است. آنان که ذکرشان در تذکره عوفی با لقب شهاب‌الدین آمده است با لفظ خاله یاد نشده‌اند. بدین قرار، فعلاً، جز در دو دیوان سیف سپرنگی و ضیاء‌الدین پارسی، در جای دیگری از این شهاب‌الدین خاله ذکر سرخ نداریم. با این حال، دور نیست که نام او با نام شمس خاله یکی انگاشته شده باشد. اما از قراین اطمینان‌بخش در دو دیوان معاصرانش که، در آنها، از شمس خاله سخن به میان آمده، می‌توان نتیجه گرفت که سخن از دو تن است. پرسشی که هنوز نمی‌توان به آن جواب روشنی داد اینکه لفظ خاله در شهرت این دو شاعر گویای چیست. به هر حال، این شهاب‌الدین خاله در شمار شاعران نیمه اول قرن هفتم جای می‌گیرد که مشاعره‌اش با ضیاء‌الدین پارسی و سیف سپرنگی دلیل منزلتی است که در میان شاعران هم‌روزگار خود دارد و اگر مبالغه‌هایی که او در مدح ضیای پارسی بذل کرده صرفاً مبالغه نباشد می‌توان انگاشت که نابینا بوده است. ابیاتی که از او در دیوان ضیاء پارسی به همراه پاسخ ضیاء نقل شده چنین است:

شهاب‌الدین خاله فرستاد از سمرقند:

نور چشم هنر ضیاء‌الدین عقل از رای تو صفا طلبد
 مهر زرگر ز نور خاطر تو روز و شب اصلِ کیمیا طلبد

در سرِ خامۀ تو باید و بس
یادِ نارم ز وحی با* نظمت
به سرِ تو که چشم من عمری است
رد مکن رد مکن که بد نبود
مطلب شعری نیک از من از آنک
مرد عاقل ز من دعا طلبد
هر که گوهر ز کهریا طلبد
بارخ مه کسی سُها طلبد
کز جهانی همی تورا طلبد
دیده کور اگر ضیا طلبد
مرد عاقل ز من دعا طلبد

* با = با وجود

جواب فرستاده شد:

زخم دیو جفا شهاب الدین
عقل از نظم تو شرف یابد
می شتابد هنر به خدمت تو
جان عیسی اگر شود رنجور
گشت هجرت مرا چنانکه دلم
گفته ای رد مکن که بد نبود
شاد زی کز غبار موکب تو
در هنر مر تو راست معجزه ای
کز تو مردم همی وفا طلبد
روح از لفظ تو بقا طلبد
می^۸ سزد کز سزا سزا طلبد
هر دم از لطف تو شفا طلبد
شاید از تو خون بها طلبد
دیده کور اگر ضیا طلبد
دیده عقل توتیا طلبد
کز تو موسی همی عصا طلبد

هم شهاب الدین خاله فرستاد:

تاج اقران ضیاء دولت و دین
هر که از خدمت تو دور شود
بی تو بر چشم من جهان فراخ
خون دل را شد دست فواره
چه دهم درد سر تو خود دانی
رای تو آفتاب را مانند
همچو من از طرب جدا مانند
به دل خصم کم بقا مانند
همچنین باد بی تو تا مانند
حال چشمی که بی ضیا مانند

جواب ضیاء این عنوان دارد: «هم جواب فرستاده شد»:

شهاب دولت و دین ای ز دانش
عطار دگشته طبع را مجاهر

(۸) در اینکه واقعاً تکواژ «می» ضبط شده مطمئن نیستم ولی جز این هم مناسب نیست.

هنر هرسو که نهضت کرد او را تو بودی در هنرمندی هزاهز
 سوارِ مرکبِ فضلی و چون تو صفِ حکمت نمی‌یابد مبارز
 چنین گفتمی که چشمم بی‌ضیا ماند به نزدِ عقل هست این نکته جایز
 تو را با آن‌چنان رای چو خُرشید کجا آید ضیا در چشم هرگز

هم به شهاب‌الدین فرستاد:

شهاب‌الدین که اطرافِ جهان را ز فضل خویش پرآوازه کردی
 هنر هر سو که نهضت کرد او را در استقبال جان پروازه کردی
 چو بازِ قدرتِ آسایش طلب شد ز چرخِ هفتمینش کازه کردی
 سپیده‌دم ز اشکِ حاسدانت همه روی زمین را غازه کردی
 از آن نظمی که آب است از لطافت ریاضِ دوستی را تازه کردی
 ز رفعت بر درِ شهرِ نهادم به هر بیتش یکی دروازه کردی
 شدم ز اندازه بیرون از خجالت ازین لطفی که بی‌اندازه کردی

و جواب شهاب‌الدین با عنوان «شهاب‌الدین جواب فرستاد»:

ضیاءِ دولت و دینِ لطف با من چو فضلِ خویش بی‌اندازه کردی
 ز آبِ شعرِ عذبِ خویش ناگاه گلِ باغِ دلم را تازه کردی
 کلامِ چرخ‌رفعت را جهان‌گیر چو تیغِ مهر و چون آوازه^۹ کردی
 کتابِ فضلِ ابتر بود از علم همش جلد و همش شیرازه کردی
 چو بازِ عمرِ خصمتِ آشیانِ جُست^{۱۰} چو فرعونش ز دوزخ کازه کردی
 به پیری سرخ‌رویم در سمرقند از این تشریف نی از غازه کردی
 چو دانستی که آیم [خود] به خدمت چو اهلِ صفّه دل پروازه^{۱۱} کردی

۹) کلمه‌ای جز «آوازه» از ضبط نسخه بر نمی‌آید و اگر این ضبط خطای کاتب نباشد و معنای ناشناخته‌ای هم نداشته باشد، چاره‌ای نداریم جز اینکه سستی را به شاعر منتسب کنیم.

۱۰) در اصل ظاهراً مصرع چیزِی شبیه این است: «چو باز خصم عمر خصمت آشیان جُست.» که احتمالاً «خصم» خط خورده که در عکس چندان مشخص نیست.

۱۱) این لغت احتمالاً متعلق به حوزه ماوراءالنهر است. لغت فرس اسدی، چاپ اقبال، «پروازه» را چنین

از شهاب الدین خاله، چنانکه آمد، در دیوان سیف سپرنگی نیز، با نقل اشعارش، یاد شده است:

لِشهابِ الدِّین فی مدحِه:

سیف دین تاج الشریعه^{۱۲} جز به مدحت کی شود
از افاضل زاده طبع لطیف دوست و بس
آرزوها بشکنند از دفتر اشعار تو
بر* خطا باشد چو دیوان تو را حاصل کند
گوهر آگین می شود گوش از سماع کلک تو
گر نیابد مرغِ وهم تیز پر از جست و جوی**
نام کس بی گفته های تو نماند جاودان
همچو شاخِ مئی گلِ شادی پدیدار آورد
لفظِ دُربارت که گوشِ عقل را آویزه ای است
آب گردد خاکِ خاقانی ز خجلت بی خلاف
چند باشم از جفای چرخ سرگردان چو چنگ
هر حدیثِ خوش که بر لفظِ سخندان بگذرد
نزد اهلِ عقل هرچ از نصِ قرآن بگذرد^{۱۳}
هرکه را بر طبعِ یادِ بحرِ عمان بگذرد
آفتابِ کیمیاگر کز سرِ کان بگذرد
دُرچِ دُر گردد صدف بر وی چو باران بگذرد
نظمِ عالی تو را باری ز کیوان بگذرد
کی شود باقی کسی کز آبِ حیوان بگذرد
گر نسیمِ خُلقِ تو بر شاخِ مرجان بگذرد
چون دل آویزی کند در رتبت از جان بگذرد^{۱۴}
گر صبا با نظمِ تو از خاکِ شروان بگذرد^{۱۴}
آخر این بی آبی پیروزه پنگان*** بگذرد

→ تعریف کرده: «خوردنی بود که از پس کسی برند» و این بیت را از مرصعی شاهد آورده: «ای زن او روسپی این شهر را دروازه نیست (کذا) نه به هر شهری مرا از مهتران پروازه نیست» و در نسخه بدلها، این تعاریف آمده: ن: «پروازه خورشی بود که در پی قومی برند به تماشاگاه»؛ ج: «پروازه خوردنی باشد که از پس قومی برند که به تماشاگاه رفته باشند و نیز درمنه ای که از پیش عروس برفروزند خزّمی را آن پروازه خوانند» (لغت فارس، ص ۴۳۹). در فرهنگ فارسی تاجیکی، این واژه چنین تعریف شده است: «توشه و طعامی که در سیر و شکار و سفر همراه خود می گیرند» و بیت «جانا چه توان کرد که اندر ره عشقت/ الا جگر سوخته پروازه ما نیست» شاهد آورده شده است. (شکوری و دیگران، ج ۱، ص ۳۹۲). با این همه هنوز ابهامی در معنای شعر وجود دارد.

(۱۲) این ضبط نسخه ای است که زبیده صدیقی در تصحیح خود از دیوان سیف اساس قرار داده یعنی همان نسخه گنج بخش. اما، در تصحیح او، «تاج شریعت» لابد بر اساس نسخه های متأخر ضبط شده و هیچ اشاره ای به عدول از نسخه اساس نشده و همین اجمال یکی از القاب سیف را که در ترقیمه نسخه گنج بخش از دیوان او نیز آمده کم رنگ کرده است. (۱۳) بیت خالی از تعقیدی نیست.

(۱۴) اینکه، در شعر شاعران ماوراءالنهری این عصر از جمله سیف، این اندازه خاقانی، در مفارقات، حقیر جلوه داده می شود نه از سر ضعف اوست بلکه به دلیل نفوذ شعر خاقانی متعلق به حوزه اَران در این ناحیه است و شعر او، به نظر این شاعران، در حقیقت مظهر بلاغت است.

از پس هر شدتی باشد امید راحتی روی بنمایید بهاری چون زمستان بگذرد
واشقم با اینکه با صیت جلالت این زمان دور چرخ و نوبت باد پریشان بگذرد
تکیه بر لطف تو کردم مکن این چند بیت چون منی را کی رسد کز حد امکان بگذرد
مقتدا شعر ترا سازند از روی قیاس بر زبان شاعران گر یاد حسان بگذرد^{۱۵}
(ص ۵۴۱-۵۴۲)

* اصل: پر ** اصل: از جیب چرخ، ضبط مختار از نسخه شماره ۷۶۸ گنج بخش مورخ ۷۵۴
*** اصل: پیکان

در حق شهاب‌الدین خاله:

ای شهاب‌الدین توی کز بحر شعرت تر شود چشمه خورشید اگر از اوج کیوان بگذرد
تو شهابی و بسوزد زاتش^{۱۶} تیغ زبانت در حجاب وهم تو گر دیو طغیان بگذرد
ساکنان قدس ببند در سواد شعر تو آسمان گر پاره‌ای از حد امکان بگذرد
گوهر معنی اگر در برق باشد طبع تو همچو الماس از مسام گوهر آن بگذرد
روح انسانی که در طبع تو آویزد به طبع چون فرشته از فریب آب حیوان بگذرد
گر ز خط بحر شعرت بادبانی برکشند چون سفینه چرخ از گرداب دوران بگذرد
جمع آری از پریشانی بنات نعش را گر به حسبت بر زبانت نام ایشان بگذرد
از سموم غم چرا پژمرده گردد تا به حشر باد یاد نظمت ار از روضه جان بگذرد
کله بندد جان خاقانی به گوهرهای نظم تا سفیر صیت تو از خاک شروان بگذرد
گر مرادی برنیاید از کسی در هم مشو عمر روحانی ترا بی آب و بی نان بگذرد
از نسیم باد و فیض ابر نیسان بشکفد چون به شاخ خشک بر فصل زمستان بگذرد
حاصل از تأخیر باشد در اجل این روزگار با همه دشوارگردی هم تن آسان بگذرد
صبح تیغ مهدی روزی به جایی برمد بوی مهر یوسفی وقتی به کنعان بگذرد

۱۵) ترتیب ابیات در چاپ دیوان سیف مطابق نسخه اساس نیست و مصحح محترم هم چنین مسئله‌ای را قابل ذکر ندانسته‌اند.

۱۶) بیت در هر دو صورت تو شهابی و بسوزد زاتش تیغ زبانت و تو شهابی و بسوزد آتش تیغ زبانت... معنادار است. در صورت اول، بسوزد (= سوخته شود) مجهول لازم و، در صورت دوم، بسوزد (= بسوزاند) متعدی است.

چون دلِ جودی به دعوت‌های نوحی سرکشد بر من و تو مدّت توفانِ حرمان بگذرد
بادهای بوق ترکستان و توران کم ** شود نوبتِ اقبالِ میرِ دادِ کاسان^{۱۷} بگذرد
(ص ۵۴۲-۵۴۳)

* اصل: آتش؛ ضبط مختار از نسخهٔ اساس است. ** اصل: گم

آنچه فعلاً، در باب شهاب‌الدین خاله، از مجموع این قرائن برمی‌آید اینکه اولاً او شاعر میان‌مایه‌ای از ناحیهٔ ماوراءالنهر و مشخصاً اهل یا مقیم سمرقند بوده و، از آنجا که با دو تن از شاعران نیمهٔ اول قرن هفتم ارتباط و مشاعره داشته، دوران حیات او باید از اواخر نیمهٔ دوم قرن ششم تا دست‌کم نیمهٔ اول قرن هفتم بوده باشد و دیدیم، در شعری که برای ضیاءالدین پارسی فرستاده، سخن از پیریِ خود در سمرقند به میان آورده و گفته است: «به پیریِ سرخ‌رویم در سمرقند».

دیوان اشرفی سمرقندی، به همت آقایان عباس بک جانی و امید سروری، سال ۱۳۹۱ و اندکی پس از نگارش این مقاله، در «انتشارات سفیر اردهال» و «کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی» منتشر شد و قرینه‌ای دیگر در تأیید این نظر به دست داد که، به خلاف نظر سعید نفیسی، نظام‌الدین و حسام‌الدین ملک‌شاه یبغو دو تن‌اند نه یک تن؛ زیرا این دو تن، در دیوان اشرفی سمرقندی همچنان‌که دیوان ضیاءالدین پارسی، جداگانه مدح شده‌اند و این امر البته حیات اشرفی سمرقندی را نیز به قرن هفتم می‌کشاند.

۱۷) سیف، در دیوان خود، این میر داد کاسانی را، که مصحح همه جا آن را کاشانی ضبط کرده، هم مدح گفته و هم چندین بار هجو کرده است (← سیف اسفرنگی، ص ۵۲۹؛ ۵۳۵). ضیاءالدین پارسی نیز، در دیوان خود، چندین قصیده در مدح او دارد و عنوان یکی از قصاید او گویای نام و لقب اوست به صورت کامل الملک الکبیر الکرم غیاث‌الدین محمود بن علی المعروف پدادمکشاه الکاسانی (نسخهٔ عکسی شمارهٔ ۳۲۰۹). برای سمت دادمکشاهی یا امیردادی یا دادبکی ← توضیحات قزوینی، در مقدمهٔ مجلد دوم تاریخ جهانگشای جوینی، ص یب.

منابع

- آتابای، بدری، فهرست دیوان‌های خطی کتابخانه سلطنتی و کتاب هزار و یک شب، چاپخانه زیبا، تهران ۱۳۵۵.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد، کتاب لغت فرس، به تصحیح عباس اقبال، چاپخانه مجلس، تهران ۱۳۱۹.
- اسفرنکی، سیف‌الدین، دیوان، تصحیح زبیده صدیقی، قومی ثقافتی، مرکز بهبود پاکستان ۱۹۷۸.
- بارتولد، و.و، ترکستان‌نامه، ترجمه کریم کشاورز، ج ۱، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲.
- بازورث، ادموند کلیفورد، سلسله‌های اسلامی جدید راهنمای گاه‌شماری و تبارشناسی، ترجمه فریدون بدره‌ای، مرکز باستان‌شناسی اسلام و ایران، تهران ۱۳۸۱.
- بداؤنی، عبدالقادر بن ملوک شاه، منتخب التواریخ، مصححان: توفیق سبحانی و مولوی احمد صاحب، ج ۱، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران ۱۳۷۹.
- جوینی، عطاملک محمد بن محمد، تاریخ جهانگشا، به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، ج ۲، نقش قلم (افست چاپ لیدن)، تهران ۱۳۷۸.
- رازی، امین احمد، هفت اقلیم، تصحیح و تعلیق جواد فاضل، ج ۱، کتاب‌فروشی علمی، تهران، بی‌تا.
- شکوری محمدجان، ولادیمیر کاپرانوف، رحیم هاشم، ناصر جان معصومی، فرهنگ فارسی تاجیکی، برگردان از خط سیریلیک و تصحیحات محسن شجاعی، ج ۱، فرهنگ معاصر، تهران ۱۳۸۵.
- شمس حاجی، شمس‌الدین محمد بن دولت‌شاه بن یوسف شیرازی، سفینه، مقدمه و تصحیح و تحقیق میلاد عظیمی، سخن، تهران ۱۳۹۰.
- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، انتشارات فردوسی، تهران ۱۳۷۸.
- صوفی مازندرانی، محمد، تذکره بختانه، نسخه شماره ۱۲۰ مجلس شورای اسلامی.
- ضیاء‌الدین پارسی، دیوان، میکروفیلم نسخه ۲۵۲ کتابخانه سلطنتی.
- عوفی، نورالدین محمد، لب‌الآلیاب، با تصحیحات جدید و حواشی و تعلیقات کامل سعید نفیسی، کتاب‌فروشی ابن‌سینا، تهران ۱۳۳۲.
- نفیسی (۱)، سعید، حواشی و تعلیقات بر تاریخ مسعودی معروف به تاریخ بیهقی از ابوالفضل محمد حسین کاتب بیهقی، ج ۲ و ۳، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۳۲.
- نفیسی (۲)، سعید، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، دو جلد، انتشارات فروغی، تهران ۱۳۶۳.
- هدایت، رضاقلی‌خان، مجمع الفصحا، به کوشش مظاهر مصفا، ج ۲، چاپ موسوی، تهران ۱۳۳۹.
- Prisak, Omeljan, *The Decline of the Empire of the Oghuz Yabghu*, in The Annals of the Ukrainian Academy of Arts and Sciences in the U.S, Vol II, Summer 1952. No. 2 (4).



تعهدگرایی اندیشه اجتماعی از عصر مشروطه تا ادبیات معاصر

نیلوفر محمدی (استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد فلاورجان، اصفهان)

بخشی از تعهد و مسئولیت هنرمند شناخت کافی مسائل اجتماعی و انعکاس آنها در اثر خود است. لازمه تعهد و مسئولیت پویایی و دعوت به همگامی با آهنگ زندگی است و نه بر زمین نهادن پرچم عصیان در برابر ظلم. اگر شاعری ادعا کند بدون اعتنا به احوال جامعه شعر می‌گوید، ضمیر پنهان او متأثر از شرایط اجتماعی-سیاسی و مناسبات مرز و بومی است که در آن زندگی می‌کند.

تعهدگرایی در شعر دوره مشروطه

اگر بنا بود شاعران پیش از مشروطه تعریفی از شعر متعهد ارائه دهند، چه بسا وجه شرعی را در تعریف خویش غالب می‌شمردند. مخاطب شاعران ادوار پیش از مشروطه با دوره مشروطه متفاوت بوده است. در گذشته، مخاطب شاعر سلاطین و وزرا و درباریان یا طبقه فرهیخته و ممتاز جامعه بود؛ در نتیجه، شاعر خود را در قبال آن مقامات متعهد می‌شناخت. اما، از دوره مشروطه، مخاطب شاعر عامه ناساند و مسئولیت هنرمند جهت دیگری یافته و هنر، در جبهه مردم، به مخالفت با استبداد و فساد گراییده است.

شاعران دوره مشروطه را، از حیث توجّه به مسائل سیاسی اجتماعی و انقلابی، در چند گروه می‌توان جای داد:

– شاعرانی که به مسائل اجتماعی زمانه خویش چندان توجّهی نداشتند و ادامه‌دهندگان شیوه شاعران دوره بازگشت بودند. ادیب نیشابوری، ادیب پیشاوری، شوریده شیرازی، حبیب خراسانی، و صفایی اصفهانی از این قبیل‌اند؛
– شاعرانی که شعرشان انقلابی است اما خود عملاً در انقلاب شرکت نداشتند، مانند نسیم شمال؛

– شاعرانی که به مسائل اجتماعی توجّه داشتند، مانند ایرج میرزا؛
– شاعرانی که شعرشان سیاسی- اجتماعی و انقلابی است و خود در نهضت مشروطه شرکت فعال داشتند. از جمله بهار، میرزاده عشقی، عارف قزوینی، و ابوالقاسم لاهوتی.
به نظر می‌رسد، به جای گروه‌بندی شاعران بهتر آن باشد که اشعارشان دسته‌بندی شود. با این رویکرد، نمی‌توان شاعر را به قطع در گروه معینی جای داد. فی‌المثل، هر چند بسامد شعرهای انقلابی شاعرانی چون عارف، میرزاده عشقی، و ملک‌الشعرا بهار بالاست، نمی‌توان سروده‌های آنان را به شعر انقلابی منحصر دانست همچنان‌که نمی‌توان اشعار حبیب خراسانی و ادیب نیشابوری را بی‌اعتنا به مسائل و جریان‌های اجتماعی زمان تلقی کرد، در حالی که اشعار دوره مشروطه را می‌توان به قصیده وطنی، غزل سیاسی، قطعه انقلابی و نظایر آنها تقسیم کرد.

وجه تمایز شاعران در چنین شرایطی چگونگی طرح مسائل اجتماعی و سیاسی در شعر، به تعبیر دیگر، نقش اجتماعی شعر است. ظهور دو جریان سنتگرا و نوگرا در این مقطع آنان را از یکدیگر متمایز می‌سازد. گروهی، که ملک‌الشعرا بهار را می‌توان نماینده آن شمرد، شعر را از جمله مؤلفه‌های اصلی تداوم فرهنگی می‌شناسد و آن را به حفظ روح فرهنگ ملی ملزم می‌شمارد. گروه دیگر، که تقی رفعت را می‌توان نماینده آن شمرد، شعر را پدیده‌ای اجتماعی می‌داند و ادامه سنت شعری را مغایر با تجدد می‌پندارد. براساس همین نظرها، کسانی که با ادبیات اروپا آشنایی داشتند بر سرمشق‌گیری شاعر ایرانی از شعر اروپا تأکید داشتند و عده‌ای دیگر هرگونه تجاوز فرهنگ بیگانه را به حوزه شعر فارسی مردود می‌دانستند. مردمی شدن شعر نیز خود

الزامی بوده که اختیار زبان شعر را محدود می‌سازد و نگه‌داشت آن را در سطح معینی که برای عامه خوشگوار باشد ایجاب می‌کند. این الزامات گاه به قالب شعر هم مربوط می‌شود چنان‌که قالب‌های غزل و قصیده را برای طرح مسائل نوین اجتماعی مناسب نمی‌سازد. به استفاده از مضامین و تصویرهای هنری کهنه و مندرس نیز راه نمی‌دهد. شعر مشروطیت، به اقتضای زمان و شرایط ویژه و پرتلاطم آن دوران، عموماً و عمدتاً به محتوا و شعارهای انقلابی و عناصر تعلیمی گرایش دارد و فاقد جنبه‌های حسی و عاطفی است. در این میان، اشعار ملک‌الشعرا را باید مستثنی شمرد. سروده‌های بهار، در عین آنکه خصلت سیاسی دارند، ترجمان هیجانات و تجربه‌های عاطفی و هنری شاعر نیز هستند. تعهد شاعران مشروطه بیشتر معطوف است به برقراری ارتباط میان ادبیات و محیط اجتماعی، انتقاد از اوضاع سیاسی-اجتماعی، تشویق مردم به پیوستن به صفوف انقلابی، اعتراض به اقدامات ضد انقلابی شاهان قاجار، و اعتراض به دخالت بیگانگان در امور کشور.

باور جبهه سنت‌گرا، که ملک‌الشعرا بهار آن را هدایت می‌کرد، این بود که شاعر باید متعهد و موظف به حفظ روح فرهنگ ملی باشد. بهار و همراهانش تأکید داشتند هرگونه تحوّل باید متکی به میراث ادبی ایران باشد. در جبهه دیگر، تقی رفعت برگسستن از سنتی که قادر به منعکس ساختن تحولات اجتماعی و سیاسی نیست تأکید دارد. شاعر تجدّدطلب بر واقعیت‌هایی که جامعه ایرانی آنها را پشت سر نهاده دریغ و افسوس نمی‌خورد. حرکت شاعر حرکتی رو به آینده است.

بهار، که به تعهدگرایی همزمان در دو جبهه ادبی و سیاسی توجه خاص داشته، سعی دارد از طریق مقاله‌هایی که در مجله دانشکده به چاپ می‌رساند میان ادبیات و محیط رابطه‌ای ایجاد کند و، در نهایت، ضمن دعوت شاعران به توجه به محیط اجتماعی و بازتاب اوضاع و شرایط جامعه در شعر، به این نتیجه می‌رسد که برای اصلاح ادبیات باید ابتدا به اصلاح جامعه دست زد (بهار، ص ۱۳۹۹). اگر در برهه‌ای از مشروطه‌خواهی، بهار و امثال وی در شعرشان آزادی را رهایی از استبداد قاجاری می‌دانستند، با تغییر اوضاع سیاسی و اجتماعی و تحوّل مفاهیم، آزادی، در نظر آنان، توسع معنایی پیدا می‌کند و از مرز نفی حکومت استبدادی فراتر می‌رود.

بهار، همچون شاعران دیگر در این عصر، سعی در بازنگری مسائل اجتماعی و سیاسی با نگاهی انقلابی و آزادی خواهانه دارد. وی، پس از فروکش کردن جنبش انقلابی و به سلطنت رسیدن رضاشاه، از تب و تاب مبارزات سیاسی فاصله می گیرد و به مدارای اجباری با حکومت سلطنتی پهلوی تن در می دهد.

شماری از شاعران همچون ادیب الممالک، که تا پیش از جریان مشروطه گاه در مدح و تمجید شاهان قاجاری شعر سروده بودند، با التهاب نهضت مشروطه، از روش پیشین عدول کردند و راهی دیگر که همان رویارویی با مستبدان و زورگویان قاجاری بود در پیش گرفتند. او همپای شاعران دیگری چون وحید دستگردی، ادیب نیشابوری، و ادیب پیشاوری در زمره سنت گراترین شاعران مشروطه است که، هرچند مسائل اجتماعی زمانه در اشعارش بازتاب یافته، هیچ گاه از سنت شعر فارسی فاصله نگرفته است.

از دیگر شاعران متعهّد مشروطه، که نقش محوری در رهبری افکار عمومی داشت و شعر را وسیله ای برای تهییج مردم در مبارزه علیه استبداد و کسب آزادی و ابزاری برای بیان عواطف و احساسات اجتماعی ساخت، عارف قزوینی است. او، همراه تصنیف هایش، به میان توده مردم رفت و، در مقابل حاکمان مرتجع، سخنگوی انقلابی و مدافع آزادی و شاعر رسمی عصر مشروطه شد (سپانلو، ص ۱۷). وی، با استخدام هنر موسیقایی و شعر در راه خدمت به آزادی، به جایی رسید که شاعر ملی خوانده شد.

سید اشرف نیز، مانند سایر مشروطه خواهان همعصر خویش، در شعر، رویکردی انتقادی داشت. در اشعار او، همراه با انتقاد طنزآمیز اوضاع سیاسی و اجتماعی، مایه های متأثر از اعتقادات مذهبی می توان سراغ گرفت.

سید اشرف پیوسته مجرای مشروطه را رصد می کرد و می خواست که مشروطه به نتیجه ای که منظور نظر او بود برسد و، با مشاهده انحراف آن از مسیر اصلی، به زبانی که سخن دل همه مشروطه خواهان سرخورده بود، در شعری به نام «فاتحه»، پایان اسف انگیز آن را رقم زد. (حسینی، ص ۱۳۶ به بعد)

آزادی مطرح در ادبیات سیاسی دوره نهضت مشروطه خام و ابتدایی است و هنوز حد و حدود مشخصی ندارد. شاعران این دوره، هرچند نسبت به آنچه می خواهند و

می‌جویند یعنی آزادی و رهایی از بند استبداد استوارند، در چگونگی نیل به مقصود و حفظ آن نه وحدت نظر و نه تصوّر روشنی از آن دارند. از این رو، نوعی سردرگمی و بی‌اعتمادی در فضای سیاسی اشعارشان مشاهده می‌شود. این تحیر گاه به ناتوانی در پذیرش یا ردّ تحوّل و تجدّد ادبی منجر می‌شود و آنان را بر سر دوراهی ردّ و قبول نگاه می‌دارد.

هدف شاعران و نویسندگان مشروطه این بود که، به موازات انقلاب اجتماعی، انقلاب ادبی را به ثمر برسانند؛ امّا، در هر دو مورد، به هدف نهائی خود نرسیدند. هدف نیما و برخی از شاعران معاصر پس از او به انجام رساندن انقلاب ادبی بود که هم به هدف خود رسیدند و هم نتیجه کارشان نوعی ادبیّات انقلابی شمرده می‌شود (امین‌پور، ص ۳۸۶). در مجموع، می‌توان گفت دوره مشروطه آغازگاه نواندیشی در ادبیّات و سیاست و فرهنگ بوده است. امّا افسوس که این راه نو، درگام‌های نخستین، به استبدادی از نوع دیگر منجر شد و مدّت‌های مدید حیات سیاسی و فرهنگی و به‌ویژه ادبی ایران را تحت تأثیر قرار داد.

منابع

- امین‌پور، قیصر، سنت و نوآوری در شعر معاصر، چاپ سوم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۶.
بهار، محمّد تقی، بهار و ادب فارسی [مجموعه مقالات]، دو جلد، چاپ سوم، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران ۱۳۷۱.
حسینی، سید شرف‌الدین، دیوان کامل نسیم شمال، چاپ سوم، انتشارات سعدی، تهران ۱۳۷۰.
سپانلو، محمّد علی، چهار شاعر آزادی، چاپ اول، نشر آگاه، تهران ۱۳۶۹.



زاویه دید و تغییرات راوی در تهران مخوف

بهناز علی پور گسکری (استادیار گروه ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور)

مقدمه

تهران مخوف (۱۳۰۱)، نخستین رمان اجتماعی - واقع‌گرای فارسی از مرتضی مشفق کاظمی (۱۲۸۱-۱۳۵۷)، علاوه بر آنکه تهران و دوران تاریخی انحطاط سلسله قاجاریه را به عنوان مکان و زمان اصلی داستان بر می‌گزیند، با توصیفاتی واقع‌گرایانه از شهر تهران، شیوه زندگی شهری، محله‌ها، و امکان آن از جمله محله‌های فقیر و غنی، روسپی‌خانه، کافه‌ها، هتل‌ها، و محافل شهری، نمایی واقعی از پایتخت ارائه می‌کند همچنین تصاویری شفاف از اوضاع آشفته اجتماعی و فرهنگی سال‌های بعد از انقلاب مشروطه و تحولات آن را، با محوریت وضع نامطلوب زنان، به نمایش می‌گذارد (← میرعابدینی، ص ۲۹۲). بالایی می‌نویسد:

هیچ رمانی، تا آن زمان، توصیف را جهت ایجاد واقعیت‌نمایی تا بدان حد پیش نرانده بود. از این نقطه نظر، تهران مخوف اولین رمان جدید به راستی واقع‌گرا به زبان فارسی است. (بالایی، ص ۳۹۵)

کاظمی روزنامه‌نگار و خواننده حرفه‌ای رمان‌های اروپایی بود. او این رمان را در عنوان جوانی نوشت. او، بدون شک، در نوشتن رمان خود به آثار رمانتیک فرانسوی نظر داشته است. وی، به رغم تقلید و وجود برخی نقایص ساختاری و قرابت آن با

قصه‌های عامیانه فارسی، اثری آفریده که از امتیازات ویژه‌ای برخوردار است. یکی از این ویژگی‌ها تنوع راوی و تغییرات آن به اقتضای حال و مکان است. خصوصیت دیگر گنجاندن چند داستان کوتاه در بطن داستان اصلی (شیوه داستان در داستان) و در خدمت آن است. بالایی ویژگی اخیر را به «توانایی تکنیکی نویسنده در هنر داستان‌نویسی» تعبیر می‌کند. (همان‌جا).

در این مقاله، تهران مخوف با رویکرد به قواعد روایت‌شناسی و تکیه بر دیدگاه و انواع راوی و تغییرات آن بررسی شده است.

روایت‌شناسی شعبه فعالی از نظریه ادبی است که، در آن، ساختار روایی اثر همچنین عناصر و مؤلفه‌های ساختار آن شامل طرح، انواع راوی و فنون روایی مطالعه می‌شود. جاناتان کالر^۱، نظریه‌پرداز معاصر امریکایی، می‌نویسد: «بوطیفای روایت هم در صدد درک مؤلفه‌های روایت بر می‌آید و هم چگونگی تأثیر روایت‌های معین را تحلیل می‌کند». (← کالر، ص ۱۱۲)

کالر روایت را محرکی بنیادی برای گفتن و شنیدن قصه می‌شمارد که خواننده را قادر می‌سازد، با شم خود، داستان اصیل و اقناع‌کننده را از غیر آن تمیز دهد. بدین قرار، نخستین پرسشی که در نظریه روایت مطرح می‌شود شاید بازشناسی خصیصه‌ای باشد که ما را قادر می‌سازد داستانی را که «درست» تمام نمی‌شود از داستانی که درست تمام می‌شود و همه چیز در آن بلا تکلیف می‌ماند تمیز دهیم. پس می‌توان نظریه روایت را تلاشی برای بیان توانش روایی تلقی کرد، درست مثل زبان‌شناسی که تلاشی است برای پیدا کردن توانش زبانی یعنی جزء ناخودآگاه دانش اهل زبان. (← همان، ص ۱۱۳)

در بیشتر مطالعات مربوط به دیدگاه، دو پرسش مطرح می‌شود: چه کسی می‌بیند و چه کسی سخن می‌گوید. اولی را زاویه دید و دومی را راوی می‌خوانند. داستان از زاویه دید و از زبان راوی روایت می‌شود. تفاوت این دو غالباً نادیده انگاشته می‌شود، در حالی که زاویه دید ابزار راوی و روایت‌گری است نه خود راوی یا کسی که داستان را بازگو می‌کند. زاویه دید پنجره‌ای است که نویسنده در داستانش به روی خواننده باز می‌کند و اصولاً انتخاب زاویه دید است برای نگرستن به جهان. (مندنی‌پور، ص ۱۰۲)

1) Jonathan Culler

گاهی در داستان به جملاتی بر می‌خوریم که از آن راوی نیست یعنی، به دلیل فاصله‌ای که راوی از فضا و اشخاص داستان دارد، نمی‌تواند آن سخنان را به زبان رانده باشد یا به آن افکار اندیشیده باشد. ژرار ژیت^۲، نظریه‌پرداز و نشانه‌شناس فرانسوی، برای تمیز آن که در داستان سخن می‌گوید و آن که وقایع را می‌بیند و به آن می‌اندیشد، زاویه دید را کانونی‌سازی و راوی را کانونی‌ساز می‌خواند. ریمون-کنان^۳ نیز این دو را جدا از هم می‌گیرد و، در عین حال، امکان ترکیب آن دو را رد نمی‌کند. (کنان، ص ۱۰۲)

زاویه دید، در نظرگاه‌های سنتی داستان‌نویسی یا از آن سوم شخص است که با ضمیر «او» ظاهر می‌شود، یا از آن اول شخص که با ضمیر «من» در داستان سخن می‌گوید. زاویه دید می‌تواند از آن دانای کل نامحدود، دانای کل محدود، دانای کل نمایشی، یا متکلم در تگ‌گوئی بیرونی و درونی باشد. دیدگاه دانای کل نامحدود است و به همه عرصه‌های عینی و ذهنی نفوذ می‌کند، حال آنکه دیدگاه دانای کل محدود و سایر دیدگاه‌ها فقط کنش و عرصه عملکرد شخصیت یا شخصیت‌های مشخص را روایت می‌کند.

ماریو بارگاس یوسا^۴ رابطه‌ای را که در مان‌ها میان فضای راوی با فضای روایت وجود دارد زاویه دید فضایی می‌خواند و سه حالت در این نوع زاویه دید قایل است: زاویه دید متکلم (از زبان اول شخص) که، در آن، فضای راوی و روایت بر هم منطبق است؛ زاویه دید دانای کل (از زبان سوم شخص) که فضایی متفاوت و مستقل از فضایی را اشغال می‌کند که ماجرای روایت در آن اتفاق می‌افتد؛ و زاویه دید راوی مبهم که در پس دوم شخص پنهان می‌شود. (یوسا، ص ۶۷-۶۸)

یوسا، در تصحیح درک نادرست از نقش راوی و زاویه دید و نویسنده و حتی شخصیت داستان، راوی را مهم‌ترین شخصیت و نماینده نویسنده در داستان معرفی می‌کند که دیگر اجزای داستان به آن وابسته‌اند. او راوی را شخصیتی ساختگی و خیالی مشابه دیگر شخصیت‌های داستان اما بسیار مهم‌تر از آنها تلقی می‌کند؛ زیرا، با نقشی که ایفا می‌کند، در متقاعد ساختن خواننده به واقعی بودن دیگر شخصیت‌های داستان تأثیر مستقیم دارد. یوسا می‌افزاید: راوی ساخته شده از کلمات است؛ او تنها در تعامل با زمانی که روایت می‌کند و مادام که داستانی را باز می‌گوید ذی‌نقش است. در واقع، مرزهای داستان محدوده حیات اوست،

2) Gerard GENETTE

3) Schlomith RIMMON-KENAN

4) Vargas Llosa

در صورتی که داستان‌نویس، پیش از نوشتن و حین نوشتن، همه وجود خود را وقف اثر کرده است. (← یوسا ۲، ص ۶۴)

راوی آفریده نویسنده و مهم‌ترین آفریده اوست، خواه زمانی که بی‌طرف و در اظهار نظر ساکت است خواه زمانی که فایده اخلاقی یا اجتماعی داستان را بیان می‌کند. در هر دو حالت، نویسنده همواره از راوی متمایز است، مثل شخصیت‌هایی که در رمانش می‌آفریند. وجود او، به واقع، در آفرینش اثر، تقسیم می‌شود: راوی یا راویانی می‌آفریند و این راوی است که حالت انفعالی و بی‌طرفی یا هر حالت دیگر را اختیار می‌کند. او، مثلاً در داستان رمانتیک، که راوی دانای کل معمولاً در آن حضوری مرئی دارد، ذهنیتی است که از خود همان‌قدر می‌گوید که از داستان. (← یوسا ۱، ص ۲۰۴)

راوی از نظر خصلت نیز دسته‌بندی می‌شود. مثلاً راوی بی‌دخال^۵ درباره شخصیت‌ها و رویدادها قضاوتی نمی‌کند و کارش تنها گزارش وقایع و رخدادهاست. در مقابل آن، راوی دخالت‌گر^۶ یا راوی مفسر درباره شخصیت‌ها و رفتارها و حتی افکار و انگیزه‌های آنها داور می‌کند. راوی معتمد^۷ یا معتبر کسی است که می‌توان به روایت او اعتماد کرد و هیچ بخشی از روایت او در تناقض با بخش دیگر نیست و همه رخدادها، کنش‌ها، و پاره‌روایت‌ها هماهنگ و هم‌سو هستند. راوی نامعتمد^۸ اغفالگری است که نمی‌توان به صحت گفته‌های او اطمینان کرد؛ روایت او، در سراسر متن یا در بخش‌هایی از آن، عامدانه یا ناآگاهانه و یا به دلیل فریب‌خوردگی و دروغ، در خور اعتماد نیست و تمامی حقیقت را دربر ندارد. (← بی‌نیاز، ص ۴۵)

تهران مخوف

این رمان سرگذشت عشق ناکام «فرخ»، فرزند یکی از درباریان قاجار است، که مقام و ثروت خود را از دست داده و خانه‌نشین شده است. وی عاشق دختر عمه خود «مهین» است. پدر مهین، «ف. السلطنه»، نودولتی است که به ثروت و مقامی دست یافته و با وصلت آن دو جوان مخالفت می‌کند. او، به طمع رسیدن به وکالت مجلس، می‌خواهد دخترش را به عقد «سیاوش میرزا»، پسر خوشگذران یکی از متنفذین وقت، درآورد. فرخ، در پیاده‌روی

5) unintrusive

6) intrusive narrator

7) reliable narrator

8) unreliable

شبانه، با شنیدن فریاد کمک‌خواهی زنی، تصادفاً وارد خانه‌ای بدنام می‌شود. او «عفت» را، که به خانواده‌ای مرفه تعلق دارد و ناخواسته سر از خانه فساد درآورده، نجات می‌دهد و همان‌جا سیاوش میرزا را می‌بیند و از او می‌خواهد از ازدواج با مهین منصرف شود اما با رفتار توهین‌آمیز او مواجه می‌گردد. فرخ و مهین فرار می‌کنند و شبی را، در روستایی در اطراف تهران، با هم می‌گذرانند. ف. السلطنه، فردای همان روز، آنها را پیدا می‌کند و فرخ را به تبعیدگاه می‌فرستد. ازدواج مهین و سیاوش، بر اثر بارداری مهین، سر نمی‌گیرد و او، پس از وضع حمل، می‌میرد. چند سال بعد، فرخ، با عنوان صاحب‌منصب قزاق، به همراه کودتاگران اسفند ۱۲۹۹، به تهران می‌آید و، با شنیدن خبر مرگ مهین، شور انتقام‌جویی او فرو می‌نشیند. پسرش را از ف. السلطنه می‌گیرد و با عفت ازدواج و زندگی تازه‌ای آغاز می‌کند.

انواع راوی

نخستین پرسشی که در بررسی روایت یک اثر مطرح می‌شود این است که چه کسی وقایع داستان را تعریف می‌کند؟ پرسش‌های بعدی پس از آن می‌آیند: صدای چند راوی به گوش می‌رسد و چگونه هر راوی جای خود را به راویان دیگر می‌دهد تا خواننده سکنه و توقّفی در مسیر خوانش داستان احساس نکند؟

به نگاه اول، در تهران مخوف یک راوی دانای کل دیده می‌شود که دور از دنیای روایت حضور دارد و، از بیرون، فضای آن را زیر نظر گرفته است – دنیایی که محلّ زندگی فرخ و مهین، دو شخصیت اصلی رمان است. این راوی کلیت داستان شخصیت‌ها و حوادثی را پی می‌گیرد که با ماجرای عاشقانه فرخ و مهین آغاز می‌شود و با مرگ مهین و بازگشت فرخ به کشور پایان می‌یابد. حضور این راوی از حضور شخصیت‌های داستان نمایان‌تر است. او نمی‌تواند خود را پنهان بدارد. به تناوب، نقل داستان را متوقّف می‌سازد تا، با جهشی از غایب (سوم شخص) به حاضر (اول شخص)، درباره آنچه اتفاق می‌افتد ابراز عقیده و سخن‌پردازی کند؛ از جمله، به تاریخ و سیاست و دین بپردازد؛ و همدلانه با شخصیت اصلی خود همراه شود. راوی حضوری بسیار برجسته و مداخله‌گر دارد. اظهار نظر می‌کند، قضاوت می‌کند، بیانیّه صادر می‌کند، آنچه را که در ذهن شخصیت‌ها می‌گذرد می‌بیند و

روایت می‌کند، از شخصیت‌های خاصی جانبداری می‌کند و برخی را می‌کوبد. «درپاره‌ای از مواقع، به نظر می‌رسد داستان را از خودش تعریف می‌کند و یا گاه از آنچه برایمان بازگو می‌کند به عنوان بهانه‌ای برای خودنمایی بیشتر سود می‌برد». (یوسا ۲، ص ۷۶)

در حالت اول، راوی از داستان غایب است و از بیرون به رخدادها می‌نگرد و، در حالت دوم، هم روایتی است یعنی در متن به اظهار نظر و قضاوت می‌پردازد و خود به صورت شخصیتی داستانی درمی‌آید.

راوی دگرروایتی (دانای کل)، که متن را آفریده مطلق خود می‌پندارد، به نقل تجربه‌ها و مشاهدات و رویدادهای دنیای روایتی اکتفا نمی‌کند بلکه بی‌پروا تلاش می‌کند خواننده را به حقانیت خود و قضاوتش نیز معتقد می‌سازد.

در نگاه دیگر، سه روایت در هم تنیده و تفکیک‌ناپذیر دیگر را شاهدیم: روایت خود نویسنده که، در آن، حیرت‌ها، قضاوت‌ها، رفتارها، داورها، جانبداری‌ها، هوس‌ها، و موعظه‌های اخلاقی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی او بیان می‌شود؛ راوی دیگر که، نهانی و با کمترین مداخله در روند رخدادهای رمان و با توسل به توصیف صحنه‌ها و گزارش مکالمات و تک‌گویی‌ها، وقایع را به نمایش می‌گذارد؛ سرانجام، راویان حاضر (اول شخص) که مستقلاً زندگی خود را بازگو می‌کنند.

دانای کل – این راوی، به لحاظ کمیت روایت، بالاترین نقش را در رمان دارد. وی عملکرد روایی تهران مخوف را تعیین می‌کند؛ بیشتر ماجراها و رخدادها را او نقل می‌کند، به نمایش می‌گذارد، توصیف و حتی تبیین می‌کند. از مجرای اوست که با زمان وقوع رویدادها، شهر تهران و محلات جنوبی آن، شخصیت‌ها و گذشته و پیشینه خانوادگی آنان، گردش در گذشته و حال، و قضاوت‌های خود راوی آشنا می‌شویم. اوست که گاه مداخله می‌کند و نظر خود را درباره شخصیت‌ها و شرایط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی دوره‌ای زمانی بیان می‌کند. وی، به سیاق رمانتیک‌ها، به نقل روایت رخدادها بیشتر از نمایش و بیان تصویری آنها گرایش دارد.

این راوی عنصری از دنیای روایت شده نیست و بیرون از واقعیت داستانی ایستاده و به صیغه سوم شخص مفرد سخن می‌گوید. او، در سراسر داستان، حاضر و ناظر است؛

آزادانه، در سیر زمان و مکان، آنچه را در دنیای بیرون و درون ذهن شخصیت‌ها می‌گذرد می‌خواند و آسان روایت می‌کند.

دانای کل، در فصل اول، تهران را در زمان حال توصیف می‌کند؛ پس از آن، به گزارش احوال جوانی «جواد» می‌پردازد که قرار است به شخصیت اصلی (فرخ) در اجرای نقشه‌اش کمک کند. سپس، در فصول بعد، به گذشته می‌رود و به ماجرای ده سال پیش نقب می‌زند؛ به معرفی خانواده فرخ و مهین می‌پردازد و این دو را، به روزگار کودکی، در حال بازی در حیاط بزرگ خانه ف. السلطنه نشان می‌دهد و به عشق کودکانه آنها اشاره می‌کند. بار دیگر پرشی به هفت سال بعد، یعنی زمان حال داستان، دارد. فرخ و مهین، دو دل‌داده، از ملاقات با هم منع شده‌اند و دیدارها و نامه‌نگاری‌های پنهانی دارند. رقیب از راه رسیده است و ف. السلطنه خیال دارد دختر را، به طمع ثروت و ترفیع مقام، به عقد پسر شازده قاجار درآورد. راوی سیاوش میرزا را دنبال می‌کند و وی را در خانه و در خیابان و در خوشگذرانی‌هایش به خواننده نشان می‌دهد.

دانای کل به سهولت مکان‌ها را در می‌نوردد: از چاله میدان به باغ ف. السلطنه سپس به عمارت سیاوش میرزا می‌رود؛ از آنجا به خیابان نادری بر می‌گردد و به محله‌ای بدنام در شمال شرقی تهران می‌رسد و به زندگی چهار زن روسپی وارد می‌شود. سپس به خانه فرخ و، پس از آن، همراه شخصیت اصلی، به خانه پدر عفت می‌رود و، دست آخر، مهین و مادرش را با کالسکه در راه قم دنبال می‌کند.

همین راوی سکان‌دار تغییر راویانِ رمان است. او، طی داستان، تعیین می‌کند چه میزان اطلاعات به خواننده داده شود و چه داده‌هایی به تدریج در فضای داستان قرار گیرد. تغییرات زمانی و مکانی و مضامین هر رویداد را او مشخص می‌سازد. اوست که تصمیم می‌گیرد در چه زمانی روایت جای خود را به صدای کدام شخصیت و افکار، درون‌گویه‌ها، احساسات، و کنش‌های بیرونی و درونی یا پیرامونی او بسپرد.

این آزادی بی‌حد و حصر دانای کل انبانی می‌سازد پُر از اطلاعات غیر ضرور، ماجراهای باورنکردنی، و شرح وقایع تصادفی و بی‌وجه. برخورد تصادفی سیاوش میرزا و فرخ، پیوستن شوهر عفت به ف. السلطنه و سیاوش میرزا برای از میدان به در کردن فرخ، و نحوه گریز مهین و فرخ از جمله همین زواید و عناصر فاقد نقش است.

راوی-معلم- در مواردی، راوی دانای کل شخصیت‌ها را کنار می‌زند تا خودش به جلو صحنه بیاید. او، با جهش از زاویه دید سوم شخص به زاویه دید اول شخص، با لحنی معلم‌وار و موعظه‌گر یا متذکر، درباره اصول زندگی و اخلاق و اجتماع و سیاست سخن می‌گوید و، در رویدادی که تعریف کرده یا می‌خواهد تعریف کند، آشکارا عرض وجود می‌کند. این دخالت‌ها عموماً مزاحم‌اند و، در توصیف و روایت داستان، وقفه‌هایی کوتاه یا بلند پدید می‌آورند.

مجموعه احکام و اقوال این معلم- راوی نوعاً، به تعبیر یوسا، سطح ایدئولوژیک خوانده می‌شود. دانای کل (در اینجا نویسنده) سخنگوی جریان روشنفکری آرمان‌خواهانه جامعه می‌شود و معایب و مفساد اجتماعی را آماج نقد می‌سازد. او، در عین حال، نماینده ایدئولوژی فایق جامعه نیز هست که همگان در آن شریک‌اند و شخصیت‌ها در چارچوب آن زاده می‌شوند، می‌زیند، و می‌میرند. این ایدئولوژی نرمش‌پذیر است که، در درون خود، برای ایدئولوژی‌های متعارض جا باز می‌گذارد. (← یوسا ۱، ص ۲۰۷ و ۲۰۸)

وجود تیپ‌های نمودار بینش گروه‌های متعدد اجتماعی حضور اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های متعارض را در تهران مخوف میسر ساخته است.

دانای کل پنهان (تغافل‌گر)- این راوی پنهان جزئی از راوی دانای کل است که در نقشی تازه ظاهر می‌شود و، در جایی که نویسنده می‌خواهد از دخالت مستقیم دانای کل بکاهد، به او گره می‌خورد و نقش او را کامل می‌کند. این راوی شخص غایبی است که سعی می‌کند از ماجرا فاصله بگیرد و، همچون ناظری بی‌طرف و دقیق بی‌آنکه خود را نمایان سازد، در قالب گفت‌وگو یا تک‌گویی و یا نمایش، صحنه وقایع را نشان دهد. این راوی، مدتی بس کوتاه (به اندازه یک کلمه یا یک عبارت)، از جریان داستان فاصله می‌گیرد و از حضور موجودی خبر می‌دهد که با واقعیت داستانی بیگانه است. آنچه این راوی را پنهان نگه می‌دارد، پرهیز از قضاوت و دخالت است. او فقط رویدادها را نشان می‌دهد یا نقل می‌کند اما درباره آنها داوری نمی‌کند؛ به آن بسنده می‌کند که آنچه را شخصیت‌ها انجام می‌دهند یا با خود و شخصیت‌های دیگر می‌گویند گزارش دهد. وی گاهی مثل دوربین فیلم‌برداری عمل می‌کند: دیده‌ها را نشان می‌دهد و شنیده‌ها را ضبط می‌کند و

نماه‌های دور و نزدیک را طوری به خواننده نشان می‌دهد که خواننده کمتر واسطه‌ای بین خود و دنیای روایت می‌بیند بلکه احساس می‌کند که این دنیا در برابر نظر او پدید می‌آید.

من، راوی مستقل - دانای کل، طی شصت و اند صفحه (صفحات ۴۵-۱۰۷) کنار می‌رود تا، برای باورپذیر کردن رویدادها، زنجیره روایت را به دست چهار راوی حاضر (اول شخص) بسپرد که داستان مستقل را، در دل کلیتِ رمان، روایت می‌کنند.

موقعیت راوی در روسبی محله به نوعی مبهم و مرموز است. خواننده از خود می‌پرسد راوی کجاست و موقعیت او چیست؟ گاهی پشت در دیده می‌شود و گاهی در خانه می‌گردد. او محله‌ای فقیرنشین در شمال شرقی تهران را وصف می‌کند؛ از وضع خانه‌ها و مغازه‌های اطراف گزارش می‌دهد؛ سپس به یکی از روسبی‌خانه‌ها وارد می‌شود و مشهودات خود را گزارش می‌کند. هویت سیال راوی، که گاه در نقش راوی پنهان و گاه در هیئت راوی دانای کل ظاهر می‌شود، او را مرموز می‌سازد. یکی از زن‌ها پیشنهاد می‌کند، حالا که مهمانی به خانه نیامده، هریک سرگذشت خود را تعریف کنند. ناگهان بادی می‌وزد و شعله چراغ نفتی را، که زن‌ها دورش نشسته‌اند، خاموش می‌کند. اینجا راوی کنار می‌رود و، به نوبت، روایت را به دست زنان می‌سپرد و خواننده را مستقیماً با روایت راوی‌های مستقل تنها می‌گذارد و آگاهی خودش را در حد آگاهی خواننده تنزل می‌دهد. وی کاملاً کنار می‌ایستد و، مانند خواننده، به روایت‌ها گوش می‌دهد و تنها وقتی ظاهر می‌شود که روایت دست به دست می‌گردد.

تهران مخوف، به حیث نخستین رمان اجتماعی در زبان فارسی، واجد ظرفیت‌های تازه‌ای برای بحث و بررسی است. در بدنه این رمان که از منظر دانای کل نامحدود روایت می‌شود، سه راوی دیگر - راوی - معلم، راوی تغافل‌گر، راوی مستقل حاضر (اول شخص) - مشاهده می‌شوند که هر یک گوشه‌ای از وقایع رمان را در اختیار دارند.

مشفق کاظمی، در جایی که می‌خواهد از تبرئه یا محکوم کردن فردی پرهیز کند، به سمت راوی بی‌دخالت میل می‌کند؛ تفکرات و ایدئولوژی خود را از نگاه راوی - معلم به نمایش می‌گذارد و از راوی اول شخص مفرد برای معرفی بی‌واسطه برخی از شخصیت‌ها استفاده می‌کند.

منابع

- بالایی، کریستف، پیدایش رمان فارسی، انتشارات معین و انجمن ایران‌شناسی فرانسه، تهران ۱۳۷۷.
- بی‌نیاز، فتح‌الله، درآمدی بردستان‌نویسی و روایت‌شناسی با اشاره‌ای موجز به آسیب‌شناسی رمان و داستان کوتاه ایران، چاپ دوم، افراز، تهران ۱۳۸۸.
- ریمون-کنان، شلومیت، روایت‌دستانی: بوطیقای معاصر، ترجمۀ ابوالفضل حرّی، نیلوفر، تهران ۱۳۸۷.
- کالر، جان‌اتان، نظریه ادبی، ترجمۀ فرزانه طاهری، چاپ دوم، نشر مرکز، تهران ۱۳۸۵.
- مشفق کاظمی، مرتضی، تهران مخوف، جلد اول، چاپخانه اتحاد، تهران ۱۳۴۰.
- مندنی‌پور، شهریار، ارواح شهرزاد، ققنوس، تهران ۱۳۸۳.
- میرعابدینی، حسن، تاریخ ادبیات داستانی ایران، نشر سخن، تهران ۱۳۹۲.
- یوسا، ماریو بارگاس (۱)، عیش مدام، ترجمۀ عبدالله کوثری، انتشارات نیلوفر، تهران ۱۳۸۶.
- ____ (۲)، نامه‌هایی به یک نویسنده جوان، ترجمۀ رامین مولایی، مروارید، تهران ۱۳۸۲.



بررسی نظام واژه‌سازی به روش تجزیه تکواژی صوری

کاترین کریکونیوک (دانشجوی دکترای زبان‌شناسی در انستیتوی کریمسکی، کی‌یف، اوکراین)

سیستم امروزی واژه‌سازی زبان فارسی نتیجه تحوّل پیچیده تاریخی واژگان فارسی است. رایج‌ترین نوع فرایند واژه‌سازی در زبان فارسی (افزودن پیشوند و پسوند) مختص همه زبان‌های هندواروپایی است. امّا، در زبان فارسی، فرایند افزودن پسوند غالب است. زبان فارسی، به‌جز واژگانی که از زبان‌های ایرانی به ارث برده است، دارای لایه‌هایی گرانبار از واژه‌های به‌وام گرفته از زبان‌های عربی و ترکی و فرانسه و یونانی و جز آن است که، به شیوه‌های گوناگون، نظام واژه‌سازی زبان فارسی را تحت تأثیر قرار داده‌اند. با این حال، اغلب اوقات، ارزیابی همبستگی وام‌واژه‌ها و واژه‌های اصیل به صورت حسی انجام می‌گیرد و نیاز به پژوهش دقیق‌تری دارد.

۱. معرفی روش تجزیه تکواژی صوری

تحقیق در واژه‌سازی، گامی الزامی در راستای ایجاد تصوّر کلی از ساختار هر زبانی است. پیچیدگی نظام واژه‌سازی هر زبانی از رابطه تنگاتنگ آن با سطوح ساختاری دیگر زبان و انعطاف‌پذیری نظام و عدم امکان تمایز ساخت واژه (word formation) و صرف واژه (inflection) همچنین او تنوع و اهمّیت ارتباطی کارکردهای نظام ساخت واژه ناشی می‌شود.

دانشمندان بسیاری، مستقیم یا غیر مستقیم، موضوع ساخت واژه در زبان فارسی را مطالعه کرده‌اند. از پژوهشگران روسی و غربی، روبینچیک^۱، پیسیکوف^۲، اوچینیکووا^۳، برتلس^۴ و میس لمتن^۵ را می‌توان نام برد. زبان‌شناسان ایرانی از قبیل پرویز خانلری، خسرو فرشیدورد، علی‌اشرف صادقی، علاءالدین طباطبائی، و رضائی باغبیدی به تحقیق در واژه‌سازی زبان فارسی پرداخته‌اند. برخی از نکات تکواژشناسی فارسی در پژوهش‌های زبان‌شناسی رایانه‌ای کارن میگردومیان، محسن عرب‌سرخی، مهرنوش شمس‌فرد، و ساگوت و والتر^۶ منعکس شده‌اند. اما، با وجود توصیف‌های گرامری متعدّد زبان فارسی، تا به حال نظام ساخت واژگان فارسی به حیث کُلّ چند بعدی و منشعب بررسی نشده است.

یکی از اولین تلاش‌ها در زمینه تحقیق درباره نظام واژه‌سازی زبان فارسی با استفاده از روش تکواژی صوری، به همت بیدوف^۷، زیر نظر پروفیسور تیشچنکو^۸، در پایان‌نامه‌ای با عنوان «ساختار تکواژی زبان فارسی»^۹ بر اساس واژه‌نامه فارسی-ژاپنی اکازاکی (حدود شش هزار واژه)، صورت گرفت.

تکواژشناسی صوری، در سال‌های شصت قرن پیش، در چارچوب زبان‌شناسی ساختگرای روسی، پدید آمد. یکی از روش‌های مهم آن تجزیه تکواژی صوری است که اصول آن را براتچیکوف^{۱۰}، فیتالوف^{۱۱}، و تسیتین^{۱۲}، به منظور ترجمه ماشینی در زمینه صرف واژه، معرفی کرده‌اند. در سال‌های ۱۹۶۳-۲۰۰۳، تیشچنکو، با اختیار روش تجزیه تکواژی صوری، تحقیق در نظام صرف واژه زبان‌های گوناگون را، با مروری بر نظام‌های زیرمجموعه‌ای صرف فعل در زبان‌های فرانسه و ایتالیایی و پرتغالی و اسپانیایی و فارسی و فنلاندی، انجام داد و آن پژوهشی بود در الگوهای تکیه^{۱۳} در واژه‌سازی اسامی زبان روسی همچنین تحلیل الگوهای صرف واژه‌های پُرکاربرد اوکراینی.

-
- 1) Yu. A. Rubinchik 2) L. S. Peisikov 3) I. K. Ovchinnikova
 4) E. Ye. Berels 5) A. K. S. Lambton 6) B. Sagot & G. Walter
 7) O. Bedov 8) K. M. Tyschenko
 9) "Morphological structure of the Persian language"
 10) I. Bratchikov 11) S. Fitalov 12) G. Tseit'in 13) accentuation models

روش تجزیه تکواژی صوری مؤثرترین روش شناخت ساختار واژه شمرده می‌شود (5, 16) → که امکان به دست آوردن اطلاعاتی دربارهٔ واژه از راه تقطیع دقیق آن و دسته‌بندی همزمان اطلاعات به دست آمده را فراهم می‌سازد (Ibid, 25) →. امکانات ترکیب‌بندی تکواژها (در زبان‌شناسی همزمانی) همیشه محدود است. از این رو، انتظار می‌رود که روند تجزیه تکواژی مراحل معدودی را طی کند (Ibid, 16) →. به علاوه، جنبهٔ صوری این روش اجازه می‌دهد که نسبت‌ها میان سازه‌های واژه اجمالاً نشان داده شود و ماهیت آن نسبت‌ها ارزیابی و ساختار منطقی کل سیستم مشخص گردد.

در تجزیه تکواژی صوری^{۱۴} هر سیستم زبانی، مجموعه‌ای از اصول روش شناختی اولیه به کار می‌رود که شامل تمامیت، سادگی، همبستگی، و صوری بودن تحقیق است.

تمامیت تجزیه تکواژی، با استقرای همهٔ پدیده‌های زبان در حوزهٔ موضوع بررسی در مرحلهٔ اولیهٔ تحقیق، تأمین می‌شود که در یک یا چند منبع درج شده است.

سادگی در تجزیه تکواژی با انتخاب ابزار سادهٔ مطالعهٔ زبان و شفاف‌سازی روند تجزیه و تحلیل حاصل می‌شود و بررسی مجدد کامل و بدون مغایرت با پژوهش صورت گرفته را امکان‌پذیر می‌سازد. در این مورد، باید مراقب بود که ابزار مطالعهٔ زبان از خود موضوع تحقیق پیچیده‌تر نباشد.

در فرمول‌بندی ریاضی‌وار، استفاده از دستگاه نشانه‌های صوری برای تکواژها و مقوله‌های دیگر واژه‌سازی ضرورت دارد. شیوهٔ سنتی برای نشان دادن مشخصات گرامری هر واژه پذیرفته نیست.

همبستگی با اجتناب از تلفیق التقاطی ابزار متناقضی حاصل می‌شود که در چارچوب روش‌های دیگری پدید آمده‌اند. همبستگی همچنین به انتخاب موضوع تحقیق مربوط می‌شود که مستلزم توجه تمام به گروه پدیده‌هایی است که وقوع^{۱۵} آنها بیشتر است و نه پدیده‌های دارای وقوع نادر. (3, 11) →

استفاده از نشانه‌هایی به منظور ترسیم نظام کلی واژه‌سازی در زبان فارسی تجزیه ترکیب‌ها را امکان‌پذیر می‌سازد. فرمول نشانه‌گذاری واژه‌ها به صورت زیر است:

14) formalized morphological description

15) occurrence

$$R'' = mR' m_1 mR' m_2 \dots,$$

در این فرمول، R رادیکال (ریشه) یا واژه‌ای تجزیه‌ناپذیر در یکی از مقولات صرفی است که با نشانه‌های Aj (صفت) و Verb (فعل) و Ad (قید) و N (اسم) و جز آن علامت‌گذاری می‌شود؛ m پیشوند یا پسوند است که عیناً با حروف لاتینی نوشته می‌شود. علامت ثانیه second (") به این معناست که واژه ترکیبی است و از یک یا چند رادیکال (ریشه) و یک یا چند وند تشکیل می‌شود. (2 →)

کلمات مرکب، به ترتیب، به کوچک‌ترین واحدهای معنی‌دار و دارای نقش دستوری (تکواژ) تجزیه می‌شوند. با این فرمول‌بندی، رهایی از معنی واژه و تمرکز روی ساختار میسر می‌گردد. به عنوان مثال:

$$\text{behbudi} - N'' = Aj + W^* + i$$

$$\text{mi a'jami} - Aj'' = Aj + i$$

$$\text{pesarâne} - Ad'' = N + \text{âne}$$

$$\text{xandidan} - Verb'' = W + an$$

از این مثال‌ها پیداست که، در قدم بعدی، الگوهای واژه‌سازی^{۱۶} به دست آمده بدون هیچ مشکلی گروه‌بندی می‌شوند که برای فهمیدن ساختار کل نظام واژه‌سازی در زبان فارسی حایز اهمیت است.

۲. قواعد زبان‌شناختی در نظام واژه‌سازی زبان فارسی امروز

با کاربرد روش‌های آماری در زبان‌شناسی، کسب نتایج دقیق از پدیده‌های موضوع بررسی و مطالعه روابط آنها میسر می‌گردد.

قانون استو-زیپف^{۱۷} ناظر به نسبت تجربی توزیع کلمات در همه زبان‌هاست با توجه به بسامد آنها به ترتیب از بالا به پایین. امروزه این نسبت را با نام قانون زیپف می‌شناسند، هرچند زیپف تنها اظهار نظرهای استو و گندن^{۱۸} را کامل کرد (75، 4 →). زیپف، در اثر خود،

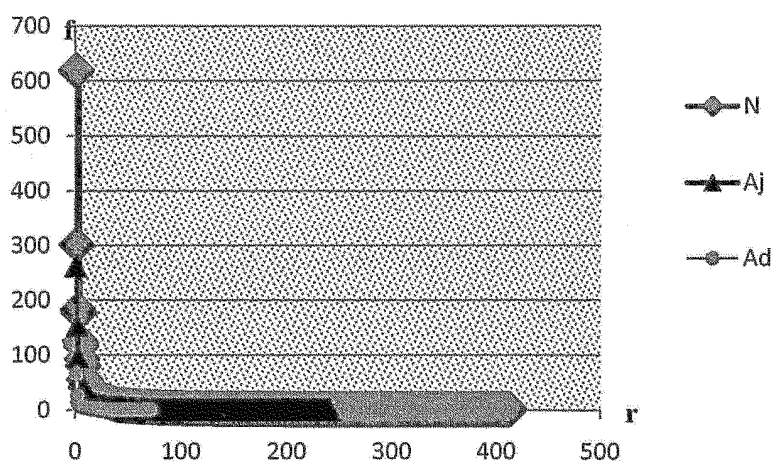
16) word formation patterns

17) Estoup-Zipf's law

18) Estoup J. B., E. Condon

زیست‌شناسی روان^{۱۹} (۱۹۳۵)، نشان داده است که بسامد واژه با رتبه آن (شمار تکرارهای سازنده آن) نسبت معکوس دارد (89، ۱→). وی، در فرمول استو-گُندن، ثابت Y را وارد کرد ($rf^Y = \text{const}$) که باید برای هر متنی محاسبه شود. زبان‌شناسان و ریاضی‌دانان دیگری از قبیل گیرو، ایول، مَندِلبرُت، هِرْدَن، برادفورد، هِرْتِز^{۲۰} این فرمول را کامل‌تر کردند. فرمول نهائی با افزودن چند متغیر به دست آمده و با داده‌های تجربی مطابقت بیشتری کرده است. قانون استو-زیپف، مانند همه مدل‌های آماری، ناظر به نزدیک شدن به واقعیت است. در نمودار، این نسبت به صورت منحنی هذلولی درمی‌آید. (22، 6→)

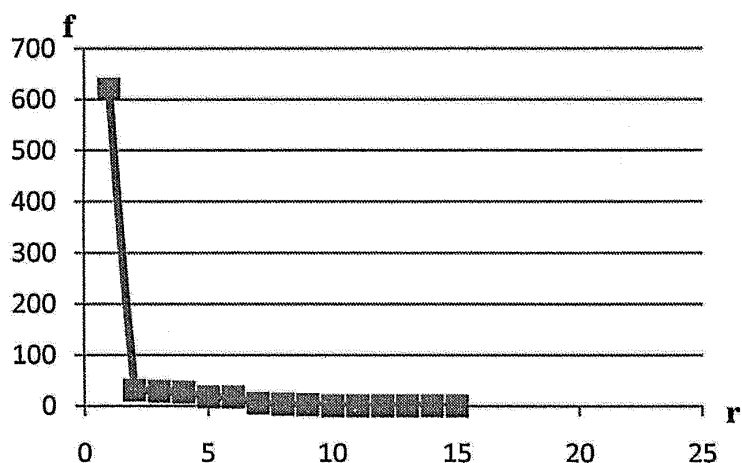
تجزیه تکراری صوری بر روی واژه‌های واژه‌نامه نوین محمد قریب (۲۹۱۶۲ واژه) کارآمدی قانون استو-زیپف را در ساختار نظام واژه‌سازی زبان فارسی نمودار ساخت یعنی نشان داد که، هرچه رتبه عناصر (تکواژها) در واژه‌سازی بالاتر باشد، بسامد آنها کمتر است.



شکل ۱- قانون استو-زیپف ۱: توزیع رتبه‌ای-بسامدی مدل‌های واژه‌سازی اسم‌ها و صفت‌ها و قیده‌های ترکیبی. f نشانه شمار واژه‌هایی است که در مدل واژه‌سازی مندرج است. r رتبه مدل واژه‌سازی است.

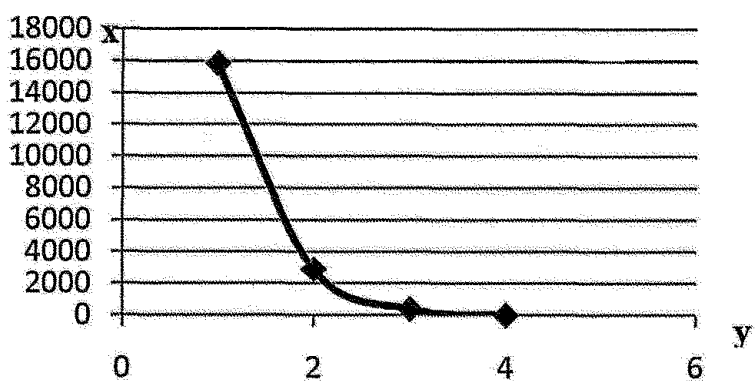
19) *The Psychobiology of Language*. An Introduction to Dynamic Philology. Boston, 1935.

20) P. Guiraud, G. Udney Yule, B. Mandelbrot, G. Herdan, S. C. Bradford, M. B. Arapov, Hertz.

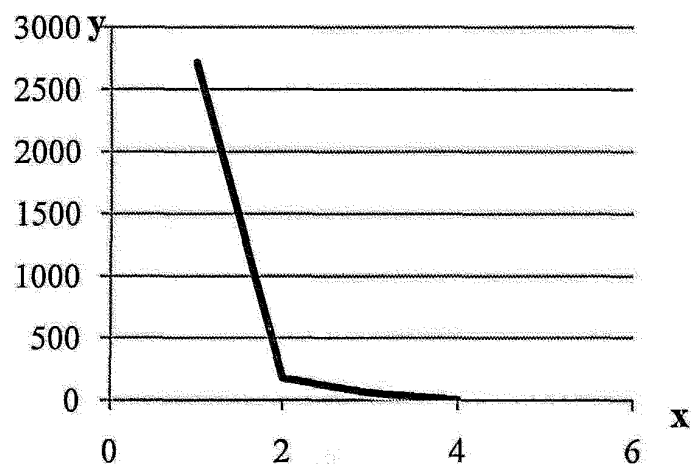


شکل ۲- قانون استو- زیپف ۱: توزیع رتبه‌ای- بسامدی مدل‌های واژه‌سازی فعل‌های ترکیبی.
f نشانه شمارواژه‌هایی است که در مدل واژه‌سازی مندرج است؛ r نشانه رتبه مدل واژه‌سازی است.

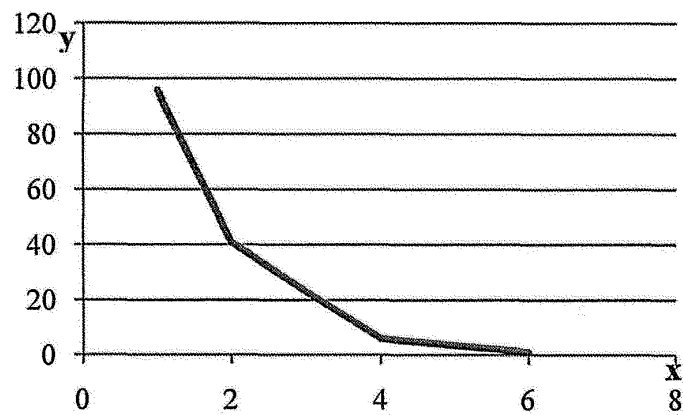
توزیع مدل‌های واژه‌سازی با در نظر گرفتن شمار تکواژها در آنها کارآمدی قانون استو- زیپف 2 را نمودار ساخت یعنی نشان داد که هرچه شمار تکواژها در مدل‌های واژه‌سازی کمتر باشد، بسامد شمار مدل‌ها (ترکیبات) بیشتر می‌شود.



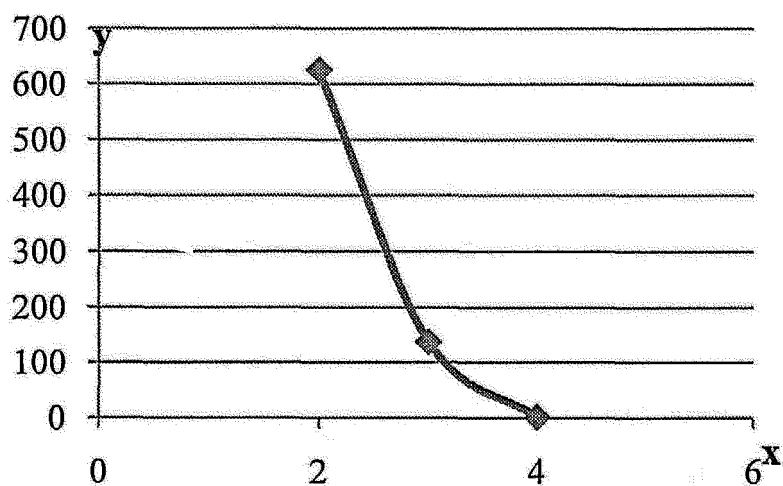
شکل ۳- قانون استو- زیپف ۲: توزیع مدل‌های واژه‌سازی اسم با در نظر گرفتن شمار تکواژها.
x نشانه شمار واژه‌ها؛ y نشانه شمار تکواژها در مدل‌های واژه‌سازی است.



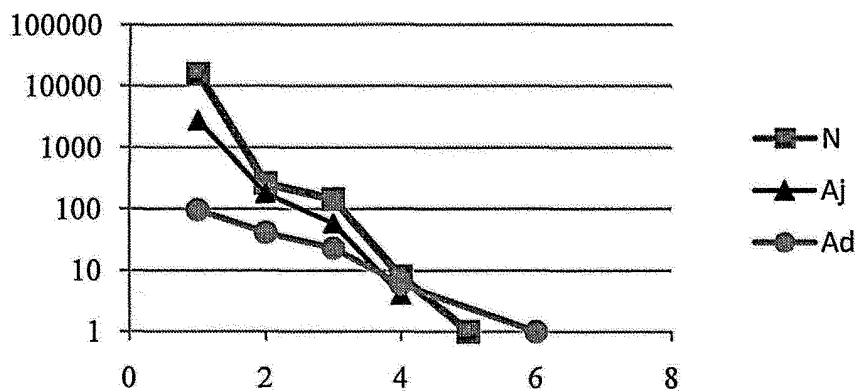
شکل ۴- قانون استو- زیپ 2: توزیع مدل‌های واژه‌سازی صفت با در نظر گرفتن شمار تکواژها. x نشانه شمار واژه‌ها؛ y نشانه شمار تکواژها در مدل‌های واژه‌سازی است.



شکل ۵- قانون استو- زیپ 2: توزیع مدل‌های واژه‌سازی صفت با در نظر گرفتن شمار تکواژها. x نشانه شمار واژه‌ها؛ y نشانه شمار تکواژها در مدل‌های واژه‌سازی است.



شکل ۶- قانون استو- زیپف 2: توزیع مدل‌های واژه‌سازی فعل با در نظر گرفتن شمار تکواژها.
x نشانه شمار واژه‌ها؛ y نشانه شمار تکواژها در مدل‌های واژه‌سازی است.



شکل ۷- قانون استو- زیپف 2: توزیع مدل‌های واژه‌سازی اسم و صفت و قید با در نظر گرفتن شمار تکواژها. (مقیاس لگاریتمی)
x نشانه شمار واژه‌ها؛ y نشانه شمار تکواژها در مدل‌های واژه‌سازی است.

نتیجه

در این مقاله، روش نوین بررسی نظام واژه‌سازی در زبان فارسی معرفی شده است. تجزیه تکواژیِ صوری یکی از مؤثرترین روش‌های شناخت ساختار واژه است که کسب اطلاعاتی دربارهٔ واژه را از راه تجزیه آن و دسته‌بندی اطلاعات به دست آمده میسر می‌سازد. طی تجزیه تکواژیِ صوری هر دستگاه زبانی، مجموعه‌ای از اصول روش شناختی اولیه به کار می‌رود که تمامیت، سادگی، همپوستگی، و خصلت صوریِ تحقیق را تضمین می‌کنند. کاربرد تجزیه تکواژیِ صوری کارآمدی قانون استو-زیپف را در مطالعه ساختار نظام واژه‌سازی زبان فارسی آشکار ساخته است.

منابع

1. CREUTZ, M. (2006). *Induction of the Morphology of Natural Language: Unsupervised Morpheme Segmentation with Application to Automatic Speech Recognition*. Dissertation for the Degree of Doctor of Science in Technology, Helsinki University of Technology (Espoo, Finland), p. 110.
2. Бедов О. Морфологічна структура сучасної перської лексики (дипломна робота) / Олександр Бедов. - Київ: 1997. (Препринт).
3. Исследования в области вычислительной лингвистики и лингвостатистики. Сборник. Ответственный редактор - доцент В. М. Андрущенко. М., Изд-во МГУ, 1978. - 191 с.
4. Орлов К. Невидимая гармония. Сб. «Число и мысль». Вып. 3. - М.: «Знание», 1980. - С. 70-105.
5. Тищенко К. М. Глагольная парадигма романских языков/ дис. на соиск. уч. ст. канд. филолог. наук / К. Н. Тищенко. - Киев, 1969. - 160 с.
6. Тищенко К. М. Основи мовознавства: Системний підручник / Костянтин Миколайович Тищенко. - Київ - 308 с.: Видавничо-поліграфічний центр «Київський університет», 2007.

کتابنامه

- Dolamic, L. & Savoy, J. (2009). *Persian Language, is Stemming Efficient?* Available at: <http://www.uni-weimar.de/medien/webis/research/events/tir-09/tir09-papers-final/dolamic09-persian-language-is-stemming-efficient.pdf>.
- Lambion, A. K. S. (2003). *Persian Grammar*. Cambridge: Cambridge University Press, p. 332.

- MEGERDOOMIAN, K. (2000). *Unification-based Persian morphology*. Available at:
[http://citeseerx.ist.psu.edu/viewdoc/download?doi= 10.1.1.27.6355&rep=rep1&type=pdf](http://citeseerx.ist.psu.edu/viewdoc/download?doi=10.1.1.27.6355&rep=rep1&type=pdf).
- Овчинникова, И., Мамед-заде, А.К. Учебник персидского языка. (Часть 1). - Москва: Издательство Московского Университета, 1966. - 444 с.
- Бертельс Е. Э. Грамматика персидского языка. - Ленинград: Издание Института живых восточных языков им. А. С. Енукидзе, 1926. - 127 с.
- Братчиков И. Л., Фитиалов С. Я., Ценичтин Г. С. О структуре словаря и кодировке информации для машинного перевода. // В кн.: Материалы по машинному переводу. - Л.: Изд-во ЛГУ, 1958. - с. 61-87.
- Конверський А. Є. Логіка (традиційна та сучасна): Підручник для студентів вищих навчальних закладів. - Київ: Центр учбової літератури, 2008. - 536 с.
- Лингвистический энциклопедический словарь // Под ред. В. Н. Ярцевой. - Москва: «Советская энциклопедия», 1990. - 685 с.
- Рубинчик А. Грамматика современного персидского литературного языка. - М.: Издательская группа "Восточная литература" РАН, 2001. - 600 с.
- Рубинчик А. Предисловие // Персидско-русский словарь / [ред. Рубинчик А.]. В 2-х т. - Т.1. - М.: Сов. Энциклопедия, 1970. - С. 5-16.
- Тищенко К. М. Оптимальна морфологія перського дієслова // Вісник КДУ. Іноз. Філологія. Вип. 25. - К.: КДУ, (о, 3, %, є.).
- Тищенко К. М. Службові дієслова у підсистемі дієслів перської мови // К. Н. Тищенко, А. Півторак // III сходознавчі читання А. Кримського. Тези міжнар. наук. конф. - К., 1999.
- Фитиалов С. Я. О построении формальной морфологии в связи с машинным переводом: доклады на конференции по обработке информации, машинному переводу и автоматическому чтению текста. - Москва: Производственно-издательский комбинат ВИНТИ, 1961. - 24 с.
- Фрумкна Р. М. Роль статистических методов в современных лингвистических исследованиях // Математическая лингвистика. - М.: Изд-во «Наука», 1973. - С. 165-182.
- Чурсин, Н. Н. Популярная информатика. - К.: Техника, 1982. - 158 с.

فرشیدورد، خسرو (۱)، فرهنگ پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی (همراه گفتارهایی درباره دستور زبان فارسی)، انتشارات زوار، تهران ۱۳۸۶.

____ (۲)، دستور مفصل امروز بر پایه زبان‌شناسی جدید: شامل پژوهش‌های تازه‌ای درباره آواشناسی و صرف و نحو فارسی معاصر و مقایسه آن با قواعد دستوری، انتشارات سخن، تهران ۱۳۸۲.

قریب، محمد، واژه‌نامه نوین، تهران ۱۳۴۶.

لغت‌نامه دهخدا، ۱۵ جلد، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران ۱۳۷۷.





نمادگشای بخاری از قرن دهم هجری

نجیب مایل هروی

در تاریخ ادبیات عرفانی، همچنان که عارفان ادیب بسیاری از تجربه‌ها و دریافت‌های الاهیاتی و سلوک عارفانه و شهودآمیز را با راز و رمز به بیان و به زبان آورده‌اند، هم در میان آنان کم نبوده‌اند که آن رمز و رازهای تجربی خود یا دریافت‌های شهودی دیگر متألهان را بازگشایی کرده‌اند. نگارنده، در جای دیگر، به تفصیل از تاریخ رمزپردازی در ادبیات عرفانی فارسی یاد کرده است^۱؛ اما در این مقالت به احوال و آثار یکی از رمزگشایان ناشناخته قرن دهم هجری می‌پردازد که، به دلیل زیست کوچیانه و عدم نسخه‌پردازی نگاشته‌هایش، ناشناخته مانده و، در روزگار معاصر نیز، با نسبت نامشهور (جامع اللغات، سروده نیازی حجازی)، یکی از آثار او را اهتمام کرده‌اند. (← دانش‌پژوه، ج ۱۱، ص ۲۱۱۹؛ آقابزرگ طهرانی، ج ۴، ص ۱۲۴۰؛ منزوی، ص ۱۱۷؛ بسنجید با فرهنگ جهانگیری، ج ۱، ص ۵۹۶، ۷۳۹، ۹۳۱؛ آرزو خان، ص ۴۲)

این نسبت ظاهراً بر اثر مخدوش بودن آغاز نسخه جامع اللغات (مجموعه ۳۱۱۳ کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار) از طریق فهرست همان کتابخانه (ج ۴، ص ۱۷) به فهرست‌های دیگر

(۱) ابن عربی در ایران و شرق جهان اسلام، که هم‌اکنون در دست تدوین و تألیف می‌باشد. این بخش از اثر مذکور آن‌چنان درازدامن و گسترده شد که نگارنده را بر آن داشت تا تاریخ نمادگشایی در ادبیات عرفانی فارسی را به حیث کتابی مستقل مجال طرح دهد.

راه یافته است. واژه مخدوش در نخستین برگ اثر مذکور به همان گونه که مجال خوانش «حجازی» را می دهد، خوانش «بخاری» (بخارایی)، را تأیید می کند؛ زیرا در هیچ یک از منابع قرن های دهم و یازدهم که، در آنها، از نیازی سخن رفته است نسبت حجازی دیده نمی شود ولیکن، به رغم آن، نسبت بخاری در مورد مؤلف جامع اللغات در منابع مربوط به ترجمه احوال او در تذکره ها و فرهنگ نامه ها مکرراً ضبط شده است.

انجو شیرازی، هرگاه که در مورد واژه ای به جامع اللغات او مراجعه و به بیتی از آن استناد کرده، عموماً از وی با نسبت بخاری یاد کرده است (← فرهنگ جهانگیری، ذیل شبچراغ؛ پخلوچه؛ چراغله). تذکره نویسان، سوای اوحدی و واله داغستانی، او را از مردم بخارا دانسته اند. همشهری او، نثاری بخاری، در تذکره خود، از او با پیش اسم «مولانا» نام برده (مولانا نیازی) و گفته است:

وی فرزند مولانا سید علی قاضی است که در ایام جوانی با «بی قیدی تمام» به جانب کابل و هندوستان رفت و با جمعی «نامناسب» ملاقات کرد. (← سید حسن خواجه، ص ۲۷۳)
 نثاری طبع نیازی را ستوده و شعر او را «رنگین»^۲ خوانده و این بیت را از اشعارش نقل کرده است:

بر فلک نیست شفق باده گلفام مَنست رند دُردی کشم و طاسِ فلک جام مَنست
 (همان جا)

محمد طاهر نصرآبادی نیز از وی به صورت ملا نیازی بخاری یاد کرده و گفته است: «فضیلت بسیار داشته»، لیکن فقط به سه معنای او به نام «میر»، «مُدامی» و «بابر» از مجموعه معماهای او توجه داده و هریک از آن معماها را تبیین و تنجیز کرده است. (نصرآبادی، ص ۷۴۳، شماره ۹۲۷)

همه تذکره های شاعران که در قرن های ۱۰ و ۱۱ تألیف و تدوین شده است به بخشی و پاره ای از حیات ادبی نیازی بخاری پرداخته اند، شعر او را ستوده اند، و از رفتن او به هندوستان سخن گفته اند. با این همه، نام و نشان او در تحقیقات معاصر به هیچ روی

۲) «رنگین» در تذکره مذکور معادل «نمکین» است در تذکره های هندی و مقصود از هردو صفت شعر بهنجار و باقاعده و خیال انگیز است، نزدیک به مفهوم «شعرتَر»، البته نه هم سنگ شعر حافظ شیراز.

دیده نمی شود (← صفا، سه بخش مجلد پنجم؛ گلچین معانی ۳۲). علت بسیار آشکار و روشن این امر، آن چنان که نگارنده بر پایه منابع عصری و متأخر استنباط کرده است، یکی گرایش اوست به روحیه آموزش و تعلیم توأمان با مجزومیت، و دو دیگر علاقه اوست به عرفان مستانه خراسان، آن هم به قصاید و غزلیات منسوب به شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، که دقیقاً از بی اعتنائی و بی پروائی عطار با جهان و هرچه در او هست حکایت دارد. این دو صفت پرورده در نیازی بخاری، از دو اثر شناخته و موجود او و نیز از بیت های منقول او در تذکره ها استنباط می شود و نگارنده، در همین گفتار، به آنها خواهد پرداخت. در اینجا به این مطلع های غزلیاتش توجه کنید که خود از نوعی روحیه عرفانی و عشق عذرائی وی خبر می دهد^۴:

در خرابی بدن کوش گرت میل صفاست خانه را مانع خورشید همین دیوار است

خوبان هزار وز همه مقصود من یکیست صد بار اگر گشتند به تیغم سخن یکیست

آنچه فراق زلف تو با من مبتلا کند موی به موی گویمت عمر اگر وفا کند

کار ما می کشی و دیدن روی یارست شیخ پیمان شکن شکر که دور از کارست

مردیم و نپرسیدی از احوال غم ما پیش تو مساویست وجود و عدم ما

خوش آنکه گل لب جویی گرفته است در پای سرو دست سبویی گرفته است

در لباس آل برپا خاست سرو سرکشی باز از هر سو ز جان من علم زد آشتی

۳) اتفاقاً ترجمه حال نیازی در منابع اصلی او همچون شام غریبان، از لجه می نرائن شفیق کراچی ۱۹۷۷، ص ۲۶۲، و عرفات العاشقین اوحدی دقائی (نخستین این تذکره ها منبع الهام و دومین آن مرجع جامع وی بوده) با اشتباهات معمول در میان تذکره نگاران آمده است.

۴) اشعار و ابیات نیازی بخاری را از منابع و تذکره هایی که به ترجمه حال او توجه داده اند نقل کردم. مجموعه اشعار او نشان از آن دارد که او را دیوانی و نسخه هایی از آن دیوان بوده است، که هنوز نگارنده از آنها اطلاعی ندارد. آقابزرگ طهرانی هم از او دیوان شعر نشان نمی دهد بلکه، بر مبنای ابیات موجود وی در منابع، او را شاعر صاحب دیوان تصوّر کرده است. (← طهرانی، همان جا). ائنا، همچنان که خواهیم گفت، او دیوان شعر داشته هر چند نسخه ای از آن تاکنون شناسایی نشده است.

چو نتوانم که برگرد سر آن تندخو گردهم خیالش در نظر آورده هر دم گردد او گردهم

به روی آتشین زلف تو ای سیمین ذقن پیچد بلی چون موی بر آتش فتد بر خویشتن پیچد
ابیات پراکنده خاصه مطلع‌های غزلیات او نشان می‌دهد که نیازی با شعر و شاعری
در بیشتر وجوه آن آشنایی داشته است؛ هم شعر تعلیمی را می‌دانسته که جامع‌اللغات
معرف این وجه از شعر اوست هم تغزل و شعر غنایی را به درستی مجال بروز داده است
نیز، همچنان که گفته شد، با تعمیمه‌گویی آشنایی داشته که پاره‌ای از معماهای او را
نصرآبادی در تذکره‌اش آورده است (← نصرآبادی، همان‌جا). افزون بر این، همچنان که
خواهیم گفت، در هزل و طنز هم طبعش روان می‌نماید.

باری، از سال ولادت و نام وی آگاهی دقیقی در دست نیست. گویا در جوانی سفر
کرده و نخست به هرات رفته و با شاه محمد سرنایی دوست شده و نزد او به آموختن
موسیقی (سازندگی)^۵ اهتمام داشته است.^۶ گویا، پس از مدتی، دوستی آن دو به تکلّف و
نقار انجامیده و ظاهراً نیازی به بالارود برگشته و در شهر بلخ می‌زیسته است. زیستن او
در بلخ سبب شده است که اوحدی دقّاقی ترجمه او را ذیل نیازی بلخی بیاورد؛ سپس،
به استناد یکی از منابع مجالس – به بخارایی بودن او تصریح کند.^۷ (اوحدی دقّاقی،
ص ۴۳۸۳)

به هر حال، بداؤنی، مورّخ دقیق و دانشمند دوره اکبرشاهی (۹۶۳-۱۰۱۴)، می‌نویسد

(۵) خوشگو (ص ۷۲۶)، بندربین داس، «سازندگی» را معادل موسیقی آورده است. در هرات نیز، هنوز
به مَطَرِب سازنده و به موسیقی سازندگی می‌گویند.

(۶) موسیقی در عصر تیموریان و صفویان از رشد کامل برخوردار بوده است. رساله‌هایی که در قرن‌های
نهم و دهم و پس از آن درباره موسیقی، خاصه در خراسان و بالارود و دیگر اقالیم زبان و فرهنگ فارسی مانند
اردبیل و اصفهان و کردستان، تألیف شده است و سازهایی که تاکنون در خراسان و فارس و بالارود و کردستان و
دیگر شهرهای ایران جامع می‌سازند نشان از آن دارد که سنت کتاب موسیقی کبیر فارابی و الأغانی ابوالفرج
اصفهانی و مقاصدالاحان عبدالقادر مراغی و... در فرهنگ باستان ریشه دار است. (← فارمر که یک بخش از ده
بخش آن سنت را نشان می‌دهد)

(۷) در خور ذکر است که مدخل نیازی (بلخی/بخاری) در عرفات مبهم افتاده است.

که نیازی در بلخ، بر اثر مقطع این غزلش:

بر فلک نیست شفق باده گلفام منست رند دُردی کشم و طاس فلک جام منست
... تا نیازی شده در مُلک سخن خسرو عهد نام جامی شده منسوخ کنون نام منست
ماوراءالنهر را ترک گفت (← بداونی، ج ۳، ص ۲۴۷). اما خوشگو تصریح می‌کند که نیازی
«بیتی چند در هجو بلخ گفته، اهل آن دیار در پی جان او افتادند؛ لاجرم به جانب کولاب
متوجه شد.» (خوشگو، همان‌جا)

سخن بداونی و خوشگو در این باب، هرچند متفاوت می‌نماید، لیکن هیچ بعید
نیست که در دیگر ابیات غزل مذکور نیازی را به مردم بلخ نیز تعریضی بوده است. اگر هم
وی مردم بلخ را هجو نکرده باشد، منسوخ دانستن نام جامی به نزد اهالی ماوراءالنهر
در قرن دهم هجری همسنگ بوده است با هجو مردم؛ زیرا، به قول فخرالزمانی قزوینی،
به تخصیص در علم تصوف که اهل تمیز ایشان (جامی) را قرینه شیخ محبی الدین عربی
می‌خوانند و علمای ماوراءالنهر او را در این علم از شیخ مذکور بهتر می‌دانند.
(← گلچین معانی ۱، ص ۱۰۳)^۸

به هر حال، نیازی «بنابر اظهار تعشقی میرحیدر علی فرزند سلطان ویس»^۹ از کولاب نیز کوچید و

۸) این درک از جامی در ماوراءالنهر بوده است. درکی تعجب‌آور، به مانند اینکه بگوییم «فلان شارح مثنوی
بهتر از مولاناست صاحب مثنوی معنوی!». همین درک از جامی را در قرن‌های دهم و پس از آن در شبه‌قاره
داشته‌اند و، چون شرکت‌های شرقی پرتقال و انگلیس در هندوستان بوده‌اند، آثار جامی پیش از آثار سنائی و
عطار و مولانا و شاهنامه حکیم طوس به غرب رسیده و ترجمه شده و حتی ادیبان اروپایی را تحت تأثیر قرار
داده است (← مایل‌هروی ۳، ص ۲۷۹ و بعد). ناگفته نماند که جامی یکی از دانشمندان عصر سلطان حسین
بایقرا در طریقت نقشبندیّه است. شهرت او پس از عصر تیموریان به مسائل گوهری فرهنگ ارتباط ندارد. اگر
درک او را از تصوف و عرفان و کلام و ادب عربی با صائن الدین علی ترکه بسنجیم، سنجش کاه است با کوه. اگر
نفحات الاُس او را با منابعش به درستی تطبیق کنیم، نفحات بر جای منابع خود هم نمی‌نشیند. یک تحلیل دقیق
علمی از نفحات نشان می‌دهد که او حتی در تحریر طبقات انصاری هروی ناتوان بوده است! از آنجاکه
فصوص الحکم ابن عربی اثری بوده است دشوار، شرح جامی برگزیده فصوص (نقش الفصوص)، که همان
نقد النصوص جامی باشد، به لحاظ مدرسی (درسی) بودن آن شهرت یافته است.

باری بیشترین آثار جامی، به اعتبار اطلاعات عصری حائز اهمیت است نه به اعتبار فواید گوهری و تخیلی
فرهنگ. هرچند بعضی از آثار او مانند اشعة اللمعات، الدرّة الفاخرة، بهارستان، سلامان و اِسال، و لیلی و مجنون
می‌تواند درخو تأمل و سزاوار مطالعه باشد. (جایگاه جامی در ادب و عرفان بسی بلندتر از این داوری است و
ارزش سنجی مؤلف سخت در محل تأمل است. - نامه فرهنگستان)

۹) نام پدرش حکایت دارد که او شیعه بوده است. به هر حال، نام خود وی بر ما پوشیده است و «نیازی»،

به بدخشان رفت و از آنجا به کابل کوچید. در آنجا نیز به اتهامِ رفض^{۱۰} نتوانست بماند و ناگزیر «سر و پابره‌نه از راه غیر معهود» به قندهار رفت (خوشگو، همان‌جا). در قندهار مدتی گذراند و با محمد بیرام‌خان، از رجال دیوانی قندهار مجالست داشت. پس از آن، به سند رفت و در مجلس میرزا شاه حسین، والی سند، روزگار می‌گذراند (خوشگو، همان‌جا) تا آنکه به مجلس جلال‌الدین اکبرشاه (حکومت: ۹۶۳-۱۰۱۴) راه یافت.

در بیشترین تذکره‌های قرن‌های دهم و یازدهم و نگارش‌های مربوط به تاریخ شبه‌قاره خاصه منتخب‌التواریخ بداؤنی، تصریح شده است که نیازی، چون در مجلس اکبرشاه پای چپش را دراز کرده بود، از ملازمت او بازماند (← بداؤنی، همان‌جا؛ خوشگو، همان‌جا؛ شفیق، همان‌جا، هاشمی سندیلوی، ج ۵، ص ۴۱۸). سپس به تته (تته) رفت و، در آنجا، منزلی بنا نهاد و گویا تا پایان عمر در همان‌جا زیست و در همان شهر دفن شد. (← شفیق، همان‌جا، بداؤنی، ج ۳، ص ۲۴۸)

هیچ‌یک از مورخان و تذکره‌نویسان که از نیازی بخاری نام برده‌اند پایه دانش و شناخت دقیق او را از شعر و قواعد تعمیم و عروض و ماده تاریخ‌سرایی نادیده نگرفته‌اند و گفته‌اند در این زمینه‌ها رسایلی تصنیف و تألیف کرده است.
 مؤلف هفت اقلیم آورده است که

او را از علم معما و عروض نصیبی موفور بوده، خصوص معما که از هر شعر نامی بیرون می‌آورده و همچنین از آیه‌های قرآنی، اسمی استخراج می‌نموده. (امین احمد رازی، ص ۱۶۱۵)

بندربن داس خوشگو، پس از نقد اخلاقی نیازی، می‌نویسد:
 به هر حال، شاعرِ ایهام‌بندِ خوب‌گویِ صاحب تلاش است، دیوانش مشهور. (← خوشگو، همان‌جا)

عبدالقادر بداؤنی، از مورخان روشن ضمیر و باصراحت شبه‌قاره در حق او گفته است:
 ماصدق معنی شاعری بود. در فن شعر و عروض و معما و تاریخ و سایر جزئیات ماهر است و رسایل در آن باب تصنیف کرده است. (بداؤنی، همان‌جا)

→ همچنان‌که از شعرش پیداست، تخلص شاعری اوست. (نیز ← همین گفتار، پس از این)
 ۱۰) درباره بیرام‌خان، والی قندهار ← فخری هروی، ص ۹۲.

باید گفت که جز خوشگو، هیچ یک از تذکره‌نویسان دیوان شعر نیازی بخاری را ندیده‌اند. او، در سقیفه خود، ابیات بیشتری از مطلع‌های غزلیات نیازی را نقل کرده و، در ضمن، به این رباعی او توجه داده است:

ای در همه حال بهر دنیا به ملال اندیشه شادیت خیالست و محال
خوابت نبرد ز فکر دنیا همه سال وین طُرفه که دنیا همه خواب است و خیال
(خوشگو، ص ۷۲۷)

نیازی سواى دیوان شعر و دو اثر دیگر او که پس از این مجال طرح خواهد یافت، شاگردانی داشته و برای آنان مجالس درسی برگزار می‌کرده است. اوحدی دقاقی از این «مجالس» یاد کرده و گفته است که مجالس درس او هیچ عیبی نداشته جز آنکه در «مجالس، معرف خود» هم بوده است. (← اوحدی دقاقی، همان‌جا)

بی‌گمان اوحدی دقاقی به مجالس درس او در شبه‌قاره نظر دارد. اما آشکار است و پیدا که او هم در هرات و هم در قندهار و شاید در بلخ نیز قواعد ادب و شعر و لغت را آموزش می‌داده است، چنانکه یادگار محمد متخلص به «حالتی» از مردم قندهار و از شاگردان نیازی بوده است. (← قاطعی هروی، ص ۷۵)

شاگرد ممتاز نیازی بخاری، قاطعی هروی (وفات: ۱۰۲۴) مؤلف تذکره مجمع‌الشعراى جهانگیرشاهی و قصه حمزه^{۱۱} بوده که پیوسته از استادش دفاع می‌کرده است. چنان‌که تردی روده، از شاعران فاضل ماوراءالنهر، وقتی یکی از معماهای دقیق نیازی بخاری را نزد اکبرشاه خواندند، به «نزاكتِ معنی» آن معما «نرسیده دخل بی‌معنی» کرد. قاطعی گفت که این درک نادرست از معمای نیازی نشان از کودنی تو دارد. تردی روده نیز بحث را اعراض‌آمیز کرد و به شدت و حدت (گویا در حق نیازی بخاری) سخنانی گفت. قاطعی نیز او را به خموشی فراخواند و گفت: «آداب بحث نمی‌دانی». تردی روده «بیشتر در مقام نزاع درآمد». قاطعی گفت: «مُلا، جای خود نگاه دار که به این کار روده‌های ترا می‌اندازیم». تردی روده بر جای

۱۱) میرکلنگ هروی در خوشنویسی از شاگردان میرعلی هروی بود. او با خواجه محمود اسحاق در هندوستان از جمله کُتاب کتابخانه اکبرشاه بودند و، به همراهی میردوری و حافظ محمدمین و چند خوشنویس دیگر، قصه حمزه قاطعی هروی را، که تألیف و مجلد کرده بود و، در آن کتابخانه استنساخ می‌کرده‌اند.
(← قاطعی هروی، ص ۵۴)

خود نشست و اکبرشاه گفت که «هی! مُلا قاطعی شاگرد خوبِ مُلا نیازی است». (قاطعی هروی، ص ۸-۵۷)

پیش از این گفته شد که نیازی بخاری دیوانِ شعر داشته است که خوشگو (همان‌جا) به آن اشاره کرده و فقط به مطلع‌های چندین غزل او توجه داده است. دیگر تذکره‌نویسان نیز به پاره‌ای از اشعار و معماهای او استشهد و استناد کرده‌اند و نیز به حلّ و تبیین آنها اهتمام داشته‌اند. (← نصرآبادی، همان‌جا؛ امین احمد رازی، همان‌جا)

سوی دیوان، او نصابی سروده است در اوزان گونه‌گون و صدها واژه و نام را، که در دایرهٔ معارفِ عصر او به آن نیاز داشته‌اند، در آن گنجانیده و تعریف و معنی و معرفی کرده و نام آن را جامع‌اللغات نهاده است. از این اثر ارزشمند نیازی تاکنون یک نسخه (نسخهٔ ۳۱۱۳ مدرسهٔ عالی سپهسالار، که پیش از این به آن توجه دادم) شناسایی شده است. از آنجا که انجو شیرازی، در تألیف فرهنگِ جهانگیری، و سروری کاشانی، در مجمع‌الفرس، به جامع‌اللغات به حیثِ مرجع و مأخذِ خود مراجعه داشته‌اند (← انجو شیرازی، همان‌جا؛ شیفته‌فر، مقدمهٔ جامع‌اللغات، صفحهٔ ده)، احتمال دارد که نسخه‌هایی دیگر از نصاب نیازی در کتابخانه‌های شبه‌قاره موجود باشد.

جامع‌اللغاتِ نیازی، علاوه بر عرضه داشتِ پاره‌ای از بحورِ عروض، همچنان‌که گفته شد، صدها واژه و نام‌های جغرافیایی و فرهنگی را نیز مجالِ بحث داده که توان گفت یکی از منظومه‌های تعلیمی درخور ارائه کرده است، نیازی، در آن، گاه‌گاهی به واژه‌های متداول در فرهنگِ کوچه و بازار نیز پرداخته و، به این مناسبت، منظومه‌اش، هم درخورِ اهل فن است و هم درخورِ فرهنگِ خواص، به لحاظِ فرهنگِ عامهٔ عصری نیز درخورِ مراجعه و تأمل است. لیکن باید توجه کرد که، بنابر نسخهٔ چاپیِ جامع‌اللغات، نیازی در نشان دادنِ معنایی واژه‌های عامیانه دچار تسامح و لغزش شده است. چنان‌که دغدغه را با پخلوچه هم‌معنا دانسته و گفته است:

در میانِ فرس می‌دانی چه باشد دغدغه در هری پخلوچه گویند از صغیر و از کبیر
اما این تسامح و لغزش به نیازی بخاری ربطی ندارد. گویا کاتبِ نسخه، از روی ناآشنایی، به جای آنکه واژهٔ پخلو را ضبط کند، واژهٔ نامعادل و ناهم‌نشینِ دغدغه را گذارده و

مصَحِّحِ جامع اللغات هم، که در تصحیح بیت مذکور به فرهنگ جهانگیری و مجمع‌الفرس مراجعه داشته، متوجه این دگرگونی نشده و لغزش کاتب را از مؤلف شمرده است. انجو شیرازی بیت مذکور را به این گونه نقل کرده و توضیح داده است:

پَخِیخُو و پَخْلُوچه و پَخْلِیچه آن باشد که کسی انگشتان را در زیر بَعْلِ شخصی متحرک سازد تا آن شخص به خنده درافتد [= قلقلک در تداول امروزی]... نیازی بخاری راست:

در میان فرس می دانی چه باشد پَخِیخُو در هری پَخْلُوچه گویند از صغیر و از کبیر (فرهنگ جهانگیری، ج ۱، ص ۱۲۷۳۹)

روشن است و نیاز به توضیح نی که دَغْدَغه بار معنایی دیگری جز بار معنایی پَخْلُوچه دارد. (← فرهنگ بزرگ سخن، ذیل دَغْدَغه)

البته وزن و قافیه در پرداختن مسائل و مطالب آموزشی و تعلیمی، خود سبب پاره‌ای لغزش‌ها می شود ولیکن، در جامع اللغات، گاه به نکته‌هایی برمی‌خوریم که خاستگاهی جز ناشناختگی و کم‌شناختگی نیازی ندارد.

وقتی او آندکان را نامی دیگر از فرغانه برمی‌شمارد (← نیازی، ص ۲۰) و آنگاه که جاله (ژاله) را از صحّت و درستی خالی می‌داند (← همان‌جا)، دچار لغزش‌هایی می‌گردد که متوجه درک و فهم اوست؛ زیرا آندکان یکی از قریه‌های فرغانه بوده (← سمعانی، ج ۱، ص ۱۵۰؛ یادداشت شماره ۵، ص ۲۰ از مصحح جامع اللغات) و جاله، در شبه‌قاره، به جای ژاله و به همان معنی در فرهنگ‌نامه‌هایی چون فرهنگ رشیدی ضبط شده است^{۱۲}. از همین مقوله است ضبط اَنباق که، با تبدیل ق / q به غ / ۷ در گونه‌های مشرقی زبان فارسی، هم‌اکنون نیز، متداول است و تبدیل آن، در تصحیح متن، به اَنباق (← نیازی، ص ۱۸)، بدون پشتوانه نسخه دیگر، چندان وجهی ندارد؛ خاصه که نیازی، در موارد دگرگونی‌های آوایی در دو صورت یک واژه، هر دو صورت را مدخل قرار می‌دهد؛ نمونه‌اش:

۱۲) ناگفته نماند که ضبط صاحب فرهنگ جهانگیری، به علت شیرازی بودن او دقیق است. البته، امروزه در هرات، پَخْلُوچه را به فتح «پ» تَلْفُظ می‌کنند.

۱۳) این هم که مصحح جامع اللغات نوشته است: «جاله تَلْفُظ عامیانه ژاله است»، قضاوتی علمی نیست بل چنین می‌نماید که جاله، از دیرباز، در مناطق شرقی قلمرو زبان فارسی، ساخت‌های آوایی جاله و ژاله به یکدیگر مربوط بوده‌اند، چنانکه هنوز در گونه‌های فارسی خراسان و شبه‌قاره، به جای ژاله، جاله می‌گویند و می‌نویسند. (نیز ← برهان قاطع، حاشیه محمد معین، ذیل ژاله)

جبل کوه است با فتح نخستین و به کسرش خلق شُکّه همچو شکوه و چون شگرف آمد عظیم آن (نیازی، ص ۱۰) ۱۴

پیش از این یادآوری شد که بیشترین تذکره‌نگاران اشاره کرده‌اند که نیازی بخاری دارای «تصانیف و رسایل» بوده است. از آثار شناخته‌او یکی دیوان اوست، دو دیگر جامع اللغات، و سدیگر کشف‌الرموز وی که به چونی و چندی آن خواهم پرداخت. اما می‌افتد پیش از واری کشف‌الرموز و اهمّیت آن در تاریخ ادبیات عرفانی فارسی، به دو سه نکته درخور درباره نیازی و جامع اللغات وی توجه کنیم:

در آغاز این جستار تأکید شد که امیر نیازی را، به خلاف معاصران فهرست‌نویس، در منابع ادبی و لغوی که درهند و ایران فراهم آمده است «حجازی» نخوانده‌اند^{۱۵} هرچند احتمال دارد که تبار و نیاکان وی به «حجاز» منسوب بوده باشند اما گفتار و رفتار دیوانیان اکبرشاهی و یاد نکردن از وی از جانب بعضی از متصوّفان قرن‌های دهم و یازدهم هجری ماوراءالنهر البتّه با باورهای کلامی او بی‌ارتباط نبوده است. به این ابیات نیازی در جامع اللغات وی توجه کنید:

ایلیا را چند معنی باشد اول مرتضاست موضع قدس است و دیگر خضر پیغمبر شمار

بوالفوارس کُنیت حیدر ابوالهَیجَا دگر بوالحسن با بوالوفا و بوالعلا و بوتواب

۱۴) ناگفته نماند که نسخه موجود و شناخته شده از جامع اللغات بسیار مغلوّط است و مصحح دانشور تلاشی بسیار کرده است تا متنی کم غلط از این نصاب ارزشمند عرضه بدارد. غلط‌هایی در متن دیده می‌شود مانند: **آهخت** که به **آهختن** تصحیح شده است (ص ۹ و پانوش ۳)؛ و (پس از نیروز، ص ۲۲)؛ و (بین دوات و محبره، دوات سیاهی، ص ۲۶)؛ که (پیش از با آب، ص ۲۷)؛ و (پیش از والسلام، ص ۳۰)؛ و (بین حاجت و برهان، ص ۸۱)؛ **لعل بار سمر** (ص ۵۳) که **لعل یار**، **سمر** تواند بود. این موارد اندک البتّه از اجر بلند مصحح نمی‌کاهد.

۱۵) این‌گونه گروه‌های نسبتی در بسیاری از ادوار تاریخی در اقلیم‌های فرهنگی-سیاسی منطقه ما دیده می‌شود تا جایی که در این خصوص اسباب پیدائی پاره‌ای از حکایت‌ها شده است از جمله حکایت ذیل: اعرابی توّسل جست به نزدیک یکی از خلفا آمد و گفت: «من از آنجا ام که مَضِجُ مُصْطَفَاست.» این خلیفه جوانمرد بود، بفرمود تا یک نیمه از آنچه در خزانه او بود به وی دادند. خادم اعرابی را گفت: «این عطا بر کدام مَطیّه خواهی نهاد؟» اعرابی به نزدیک خلیفه آمد و گفت: «عَطَايَاک تَحْمِلُهَا مَطَايَاک.» خلیفه را خوش آمد، بفرمود تا مراکب بیاوردند و به وی دادند تا آن ببرد. (سمعانی مروی، ص ۳۷۸)

خوان امیر النحل با خیبرستان ز القاب شاه آدم آل عبا زین العباد جم جناب

دان عبا شالی و خوان آل عبا در روزگار مصطفی با فاطمه سبطین حضرت با علی ابیات مذکور مشرب کلامی و فقهاتی نیازی بخاری را هم بیان می‌کند (بسنجید با خوشگو، ص ۷۲۶). اما باید دانست که جامع اللغات به معنای فرهنگ لغت به مانند نصاب فراهی یا نصاب صبوحي نیست که متضمن گونه‌های فارسی واژگان معمول و متداول خراسان، چون هراه، فراه، بیرجند، و کلان شهرها و خُرد شهرهای هم‌جوارند بلکه منظومه‌ای است در چند بحر عروضی و چند نوع ادبی، که گاه به نکته‌های تاریخی و گاه به معادل‌های واژه‌های فارسی / عربی می‌پردازد؛ گاه اصطلاحات نجومی را توضیح می‌دهد؛ و گاه از فیلسوفان یونانی یاد می‌کند و، از همه این نکته‌ها که بگذریم، منظومه کوتاه نیازی – همچنان که اشاره شد – به اعتبار فرهنگ عامیانه و مردمی روزگارش نیز حایز اهمیت تواند بود. در این باب، از جمله به این بیت توجه کنید:

شکم کو سیر باشد نام او بغداد معمورست

شکم کو هست خالی هست بغداد خراب اما^{۱۶}

باری، این جستار، تا این قسمت، پیش از رؤیت و مطالعت و بررسی کشف‌الرموز در زمستان سال ۱۳۹۰ خورشیدی فراهم آمد؛ سالی زمان برد تا به عکس یکی از نسخه‌های موجود کشف نیازی دسترسی یافتیم^{۱۷}. مقدمه این اثر چندین نکته درخور را درباره نیازی روشن می‌کند: از آن جمله است صورت کامل شهرت او و نام پدر و پدرکلان‌اش (نیازی بن سید علی بن سید محمد) (برگ ۱، پشت). این شهرت و نام پدر و پدربزرگ

۱۶) بغداد خالی و بغداد کهنه و بغداد خراب را در فرهنگ‌نامه‌های مؤلف شبه‌قاره به معنای ساغر تهی و شکم گرسنه گرفته‌اند و به این بیت بسحق اطعمه شیرازی هم استناد کرده‌اند: بغداد خرابت از خراسان معمورکنم به نام بغرا.

این بیت در کلیات بسحق اطعمه شیرازی، (به تصحیح منصور رستگار فسایی، نشر میراث مکتوب- بنیاد فارسی‌شناسی، تهران ۱۳۸۲) دیده نشد. بغرا نام آشی است که بغراخان، تُرک مغولی، برای سپاهیان فراهم می‌کرد. چون بغراخان در خراسان حکومت می‌کرد، این آش در خراسان بیشتر رواج داشت.

۱۷) این نسخه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۳۱۵۸/۲ نگاهداری می‌شود (← دانش‌پژوه، ص ۲۱۱۹). در اینجا لازم می‌بینم که از بانوی دانشور، سرپرست محترم تالار استاد دانش‌پژوه، خانم حُزنی تشکر کنم که CDی نسخه مذکور را برای بنده تهیه دیدند.

نیازی را با ابیاتی نسبت و پیوستگی دارد که در خصوص مشرب کلامی و فقهی وی در جامع اللغات آمده است و ما پیش از این به آنها توجه دادیم. مهم‌تر از آن، مؤلف کشف‌الرموز به نسبت خود و پدرکلان خود به حجاز توجه می‌دهد: «الحجازی»، به خلاف همه تذکره‌نگاران قرن‌های ۱۰-۱۲ که در ایران و شبه‌قاره هندوستان نسبت او را به بخارا مسلم داشته‌اند و ما پیش از این به تفصیل از این نسبت (بخاری بودن نیازی) یاد کردیم.

اینکه فهرست‌نگاران معاصر او را با نسبت «حجازی» خوانده‌اند، رأی و نظر آنان باید از همین اثر نیازی مأخوذ بوده باشد. اما باید دانست که هرچند هر دو نسبت مکانی در خصوص نیازی قرین صواب می‌نماید. لیکن تذکره‌نگاران ایران و شبه‌قاره هندوستان^{۱۸} در مورد نسب مکانی نیازی، دقیقاً مطابق سنت نسب‌شناسان، به ضبط شهرت و پیوستگی او به بخارا اهتمام داشته‌اند؛ زیرا فارسی‌دانی و علقه او به فرهنگ نشان می‌دهد که خاندان وی، در اواخر قرن نهم یا اوایل قرن دهم، نخست به بخارا مهاجرت کرده‌اند و او، به احتمال قریب به یقین، پس از درگذشت پدر (سید علی) که مدتی سمت احتساب آن شهر را بر عهده داشته (← بداونی، همان‌جا؛ اوحدی دقاقی، ص ۴۳۸۳^{۱۹}، از مسیر بلخ و قندهار و کابل به شبه‌قاره کوچیده است.

به هر حال، نیازی خود در دیباچه کشف‌الرموز به این گونه از خویشان یاد کرده است:

اما بعد، عرضه می‌دارد... [این] خاک‌نشین واذی بی‌اعتباری... به شیوه مجازی نیازی بن سید علی بن سید محمد الحجازی، به نسبت حقیقی: نیازی حجازی، و به نسبت طاری: نیازی بخاری... (برگ ۱، پشت)

کشف‌الرموز بی‌گمان یکی از نگارش‌های ارجمند نیازی در اقلیم نمادگشایی شعر عرفانی فارسی است که پیوستگی آن، هرچند به شکوفائی عرفان و تصوّف ایرانی در قرن‌های ششم و هفتم هجری و رواج آن در شبه‌قاره مسلم می‌نماید، تردید نمی‌توان کرد که شعر

۱۸) جز دو تذکره‌نویس، اوحدی دقاقی، صاحب عرفات العاشقین (ص ۴۳۸۳) و واله داغستانی (ص ۲۲۵۷) ریاض الشعراء که او را به بلخ نسبت داده و نیازی بلخی معرفی کرده‌اند، عموماً از وی با نسبت بخاری یاد کرده‌اند. درخور یادآوری است که داغستانی پدرش را بخاری و فرزند را بلخی خوانده است.
 ۱۹) ناگفته نماند که اوحدی دقاقی «مولانا نیازی بخاری» و «مولانا نیازی» را در دو مدخل آورده (← همان‌جا) حال آنکه می‌بایست در یک مدخل می‌آمدند؛ زیرا با شناختی که از احوال نیازی بخاری و نمونه اشعار او داریم، دو مدخل بودن آن دو نیازی کاملاً نادرست است.

سنائی غزنوی، خاصه «قلندریات» او، و آثار احمد غزالی، خصوصاً سوانح او، و همچون روح‌الارواح سمعانی^{۲۰} و شعر حافظ شیراز و جلال‌الدین محمد بلخی و فخرالدین عراقی و بعضی از نوشته‌های امیر سید علی همدانی و امیر حسینی غوری هروی همچنین گلشن‌راز شیخ محمود شبستری و جواهرالاسرار آذری اسفراینی و آثار مقصود بیک بخاری^{۲۱}، سنت نمادگشایی را در آن سرزمین پهناور رونق داد.

مؤلف کشف‌الرموز از این آثار متأثر و خصوصاً با یکی از مؤلفات همشهریش، مقصود بیک بخاری (← مایل هروی ۱)، و جواهرالاسرار آذری مانوس و مألوف بوده است. وی، در شعرشناسی و قواعد آن، از خواجه نصیرالدین طوسی — احتمالاً معیارالاشعار و بخش بوطیقا در اساس الاقتباس برخوردار بوده — لیکن، آن‌چنان که خود گفته، به جای مصطلحات خواجه نصیر از اصطلاحات عصر خود بهره جسته چنان‌که «ناقد» را معادل «شعرشناس» و «نقادی» را معادل «شعرشناسی» آورده است. (کشف‌الرموز، نسخه خطی، برگ ۲، رو و پشت)

مندرجات کشف‌الرموز به شرح زیر است:

مقدمه، در بیان صنایع و محاسن شعر که کاملاً تحت تأثیر خواجه نصیر طوسی است. باب اول، در معضلات ابیات متقدمین. مؤلف در این باب به ابیاتی از شاعران پارسی‌گو، حکیم فردوسی تا حافظ شیرازی، نظر داشته، به آن‌گونه که گاه نقد و نظرش متوجه شناخت مجازات زبان است و گاه مباحث معناشناسی را مطرح می‌کند. باب دوم، در مشکلات ابیات متأخرین که، در آن، پاره‌ای از ابیات شاعران قرن نهم همچون شاه قاسم انوار، کاتبی، شاه طاهر دکنی، و دیگران نمادگشایی می‌شود. خاتمه، در نمودن راز و رمز اشعاری که گویندگان آنها را نمی‌شناخته و از این ابیات با عنوان «اشعار مجهول‌النسب» یاد کرده است.

مؤلف، در دیباچه خود، شعرشناسانی را که نتوانسته‌اند تا روزگار او این چنین ابیات

۲۰ پاره‌ای از مقدمه نگارنده بر ویراست دوم این شاهکار ادب عرفانی فارسی ذیل عنوان «تأثیر روح‌الارواح در میان عارفان هندوستان».

۲۱ نوشته‌های مقصود بیک بخاری را نگارنده تصحیح کرده که در دفتر سوم این برگ‌های پیر، به همت نشر نی، عرضه خواهد شد.

را تبیین کنند، آماج انتقاد ساخته و، به پندار خود، کوشیده است تا «برقع خفا از جمال آن عرایس گلستان کمال» بردارد. ظاهراً این اثر نیازی در روزگارش شهرت داشته و باعث شده است تا کسانی او را «صاحب وقوف به قواعد شعر» بشمارند (بسنجید با اوحدی دقّاقی، همان‌جا) و هم برخی از صوفیان زهدورز متأخر بر خوانش وی از پاره‌ای ابیات ایراد بگیرند و نمادگشائی او را بر پایه خوانش مقبول وی، سست و ناستوار قلمداد کنند.

همچنان‌که در جای جای تاریخ نمادگشائی در ادبیات عرفانی فارسی گفته‌ام، شعر فریدالدین عطار نیشابوری، به دلیل تجربه‌های عرفانی عطار و شناخت شگرف وی از اقلیم زیبایی‌شناسانه زبان، پُر است از نمادها و تصویرهای فشرده^{۲۲}. به همین مناسبت، همچنان‌که عطار نمادپرداز بزرگی در تاریخ زبان و ادبیات ما شمرده می‌شود، نمادگشائی اشعار او هم در تاریخ فرهنگ ما کم نبوده است. یکی از راه‌های روشن شدن ابیات و

(۲۲) بحث درباره شعر عطار در اقلیم‌های غزل و قصیده و رباعی سخت دشوار است. با وجود آنکه دیوان عطار بارها منتشر شده و لااقل می‌توان دو تصحیح انتقادی دیوان او (دیوان عطار، به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۴۱؛ دیوان عطار نیشابوری، به سعی و تصحیح مهدی مدائنی، مهران افشاری، با همکاری و نظارت علیرضا امامی، چرخ، تهران ۱۳۹۲) را درخور توجه شمرد و می‌توان گفت که این دو تصحیح انتقادی تا حدی از مشکلات دیوان عطار کاسته است، لکن کم نیست اشعاری که از قرن نهم به نام عطار نیشابوری خوانده و کتابت شده است و شرح و گزاره هم بر آنها نویسانیده‌اند و در این دو تصحیح انتقادی و ارزشمند حتی به حیث اشعار منسوب نقل نشده است.

در این نکته تردیدی نیست که ابیات و اشعاری داریم نه از عطار نیشابوری بل منسوب به او. مهم آن است که اولاً در تعریف پاره‌ای از اصطلاحات مربوط به نسخه / متن تجدید نظر کنیم؛ ثانیاً به روش‌های علمی هرچند دشوار، شاهکارهای زبان و ادب فارسی را لااقل به سه گونه در دسترس متن‌شناسان قرار دهیم ← گونه‌شناسی نسخه‌های خطی و تصحیح انتقادی طبقات متون فارسی.

ابواب بیست‌گانه این اثر بیش از یک دهه و نیم است که بر شانه ذهن و زبان نگارنده سنگینی می‌کند و کسانی بوده‌اند و هستند که، به طرق گونه‌گون، از تدوین و تألیف آن ممانعت می‌کنند. سزاوار یادآوری است که درباره بسیاری از نمادها و تصویرهای موجود در منظومه‌های عطار همچنین دقایقی سخت ارزشمند از عرفان به اهتمام استادان ارجمند شفیع کدکنی، در مقدمه منطق الطیر عطار و تعلیقه‌های آن اثر و دیگر متنوی‌های او؛ تقی پورنامداریان در رمز و داستان‌های رمزی در ادبی فارسی و مقدمه منطق الطیر عطار، تصحیح و توضیح ایشان با همکاری محمود عابدی (سمت، تهران ۱۳۹۰) سخن گفته شده است. مجموعه آثار مسلم عطار سوای تذکرة الاولیاء همچنین اشعار منسوب به او، نیز، بر مبنای نسخه‌هایی به کتابت، ابراهیم بن عوض المصراغی (احتمالاً مورخ ثمانین و ستمائه ۶۰۸) و نسخه کتابخانه سلطنتی، به درستی مشخص می‌گردد. این مجموعه منبع ارزشمندی بوده است در تحقیق استاد شفیع کدکنی، در بحث از آثار عطار در مقدمه مختارنامه. اماگره اشعار و ابیات منسوب به عطار در دیوان اشعار او هنوز کور می‌نماید و محتاج تحقیق است.

اشعار منسوب به عطار بررسی آثار نمادگشایان شعر اوست در قرن‌های هشتم تا دوازدهم هجری که نگارنده، جسته جسته، این‌گونه از آثار را در تألیف تاریخ نمادگشایی در ادبیات عرفانی فارسی در دست تأمل دارد.^{۲۳} اما دریغ که نسخه کشف‌الرموز محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در بخش شعر عطار افتادگی دارد؛ لیکن نقد و بررسی یکی از منتقدان طرز نمادگشایی نیازی در خوانش بی‌تی منسوب به عطار می‌تواند اسلوب تلقی نیازی را در این باب نشان دهد.

این منتقد طرز خوانش نیازی صوفی اللهیار بن الله قلی تیمور بخاری نقشبندی (وفات: ۱۱۳۳) است^{۲۴} که آثار او، به لحاظ شناخت نقشبندی، سزاوار نقد و بررسی است.

نیازی در کشف‌الرموز، به نمادگشایی بیت

او به ما محتاج و ما محتاج نه عاشقان را به ازین معراج نه^{۲۵}

منسوب به عطار نیشابوری پرداخته است.

صوفی اللهیار نقشبندی، در نقد خوانش نیازی، می‌نویسد که او به سهو و خطای کاتب توجه نکرده و بیت عطار به این صورت بوده است:

ما به او محتاج و او محتاج نه عاشقان را به ازین معراج نه

در این نکته تردیدی نیست که هر دو خوانش به استناد مشرب مستان یزدان و نقشبندیان اهل صحو و زهد درست است و درخور تبیین. آیاتِ اِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ (محمد ۴۷: ۷)؛ يُجِيبُهُمْ وَيُجِيبُونَهُ (مائده ۵: ۵۴) و آیاتی دیگر از قرآن و نیز حدیث ربّانی كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَاحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأَعْرِفَ^{۲۶} درستی هر دو خوانش را نشان می‌دهد. اما اللهیار بخاری بر پایه پسند نقشبندانۀ خود درباره بیت مذکور می‌نویسد:

۲۳) پیش از این نیز گفتاری درباره نمادهای مثنوی و ترسایی در شعر عطار نیشابوری عرضه کرده‌ام. (← نامه فرهنگستان، سال سوم، شماره اول، (بهار ۱۳۷۶)، ص ۶۵-۷۹)

۲۴) تاریخ وفات او را چنین نظم کرده‌اند: چراغ کلبه اسرار توحید ز صاف مشرب صوفی الهیار اگر جویند تاریخ وفاتش ز قاف و جیم و غین و لام بردار (← صوفی، اللهیار، مراد العارفین، مقدمه و تصحیح و تعلیق عباسعلی وفایی، سخن، تهران ۱۳۸۷، صفحه هجده)

۲۵) این بیت را در دو تصحیح معتبر دیوان عطار نیشابوری و دیگر آثار مسلم وی نیافتم.

۲۶) این حدیث ربّانی را در بیشترین متون عرفانی می‌توان دید. گزارشی دقیق نیز بر آن در قرن هشتم نوشته‌اند که نگارنده آن را با عنوان «عروس حضرت قرآن» در مجله کیهان اندیشه (← مایل هروی ۲) عرضه کرده بود.

یعنی عاشق همه حاجت‌ها به او تعالی گذارد؛ هرگز از دیگری طمع ندارد و به آنچه از وی می‌رسد راضی است. اگر احوال چنین است، برترین معراج عاشقان این است. و از خود شیخ — رَجَمَةُ اللَّهِ — درمنطق الطیر است این بیت:

نیست هرگز در میانِ خاص و عام از مقام بندگی برتر مقام^{۲۷}

ادامه بحث الّهیّار بخاری، به احتمالِ قوی، رأی و نظر نیازی بخاری را می‌نمایاند که مطابق خوانش نخست است و مقبولِ اهلِ سُکر یا، به قولِ الّهیّار نقشبندی: مطلوبِ حالتِ مستی و بی‌خودی شیخ عطار، که شاید گفته باشد: او به ما محتاج است... و سخنِ اهلِ سُکر را اهلِ صحو گفتنِ نشاید و معنیِ سخنِ مستان را به آنها باید گذاشت. ما چه دانیم که گوینده را غرض چه باشد؟ (الّهیّار بخاری، ص ۲۷۷-۲۷۸)^{۲۸}

منابع

- آرزو خان، سراج‌الدین، متمر، به کوشش ریحانه خاتون، دانشگاه کراچی ۱۹۹۱.
- الّهیّار بخاری، صوفی، مراد العارفين، مقدّمه و تصحیح و تعلیق عباسعلی وفایی، سخن، تهران ۱۳۸۷.
- اوحدی دقّاقی، تقی‌الدین محمد، عرفات العاشقین، به کوشش ذبیح‌الله صاحبکاری و آمنه فخر احمد و نظارت علی محمد قهرمان، میراث مکتوب و مرکز پژوهش کتابخانه مجلس، تهران ۱۳۸۹.
- بداؤنی، عبدالقادر، منتخب التواریخ، به کوشش مولوی احمدعلی صاحب، با مقدّمه توفیق. ه. سبحانی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ج ۳، تهران ۱۳۷۹.
- برهان قاطع، برهان خلف تبریزی، محمدحسین، به کوشش محمد معین، تهران ۱۳۵۷.
- بسحق اطعمه شیرازی، جمال‌الدین ابواسحاق، کلیات بسحق اطعمه شیرازی، به تصحیح منصور رستگار فسایی، نشر میراث مکتوب، تهران ۱۳۸۴.
- داغستانی، واله، ریاض الشعراء، به کوشش ناجی نصرآبادی، اساطیر، تهران ۱۳۸۴.
- خوشگو، بندربن داس، سفینه، به کوشش سید کلیم اصغر، انتشارات مجلس، ج ۲، تهران ۱۳۸۹.
- دانش‌پژوه، محمد تقی، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۱، تهران ۱۳۴۰.
- رازی، امین‌احمد، هفت اقلیم، به کوشش سید محمد رضا طاهری، سروش، تهران ۱۳۷۸.
- سمعانی، عبدالکریم، کتاب الانساب (با مقدّمه محمد احمد طلاق)، یادداشت شماره ۵ از مصحح جامع اللغات، ج ۱، ریاض ۱۴۱۹ / ۱۹۹۹.

۲۷) عطار، منطق الطیر، مقدّمه، تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، سخن، تهران ۱۳۸۳، بیت ۱۹۴۶: نیست ممکن...

۲۸) این اثر نقشبندی به لحاظ تاریخ تصوّف و تفکر کرامیان و صوفیانِ اهل سُکر و نقد و نظر نقشبندی‌های قرن‌های یازدهم و دوازدهم در خورِ توجّه فراوان و تحقیق درباره احوال و آثار او نیز سزاوار و کرامند است.

- سمعانی مروی، احمد بن منصور، رُوح الارواح: فی شرح اسماء الملک الفتح، به اهتمام و تصحیح نجیب مایل هروی، تهران ۱۳۸۴.
- شفیق، لچهمی نرائن، شام غریبان، کراچی ۱۹۷۷.
- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، بخش سوم از مجلد پنجم، تهران ۱۳۷۰.
- طهرانی، آقابزرگ، الذریعه، بیروت ۱۴۰۳ / ۱۹۸۳.
- عطار نیشابوری (۱)، فریدالدین، دیوان عطار نیشابوری، به اهتمام تقی تفضلی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۴۱.
- _____ (۲)، دیوان عطار نیشابوری، به اهتمام مهدی مدائنی و مهران افشاری، با همکاری و نظارت علیرضا امامی، چرخ، تهران ۱۳۹۲.
- _____ (۳)، منطق الطیر، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن، تهران ۱۳۸۳.
- فرهنگ جهانگیری، انجوشیرازی، حسین بن حسن، ویراست رحیم عفیفی، ج ۱، دانشگاه مشهد ۱۳۵۱.
- فرهنگ بزرگ سخن، سخن، تهران ۱۳۸۱.
- فارمر، هنری جورج، تاریخ موسیقی خاور زمین، ترجمه بهزاد باشی، آگاه، تهران ۱۳۶۶.
- قاطعی هروی، مجمع الشعراء جهانگیری، به کوشش دکتر محمدسلیم اختر، دانشگاه کراچی ۱۹۷۹.
- کشف المومنون، نسخه خطی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۳۱۵۸/۲، برگ ۲، رو و پشت.
- گلچین معانی (۱)، احمد، تذکره میخانه، اقبال، تهران ۱۳۶۲.
- _____ (۲)، کاروان هند، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۹.
- مایل هروی، نجیب (۱)، این برگ های پیر (مجموعه بیست اثر چاپ نشده فارسی از قلمرو تصوف)، نشر نی، تهران ۱۳۸۱.
- _____ (۲)، «عروس قرآن»، کیهان اندیشه، ش ۱، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۴، ص ۹۴-۱۰۰.
- _____ (۳)، «نمادهای مغانی و ترسای در شعر عطار نیشابوری»، نامه فرهنگستان، سال سوم، شماره اول، بهار ۱۳۷۶.
- _____ (۳)، جامی، طرح نو، تهران ۱۳۸۹.
- منزوی، علی نقی، فرهنگ نامه های عربی به فارسی، تهران ۱۳۳۷ خ / ۱۹۵۹.
- نثاری بخاری، سید حسن، مُذکّر احباب، به کوشش نجیب مایل هروی، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۷.
- نصرآبادی، محمدطاهر (۱)، تذکره الشعراء، به کوشش محسن ناجی نصرآبادی، اساطیر، تهران ۱۳۷۸.
- _____ (۲)، تذکره الشعراء، به کوشش محسن ناجی نصرآبادی، تهران ۱۳۷۸.
- نیازی حجازی، جامع اللغات (فرهنگ منظوم)، به اهتمام افسانه شیفته فر، نشر میراث مکتوب، تهران ۱۳۹۰.
- هاشمی سندیلوی، شیخ احمد علی خان، تذکره مخزن الغرائب، به کوشش دکتر محمدباقر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ج ۵، پاکستان / اسلام آباد ۱۳۷۴ / ۱۹۹۴.



فرهنگ عامه شهر بهمنی

عبدالحمید حبیبی اصل

آسیه ذبیح‌نیا عمران (استادیار دانشگاه پیام نور یزد)

شهرستان بهمنی

شهرستان بهمنی در شمال غربی استان گهگیلویه و بویراحمد و در همسایگی استان خوزستان واقع شده است. این شهرستان از مشرق به بخش لنده از توابع شهرستان گهگیلویه، از شمال به شهرستان باغمَلک، از جنوب به بهبهان، از مغرب به رامهرمز، و از جنوب غربی به امیدیه و آقاجری در استان خوزستان می‌رسد. امتداد رشته کوه‌های زاگرس در وسط این شهرستان، واقع شدن نیمی از آن در استان گهگیلویه و بویراحمد، آب و هوای خاص مناطق کوهپایه‌ای آن، و واقع شدن بخش کوهپایه‌ای آن در شرایط جغرافیائی جلگه خوزستان، شرایط متنوع جغرافیائی و خصایص قومی و تاریخی آن را پدید آورده است. به لحاظ جغرافیائی، موقعیت استراتژیک و وجود دو ناحیه سردسیر و گرمسیر در آن؛ به لحاظ قومی، زندگی دو قبیله از فرزندان مردی به نام عالی؛ و، به لحاظ تاریخی، نقش اهالی آن در تحولات سیاسی گهگیلویه و شورش سال‌های ۱۳۰۲ و ۱۳۱۶ ش در خور توجه است.

سرزمین شهرستان بهمنی پوشیده از تپه و کوه و دشت‌های پراکنده و وسیع است. کوه ماغرو کوه سیاه از سلسله جبال زاگرس در این منطقه امتداد دارد که تنگه‌های متعدد

به نام‌های گوناگون در جای جای آنها جلب نظر می‌کنند. دو قلعه طبیعی در وسط دشت به نام‌های «قلعه نادر» و «دو قلعه»، به ارتفاع حدود ۱۵۰ متر و آثار باستانی و خانه‌های سنگی و سنگرهای ساخته شده بر روی آنها جلوه خاصی دارند و از تدبیر و استقامت اهالی در برابر تجاوزات احتمالی حکایت می‌کنند. در این منطقه، تنگه‌های سروک، کُپ، ماغر و قلعه نادر و روستای کارند آثار باستانی فراوانی در خود جای داده‌اند. بقاع امامزاده‌ها در این شهرستان زیارتگاه اهالی است.

در این منطقه، جویبارهای بسیاری از جمله سرآسیاب یوسفی جاری است که همگی به رود کارون می‌ریزند. دریاچه بزم‌الوان آن حدود یک کیلومتری روستای آب‌الوان (در بخش بهمنی گرمسیری شمالی- منطقه یوسفی- به مرکزیت دهستان سرآسیاب) واقع است. در اطراف آن، تپه‌های گچ و، در مجاورت آن، اراضی همواری دیده می‌شود. وجود رودخانه‌ها و دریاچه زیبای برم‌الوان جاذبه‌های خاصی به این شهرستان داده است.

درختان گوناگون از جمله بلوط و بید و درختان میوه‌دار از جمله، بادام، بن (درختچه کوهی)، سیسن (زالزالک)، انار، رز، زردالو، آلو سیاه، توت، گردو، پاره‌ای از مایحتاج زندگی مردم را تأمین می‌کنند. اخیراً، با تلاش جهاد کشاورزی شهرستان، طرح‌های باغداری، شامل احداث نارنجستان‌ها و باغ‌های زیتون، به مرحله ثمردهی رسیده‌اند. معادن زیرزمینی و روزمینی و چاه‌های نفت و اراضی کشاورزی حاصلخیز زمینه مساعدی برای رشد اقتصادی این منطقه فراهم آورده است. شغل اکثر مردم منطقه دامداری و کشاورزی است. دامداری شامل پرورش بز، گوسفند، گاو همچنین الاغ و قاطر و کشاورزی بیشتر شامل کشت دیم غلات است.

در حال حاضر، شهرستان بهمنی دارای یک شهر به نام لیگک، دو بخش مرکزی و بهمنی گرمسیری، چهار دهستان، و صد و هفتاد و یک روستاست که برخی از آنها خالی از سکنه شده‌اند. جمعیت این شهرستان، براساس آمار سال ۱۳۸۵، در حدود چهل هزار نفر، حدود ۳۵ درصد آنان شهری و بقیه عشایری و روستایی است. (سازمان میراث

ایل بهمنی در گذر تاریخ

ایل بهمنی از چند طایفه (احمدی، علاءالدینی، محمدی ساکن گهگیلویه) متشکل است که پیوندهای عقیدتی و سیاسی و قومی دارند. سابقه پیدایش این طوایف با افسانه آغاز می‌شود، سپس با عبور از دوره حماسی به دوران تاریخی می‌رسد.

بر اساس افسانه، یکی از رؤسای طایفه بهداروند بختیاری، که در روایات سنتی و برخی از نوشته‌ها بایوچمان نامیده شده، بر سر ریاست، با رقیبان خود دچار اختلاف می‌شود. او، در فصل زمستانی که عشایر به قشلاق رفته بودند، به حالت قهر، قبیله خود را ترک می‌کند و به لیراو (نام تنگه‌ای مسکونی در بخش دیشموک از توابع شهرستان گهگیلویه) می‌رود. زمانی امیر منطقه از طایفه کمایی‌ها بود و در دیشموک، در حوالی قلعه رئیسی از شهرستان گهگیلویه، مقر داشت. در آن زمان، اهالی در زمستان از تنگ لیراو کوچ می‌کردند، ابزار کار و خیش و بذر و بهون (سیاه چادر) خود را در اشکفت (غار) لیراو جا می‌گذاشتند. در فصل بهار، به هنگام کوچ به ییلاق، در اشکفت، غولی دیدند سیاه سوخته، موی سرش دراز و ژولیده و چرکین که پلاسی زبر و ژنده به تن دارد. دچار هراس شدند و پاپس گذاشتند. غول بانگ برآورد:

من انسانم، آدمم، نامم بایوچمان است، از اصفهان آمده‌ام؛ برفگیر شدم و به اینجا پناه آوردم. چند ماه است در این اشکفت تنها به سر می‌برم، غذایم گوشت شکار و غله‌ای است که در اشکفت نهاده شده است و پوشاکم جل و پلاس.

او را نزد امیر محمد کمایی بردند. امیر دریافت که او مردی است هوشیار و باسواد. پس امور ایل را رفته رفته به او سپرد و خواهر لنگ خود را به همسری وی درآورد. پسری از آن دو پا گرفت که او را لیراو نام نهادند. لیراو دختر دایی خود را به زنی گرفت و چهار پسر از این پیوند زاده شدند (← غفاری، ص ۱۲۱-۱۲۲). در ایل بهمنی، ازدواج با دختر دایی همچنان، به عنوان پیوندی مقدس، مرسوم مانده است. پسران را طیب، یوسف، بهمن، و خذر نام نهادند. آتش دودمان امیر کمایی رفته رفته رو به خاموشی می‌نهد. لیراو جانشین امیر می‌گردد و آن خطه را به چهار بخش تقسیم می‌کند و هر بخش را به یکی از پسران خود وا می‌گذارد: دیشموک و بهمنی را به بهمن، طیبی را به طیب، کردستان (حومه فعلی بهبهان) را به یوسف، و تشان را به خذر. (← خلیفه‌زاده، ص ۱۴۳-۱۴۵)

روایات دیگری، با مختصر اختلاف، در این باب وجود دارد که می‌توان آنها را از همین افسانه منشعب شمرد. در روایتی بایوْخْمان از ایل بهاروند معرفی شده است. امیر، دختر خود را به زنی، لیراو می‌دهد (ازدواج دختردایی و پسرعمه) و، از این ازدواج، پسری متولّد می‌شود که او را عالی نام می‌نهند. از عالی چهار پسر به نام‌های بهمن، طیب، یوسف، خِذِر به یادگار می‌ماند. (← افشار نادری، ص ۴۲)

در روایتی، مرد غریبه بهمن نام دارد و فرزندانش محمّد میسا، نری میسا و ... هستند. گروهی دلیل جنگاوری خود را این می‌دانستند که نیای بزرگشان تفنگش را به جدّ آنان داده یا گروهی دیگر دلیل مهمان دوست بودن خود را به ارث بردن قالیچه از نیای خود می‌پنداشتند.

این اختلافات را از وجود کوه‌های سر به فلک کشیده سیاه‌کوه و سفیدکوه می‌توان ناشی دانست که بخش دیشموک را از شهرستان بَهمئی جدا کرده‌اند یا در مواردی همچون طوایف بَهمئی ساکن در شهرستان‌های رامهرمز و باغملک ناشی از بُعد مسافت.

ساختار ایل بَهمئی

سلسله مراتب ساختار ایل بَهمئی به شرح زیر است:

ایل، متشکّل از طوایف، رئیس آن ایل بیگی یا خان؛

طایفه، رئیس آن کدخدا. طوایف مقتدر دارای جمعیت بالا خود دارای خوانین نیمه مستقل بودند که، در سطح طایفه خود، خان شمرده می‌شدند امّا، در نهایت، تابع خان مرکزی (ایل بیگی) بودند.

تیره، بزرگ آن بیگ یا کدخدا، که اعضای آن معمولاً در کنار هم با پیوستگی بیشتری نسبت به طایفه زندگی می‌کنند.

مال، فرزندان یک نفر، هریک از آنان دارای خانواری چند فرزندی که جمعیتش از جمعیت تیره کمتر است.

تَش وَرْگُن، کوچک‌ترین واحد خانواری که توان مستقل زندگی کردن و کسب درآمد داشته است.

ایل بهمنی در دوران معاصر

از جمله اقدامات رضاشاه کشف حجاب و اسکان عشایر بود که عشایر بهمنی نسبت به آن هر دو سخت حساس بودند. بیت معروفی درباره کشف حجاب به زبان محلی ایل بهمنی سروده شد که این حساسیت در آن انعکاس یافته است:

آسمون تو دوز بُو زمین کپت وا گُن وَم ایگُن پَلت بُو شلوار و پات گُن
«آسمان، تو ترک بردار، زمین دهانت را باز کن به من می‌گویند موهایت را کوتاه کن و شلوار کوتاه پایت کن».

طغیان شیخ خزعل فرصتی برای حسین خان بهمنی پیش آورد تا، به همراه وی و امیر مجاهد بختیاری، اتحادی به ضد رضاخان تشکیل دهد (← غفاری، ص ۱۲۵-۱۲۶). تشویق امیر مجاهد، که قصد داشت رقیب خود فتحعلی خان سردار معظم بختیاری را از حکومت بهبهان و گهگیلویه براند، در این میان بی‌تأثیر نبود. متحدان، در دو جبهه، با رضاخان به جنگ برخاستند. رضاخان از طریق اصفهان عازم شیراز و از آنجا عازم خوزستان شد. بهمنی‌ها، در جبهه تشان، کیکاووس و دودانگه را مرکز و سنگر خود اختیار و از آنجا (در سال ۱۳۰۳ ش) حمله به بهبهان و حومه را آغاز کرده بودند (← مجیدی، ص ۴۱۵). سرتیپ زاهدی نیز، همراه رضاخان، نیروها را فرماندهی می‌کرد (← اقبال آشتیانی، عاقلی، ص ۷۵۸). در جبهه زیدون نیز، بختیاری‌ها و اعراب به مقابله با نیروهای دولتی برخاستند. سردار معظم از بختیاری‌های وابسته به خود کمک خواست که، به همراه نیروهای دولتی، بهمنی‌ها را شکست دادند و قلعه لیگک را ویران کردند. از آن زمان، حسین خان قلعه ناظر (قلعه نادر) را، که دژی نظامی بود، پایگاه خود ساخت. وی، سرانجام، با نیرنگ و حيله فرماندار نظامی بهبهان و گهگیلویه، به دست نایب شمس‌الله خان، که ابتدا طرح دوستی با وی ریخته بود، در قلعه ممبی محاصره و کشته شد (اردیبهشت ۱۳۱۰). در قیام ایل بویراحمد طی سال‌های ۱۳۰۷-۱۳۰۹ ش، ایل بهمنی قصد همکاری با بویر احمد داشت که حکومت پهلوی، با استقرار حدود سه هزار نیرو در مناطق بهمنی و دستگیری برخی از سران آن، مانع آن شد.

سوابق سیاسی شهرستان بهمنی

تاریخ بهمنی با تاریخ گهگیلویه گره خورده است. از این رو، از جنبه‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، مشترکات فراوانی بین ایلات گهگیلویه و ایل بهمنی وجود دارد. به لحاظ سیاسی، گهگیلویه در روزگار باستان (۲۷۰۰ تا ۱۲۱۰ ق م) جزء ایالت انزان، بزرگ‌ترین ایالت حکومت ایلام، بود (آذر پیوند، ص ۲۲). منطقه انزان حدوداً شامل گهگیلویه، سپیدان، ممسنی، بهبهان، مسجد سلیمان، ایذه و قسمتی از بختیاری بود.

در دوره هخامنشیان (۵۵۰-۳۳۰ ق م)، گهگیلویه (جزء ایالت انزان یا انشان که کورش از آن به پا خاسته بود) از مناطق مهم قلمرو آن سلسله شمرده می‌شد. این منطقه کوهستانی و حومه آن (زیز) سردسیر و دارای آب‌های روان بسیار و، به گزارش ابن بلخی، دیه‌های نیکو بود که در روزگار فترت و استیلای ملحدان خراب گشت و زیڑ جامع و منبر داشت و نواحی آن به سمیرم نزدیک و نخجیرگاه است. (ابن بلخی، ص ۲۰۲)

در تنگ کُپ، واقع در دهستان مُمبی شهرستان بهمنی، جاهایی به نام آهنگری وجود دارد که، در عصر هخامنشی، ظاهراً، از آن، آهن به دست آمده است.

در حمله اسکندر مقدونی به ایران، لُرهای گهگیلویه در سپاه سردار دلیر ایرانی آریوبرزن بودند که شجاعانه در برابر لشکریان یونانی مقاومت کرد. محل مقاومت، تنگ تکاب، به بهمنی نزدیک است که اهالی آن می‌بایست در این نبرد حساس شرکت داشته باشند.

به گفته مورخان، آثار باستانی تنگ سروک در شهرستان بهمنی به عصر اشکانیان و حکومت الیمائی وابسته به آن سلسله تعلق دارد (جعفری دهقی، ص ۱۷۶-۱۷۷). برخی از مورخان صحرای هرمزدگان را، که اردشیر بابکان در آن اردوان پنجم اشکانی را شکست داد، واقع در نزدیکی بهبهان تشخیص داده‌اند. در حمله اردشیر به این مناطق، حکومت الیمائی، که در حمایت هخامنشیان و اشکانیان بود، سقوط کرد. در عصر ساسانی، گهگیلویه یکی از پنج ایالت پارس بود و به نام قباد خوره معروف بود. در زمان حمله اعراب مسلمان نیز، برای گهگیلویه حاکمانی تعیین می‌شد.

در عصر صفویه، گهگیلویه، از نظر موقعیت سوق الجیشی و منابع انسانی ایالت مهمی شمرده می‌شد. در سال ۱۱۳۷، مردی به نام صفی میرزا خود را طهماسب دوم صفوی

خواند و، به همراه محمد خان بلوچ، با نادر شاه افشار وارد جنگ شد. خاستگاه این شورش گهگیلویه بود که به جنگ‌های شدیدی در این منطقه منجر گشت. کریم‌خان زند، برای تسلط بر گهگیلویه، در سال ۱۱۷۸، به این منطقه لشکر کشید و، پس از شکست لیرای‌ها، منطقه بهمنی را از پرداخت مالیات معاف کرد. در زمان قاجاریه این ایالت تابع فارس شد. گهگیلویه، در سال ۱۳۲۲ ش، از فارس مجزا شد و به خوزستان پیوست و، در سال ۱۳۴۳ ش، از خوزستان جدا و به فرمانداری کل، سپس در سال ۱۳۵۲ ش، به استانداری مبدل گشت و یاسوج مرکز استان شد.

آداب و رسوم قبیله‌ای بهمنی از گذشته تا امروز

رسوم مربوط به عروسی

عروسی از آغاز تا پایان - ازدواج در میان قبایل بهمنی، علاوه بر پیروی از دستورات دین مبین اسلام و سنت نبوی، پیوند قبیله‌ای نیز شمرده می‌شود. در گذشته، معمولاً پدر و مادر همسر فرزندان‌شان را انتخاب می‌کردند و پسر در قبول آن سخت‌گیر نبود. چند تن از خانواده داماد به خواستگاری می‌رفتند و، پس از آنکه جواب مثبت می‌گرفتند، مقدمات مراسم رسمی (کدخدایی) را فراهم می‌کردند. در این وصلت، نظر بزرگان خانواده ملاک بود و نظر دختر و پسر اهمیت چندانی نداشت. در مراسم کدخدایی، غالباً ریش سفیدان هر دو خانواده جمع می‌شدند و، پس از صرف ناهار یا شام، در تعیین شیربها و مهریه جنجال لفظی شدیدی در می‌گرفت. ابتدا وابستگان عروس مبلغی نقدی و لوازمی جنسی را پیشنهاد می‌کردند و، پس از آن، بزرگان طایفه داماد به چانه زدن می‌پرداختند. گاه، در همین مراسم، بر سر مهریه درگیری رخ می‌داد. پس از تعیین مهریه، ملا یا روحانی محلی خطبه عقد را جاری می‌کرد و، با آن، مراسم کدخدایی پایان می‌یافت و، بنا به عرف، شب را داماد در خانه عروس می‌ماند. در بیشتر موارد، عروس و داماد، از روز خواستگاری تا روز عروسی، در عین حال که هوای همدیگر را داشتند، در حالت قهر بودند و مدام عروس از داماد گریزان بود. پس از مراسم کدخدایی، خانواده‌های عروس و داماد همپشت و در بیشتر دسته‌بندی‌ها و تشکل‌های قبیله‌ای همدل و همقدم می‌شدند.

از کدخدایی تا مراسم عروسی، داماد با خانواده عروس در تماس بود و هرازچندی به آن سر می‌زد. به هنگام ناهار یا شام و حتی پیش از آن و پس از آن، مادر عروس، که برای داماد به اصطلاح خسی خوانده می‌شد، وظیفه داشت بهترین قسمت خوراک را، که به آن خسی تپنک می‌گفتند، به داماد اختصاص دهد. داماد نیز مکلف بود در کارهای خانه عروس - کشت غلات، کوچ قبیله، ساختن خانه و نظایر آنها - همکاری کند و داماد می‌کوشید تا، در این همکاری، خودی نشان دهد.

پس از ایامی چند، مراسم عروسی برگزار می‌شد. در این مراسم - که گاه یک هفته پیش از عروسی و چند روز پس از آن، شادی و ساز و دهل در کار بود - مردم روستا و اقوام دعوت می‌شدند و، پس از صرف ناهار یا شام، عروس را به خانه داماد می‌بردند. این مراسم را در اصطلاح محلی داوتی (دعوتی) می‌گفتند. در پایان مراسم، عروس را بر مادیان می‌نشاندند و، با جهیزیه هلله کنان، به خانه داماد می‌بردند. شله دسون (گلیم)، تاوه و توك برای پخت نان از لوازم جهیزیه بود. خانواده داماد، برای او، حيله (حجله) می‌بستند که معمولاً تا چند روز برپا بود. تزئین آن نیز صور خاصی داشت. در این مراسم، کارهای دیگری نیز انجام می‌گرفت از جمله بستن قند به کمر عروس برای سفید و شیرین بودن بخت او؛ قربانی کردن گوسفندی به پای عروس هنگامی که به خانه داماد می‌رسید؛ دادن قبای دایی دختر از طرف داماد - که به آن «قبای هالو» می‌گویند - به دلیل جایگاه دایی در خانواده‌های قبیله‌ای بهمنی و نقش او در مراسم بله برون؛ گذاشتن تخم مرغ و دانه‌های جو زیر پای عروس و داماد برای رفع چشم زخم؛ آمدن دختران نوجوان و جوان نزد عروس تا عروس بر سر آنان دست بکشد و بخت آنها باز شود؛ هدیه جنسی سرپاگرونی پدر داماد (گاو یا حیوانی دیگر) به عروس تا در خانه داماد بنشیند؛ رفتن خانواده عروس، بیشتر زن‌ها، به همراه چند تن از زنان خویشاوند، سه روز پس از عروسی، به دیدار عروس همراه با هدایا (خانواده داماد نیز وظیفه دارد هدایایی به آنان بدهد)؛ سرکشی عروس، ایامی چند پس از عروسی، به خانواده خود و چند روز ماندن نزد آنان و برگشتن او به خانه داماد به دعوت چند تن از خانواده داماد و آغاز رسمی زندگی مشترک عروس و داماد.

رسم خین بس (خون بس) - هرگاه فردی از قبیله‌ای فردی از قبیله‌ای دیگر را می‌کشت، با

وساطت کدخدایان، یکی از دختران یا خواهران قاتل به یکی از بستگان مقتول به زنی داده می‌شد تا درگیری و جنگ ختم شود. این ازدواج، هر چند برای عروس خون‌بس بسیار سختی بود و او غالباً حکم اسیر و برده داشت، ضامن صلح و پرهیز از کشت و کشتار قبیله می‌شد.

رسم گا و گا- در این رسم، دختر و پسری از یک خانواده با پسر و دختری از خانواده دیگر ازدواج می‌کرد که یک نوع معامله بود و، هر چند ممکن بود بدون رضایت طرفین صورت گیرد، مخارج ازدواج را کاهش می‌داد.

چوب بازی- این بازی به هنگام عروسی نمایش داده می‌شد و، در آن، دو ردیف از حریفان، از مردان طایفه عروس و داماد، شرکت داشتند: یکی مهاجم که چوب ضربه زننده را در دست داشت؛ دیگری مدافع که از چوب بلندتری (چوب ور) برای دفع حمله استفاده می‌کرد. به نوبت، دو تن از دو گروه به جنگ هم می‌رفتند و، پس از رقص و پایکوبی به آهنگ ساز و دُهل، حمله و دفاع را آغاز می‌کردند. حمله و ضربات غالباً صوری و ساختگی بود و فقط گاهی منجر به ایجاد ضرب و جرح می‌شد.

مراسم مربوط به مردگان

در ایلات بَهمئی، هیچ حادثه‌ای دردناک‌تر از مرگ عزیزان نیست. در سوگ آنان، از همه روستاها و همسایگان ناله و فریاد برمی‌خیزد و هر کس عزیز خود را، بر حسب رابطه‌ای که با وی دارد، به نام ندا می‌دهد و ناله می‌زند. میت را، در این فضا، پس از اجرای مراسم لازم به خاک می‌سپارند. سپس مراسم سیّم، هفته، چهلم، و سال را برگزار می‌کنند. آداب دیگری نیز پس از مرگ عزیزان مرسوم است از جمله اهمّ آنها به شرح زیر است:

پل بُران- دختران و زنان وابسته و نزدیک به مرده، در غم از دست دادن عزیزشان، شیون‌زنان، گیسوان بلند خود را، می‌بریدند.

تیر در کردن- مردان قبیله، برای خبر دادن به دیگر روستاها، تیر در می‌کردند که دفعات آن با مقام و منزلت مرده تناسب داشت. شاید، در این کار، دور کردن ارواح خبیث از مردگان نیز در نظر بود.

کمک مالی به خانواده عزادار- از سنت‌های نیکو و پسندیده عشایری این بود که

هر خانواده، در جهت کمک مادی به خانواده عزادار، بر حسب توانی که داشت، بز، گوسفند، نان، برنج، آرد، و مواد مصرفی دیگر یا، در این زمان، وجه نقد برای صاحب عزا می آورد.

ساز و دهل چپی- آهنگ غمناکی با آلات موسیقی نواخته می شد و بیشتر با صدای خواننده ای همراه بود و موجب هماهنگی در عزاداری می شد. سرود غم انگیز (سرو) خواندن- در این سرود، که عموماً بدیهه سرایی بود، از شهادت ها و خوبی ها حتی میزان دارائی مرده یاد می شد و عزاداران با آن دم می گرفتند. سرو را زنان نوحه خوان می خواندند اما اکنون مردان این نقش را بر عهده می گیرند. تراشیدن موی سر و صورت- در این رسم، یکی از اقوام مرده، چند روز پس از وفات او، محاسن بزرگ خانواده او را کوتاه می کند. رسم لباس سیاه در آوردن- خویشاوندان نزدیک مرده لباس های نو برای خانواده او می آورند و پیراهن سیاه را از تن آنان بیرون می کنند.

تفریحات و سرگرمی های ایل بهمنی

در گذشته، اوقات فراغت- در وقت بیکاری و هم در حین کار- بسیار بود. در این اوقات، خوانین اردویی به هزینه یکی از ثروتمندان برپا می کردند که، در آن، برنامه های تفریحی اجرا می شد. بیشتر ترانه ها و اشعار زبانزد مردم برای چنین جشن هایی و غالباً ستایش کسی بود که می توانست، با قهرمان شدن، برای طایفه خود کسب آبرو کند. مهم ترین انواع این برنامه های تفریحی به شرح زیرند:

چوب کلی (چوکلی)- یکی از هیجان انگیزترین بازی ها با یک چوب کوچک و یک چوب بزرگ شبیه آلك دولک بود.

گُشتی- که معمولاً با شرکت زورمندان طوایف و در مقابل کدخدا یا خان برگزار می شد و برندگان جایزه می گرفتند.

کِل پَرک (کِل کِل بُرد)- در این بازی، چند آماج گذاشته می شد که از دور آنها را نشانه می گرفتند و سنگ به سوی نشانه پرتاب می کردند.

دوز- بازی دو نفره است. خانه های جدولی مکعب شکلی روی کاغذ کشیده می شود. هر بازیکن دوازده مهره دارد و، هرگاه بتواند سه مهره از مهره های خود را در یک راستا

قرار دهد و اصطلاحاً دوز تشکیل دهد، یکی از مهره‌های حریف را بیرون می‌راند. بازی وقتی به پایان می‌رسد که دست یکی از حریفان از مهره خالی گردد و بازنده شود. **هپرو** - بازی گروهی زیبایی که معمولاً چهار نفر به بالا در آن شرکت دارند. تکه مقوایی شماره‌دار به بازیکنان داده می‌شود و هرگاه، در جریان رد و بدل شدن برگه‌ها، همه برگه‌های حامل یک شماره (مثلاً چهار) در دست یک بازیکن جمع شود، او اعلام هپرو می‌کند، و با این اعلام، هر بازیکن سعی می‌کند نشانه‌ای (مثلاً سنگ) را که به ازای هر دو نفر یک نشانه در وسط گذاشته شده است - به دست آورد و یکی از برندگان مسابقه باشد.

بازی کوس - یکی از مهیج‌ترین و پرتطرفدارترین بازی‌ها. این بازی، با دو تکه چوب کوچک با شماره نشانه‌گذاری شده و یک صفحه دارای چهار ردیف دوازده خانه‌ای، دو نفره یا چهارنفره برگزار می‌شود. هریک از حریفان دوازده سنگ‌ریزه و یا تکه چوب یا هر چیز دیگری در ردیف اول سمت خود می‌گذارد سپس چوب‌ها را به هم می‌زند و به همان اندازه که چوب‌ها نشان می‌دهند، حق حرکت دارد و می‌تواند مهره‌های حریف را هر جا شمارش تمام شد بزند. هر حریفی که همه مهره‌های خود را از دست بدهد بازنده می‌شود.

هسته بگل - بازی مخصوص دختران با پنج سنگ کوچک که چند مرحله، به ترتیب یکی از دیگری سخت‌تر دارد و بازیکن، در هر نوبت، تا هر مرحله که از عهده برآمد، بازی خود را ادامه می‌دهد و در مرحله‌ای که از عهده برنیامد نوبت به بازیکن دیگر می‌رسد. در مرحله اول، سنگ‌ها را با پرتاب یک سنگ به بالا از روی زمین بر می‌دارد و، در مراحل دیگر، بازی رفته رفته پیچیده‌تر می‌شود. برنده بازیکنی است که به مرحله پایانی یا به مرحله‌ای بالاتر از دیگر حریفان برسد.

چوگان‌بازی و نشانه‌گیری با تفنگ نیز در برنامه تفریحی وارد می‌شود.

رسوم و اعتقادات دیگر

چله‌های زمستان - سردترین و سخت‌ترین ایام برای اهالی شهرستان بهمنی زمستان بود مرکب از دو چله کوچک و بزرگ: چله بزرگ از اول دی تا دهم بهمن و چله کوچک از دهم تا آخر بهمن. افسانه مربوط به آن در ایل بهمنی به شرح زیر است:

احمد و محمد، در اواخر چله کوچک، به کوه می‌روند و زیر برف سنگین ناپدید می‌شوند. مادرشان، نومید از یافتن آنان، از آغاز اسفند، دنیا را آتش می‌زند و زمین گرم می‌شود. زبان حال اوست:

احمدیلم، محمدیلم، دل و کی گنم خَش وِرگِرم بُنجَمتی و عالم زُتم تَش
«احمد پهلوانم، محمد پهلوانم، دل به که خوش کنم، بُنجَمتی (بوته‌های خار، شاخه‌های خشک درخت بن) بردارم، و عالم را آتش بزنم».

دامداران با توجه به همین افسانه و بر اساس تقویم تجربی کهن سالان، آماده بردن گله‌های خود به سردسیر می‌شدند.

آمدن مادر عید- شب تحویل سال، مادر عید به مردم سر می‌زند و برای آنان، در هر حالی که باشند، دعا می‌کند و، اگر پاکیزه باشند، با دعای او تا پایان سال پاکیزه می‌مانند. هارهار هارونکی- در دَیم‌کاری، باران بهنگام مایده آسمانی است و، هرگاه آسمان بر زمین بخیل می‌شد، گروهی از کشاورزان، دسته‌جمعی، در نیمه‌های شب، راه می‌افتادند و، به آهنگ، از خداوند طلب باران می‌کردند. این گروه، بر در خانه‌ها، آرد یا مواد مصرفی دیگر طلب می‌کردند. صاحب خانه، با پاشیدن آب به روی آنها و امیدوار کردنشان به نزول باران، مقداری آرد یا وجه نقد به آنان می‌داد. در پایان این مراسم، اعضای گروه مقداری از آرد را خمیر می‌کردند که به تساوی به صورت چانه تقسیم می‌شد. در یکی از چانه‌ها سنگ‌ریزه‌ای می‌نهادند و آن نصیب هر کسی می‌شد، او را کنار رودخانه یا درّه می‌بردند که به درون آنها پرت کنند. یکی از ریش سفیدان ضامن می‌شد و او را از چنگ آنان نجات می‌داد با این شرط که اگر فلان روز باران نبارد وی را به گروه تحویل دهد. وی دست به دعا برمی‌داشت و از خداوند درخواست باران می‌کرد و گروه آمین می‌گفت و دو دسته می‌شد. دسته اول می‌خواند: هارهاره‌ارونکی دسته دوم ادامه می‌داد: خدا بزن بارونکی، مَشکولُکم [مشک کوچکی که به کول من است] خشک و سیاه، خدا بزن تَرش‌ک... بارها می‌شد که، یک دو روز پس از آن، باران نازل می‌شد.

ناف‌بران- در خانواده خویشاوند، دختر و پسر معمولاً (دخترعمو و پسرعمو) را، در خردسالی، با پیمان اولیای آنان، نامزد می‌کردند که، پس از رسیدن به سن بلوغ، ازدواج کنند و مراسم ناف‌بران به همین مناسبت برگزار می‌شد.

کَیْل کردن- از اعضای ایل، کسی را که به برکت دست شهرت داشت برای کَیْل کردنِ خرمن انتخاب می‌کردند. گاه، تا صدا و آواز روباه یا جانور دیگری در کشتزار شنیده نمی‌شد، محصول را خرمن نمی‌کردند و پیش می‌آمد که محصول درو شده تا چند روز روی زمین می‌ماند.

ادعیه و اوراد- عشایر به تأثیر دعای مَلاها اعتقاد داشتند. اگر حیوانی گم می‌شد، کاردی نزد مَلا می‌بردند و او اورادی بر آن می‌خواند که پنداشته می‌شد آن را می‌بندد و حیوان گم شده محفوظ می‌ماند. در بین عشایر بهمنی، سادات حرمت فراوان داشتند و نَفَس بعضی از آنان شفابخش شمرده می‌شد و هر خانواده‌ای وظیفه داشت نذر جدّ آنان را نثارشان کند.

افسانه ماه- در این افسانه، ماه و خورشید برادر و خواهرند. مادر آن دو در حالِ پختِ نان بود که ماهِ فضول از دست او سیلی خورد و جای دست مادر، چون آغشته به آرد بود، بر صورت ماه ماند.

افسانه خسوف و کسوف- در این افسانه، خورشید و ماه اسیر هیولا می‌شوند که مردم، با قربانی کردن و صلوات و تیر تفنگ در کردن، آزادشان می‌سازند.

اعتقاد به شفاعت امامزاده‌ها- امامزاده‌ها در ایل بهمنی بسیار عزیزند. اعضای ایل معتقدند که هر وقت بیماری لاعلاجی به روستا عارض شود، امامزاده‌ها، با تیر اندازی، آن را از اهل روستا دور می‌رانند. سوگند به امامزاده بس پرارزش و پراعتبار شمرده می‌شد.

اعتقاد به روزهای سعد و نحس- بنا به سنت، ایام سعد و نحس وجود داشت و تشخیص آن بر عهده مَلا بود.

دو افسانه معروف مردم بهمنی

افسانه دریاچه بَرَم‌آلوان

در فرهنگ اقوام، افسانه‌هایی برای پیدایش عوارض طبیعی (کوه، درّه، تنگه، دریاچه...) وجود دارد. درباره پیدایش تالابی (دریاچه‌ای) به نام بَرَم‌آلوان در شهرستان بهمنی افسانه‌ای زبانزد است که ذیلاً نقل می‌شود:

به روزگاران دیرین بین دو کوه حاتم و کوه سفید، قومی می‌زیست که بت‌پرست نبود اما آداب و احکام اصول خداپرستی را رعایت نمی‌کرد. ظلم و ستم، تهمت، دروغ، غیبت، و ناسپاسی در قبال نعمت‌های الهی در میان آنها شایع بود. در دیار پر نعمت این قوم مهمان‌نوازی منسوخ شده بود.

از قضا، یکی از اولیا، در گذر از آن دیار، مردم را به رعایت سُنن الهی و پرهیز از صفات و اعمال شیطانی فرا می‌خواند.

ثروتمندان و ارباب قدرت، که مواعظ و تعالیم او را به زیان جایگاه اجتماعی خود می‌بینند، برای خوار و بی‌اعتبار ساختن او، حيله‌ای می‌اندیشند: به افتخار او، مجلسی ترتیب می‌دهند و گوشت پخته سگی را به روی خوراک می‌گذارند و او را به خوردن آن دعوت می‌کنند. اما او، به فراست، ترفند آنان را درمی‌یابد و فرصت را برای اظهار کرامت و دعوت مردم به حق مغتنم می‌شمارد؛ به بانگ بلند، «چخ» می‌کند و گوشت پخته سگ تکانی می‌خورد و به حرکت درمی‌آید و دور می‌شود و نیرنگ حریفان خنثی می‌گردد.

درویش از حاضران می‌خواهد که دست از کارهای زشت خود بردارند. اما با ریشخند آنان روبرو می‌شود و، سرانجام، آنان را نفرین می‌کند و بیرون می‌رود.

مرد جایی برای بیتوته پیدا نمی‌کند تا به خانه پیرزنی دور از شهر می‌رسد. پیرزن او را پذیرا می‌شود اما می‌گوید که، جز مقداری دانه برنج برای خوراک جوجه بازیچه نوه‌اش، چیزی در بساط ندارد. شیخ از او می‌خواهد تا آن را عرضه کند و، با دمیدن، به آن برکت می‌بخشد تا حدی که همه سیر می‌خورند و مقداری برای همسایه‌ها می‌ماند که، با کوردلی، از صرف آن خودداری می‌کنند و آن را دور می‌ریزند.

هنگام صبح، مرد پرهیزگار از پیرزن می‌خواهد که بدون نگاه کردن به پشت سرش آنجا را ترک کند و یادآور می‌شود که، اگر به پشت سرش نگاه کند، دچار عذاب الهی می‌شود و خود نیز همراه با مریدان آنجا را ترک می‌کند.

با دور شدن او از آن دیار، چشمه‌ها به جوشش درمی‌آیند و مردم کوردل، که شیخ را شوم شمردند، این واقعه را خوش‌یمن و نتیجه خروج او تلقی کردند. اما جوشش چشمه‌ها به اندازه‌ای شد که شهر را در کام خود فروبرد و بدکاران را به جزای اعمالشان رساند.

اما، پیرزن، پس از مدتی، سفارش شیخ را از یاد می‌برد و رو برمی‌گرداند که ببیند شهر در چه حال است. پس به صورت درختچه بن در می‌آید که نهال خُردی که همان نوه‌اش باشد بر پشتش می‌روید.

این بود سابقه افسانه‌ای دریاچه بزم‌الوان و درختچه‌ای که در کنار آن وجود داشت و،

چون به آن ضربه‌ای زده می‌شد، مایعی سرخ رنگ از آن جاری می‌شد که آن را خونِ پیرزن می‌دانستند.

افسانه شتوک

شیطان نوزادِ علیل و فلج و بیمار خود را با نوزادِ زنی در گهواره عوض کرد. نوزادِ شیطان، که پنهان با پدر خود در ارتباط بود، چندین سال در خانواده آن زن به سر می‌برد که خدمت و نوازشش می‌کردند. او پُرخور و پردرد سر بود. تا آنکه، به هنگام کوچ، مرد دانایی هشدار داد که او بیچه شیطان است؛ اگر بخواهید مطمئن شوید، او را تنها بگذارید و از دور نظاره‌گر باشید. والدین کودک به گفته مرد دانا عمل کردند. پس از چند ساعت گریه و بی‌تابی بیچه، پدرش ظاهر شد و او را با خود برداشت و برد، در حالی که می‌گفت: «تش بگرِ حوئی گزیر» («آتش بگیرد خانه سخن چین»).

رسم «کیش زنون» (کشیک دادن) با این افسانه تناظر دارد که زنگوله و چاقو و انواع مهره‌ها و جززها بالای سر نوزاد می‌آویزند و زنگوله را به صدا درمی‌آورند؛ تا صبح آتش را، که شیطان از آن هراس دارد، روشن نگه می‌دارند و یک هفته، با بازی‌ها و سرگرمی‌های متنوع، شب پاسی دارند و زائو را تنها نمی‌گذارند تا تشخیص صورت نوزاد میسر شود و مادر بتواند بیچه خود را بشناسد.

منابع

- ابن بلخی، فارسنامه، به کوشش علی بهروزی، انتشارات مطبوعات فارس، شیراز ۱۳۴۳.
آذریپوند، الله‌بخش، تحولات سیاسی کشور و جنگ گجستان، چویل، یاسوج ۱۳۸۴.
افشار نادری، نادر، موزوگرافی ایل بهمنی، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۱.
اقبال آشتیانی، عباس و باقر، عاقلی، تاریخ ایران پس از اسلام، نامک، تهران ۱۳۷۸.
بهمن‌بیگی، محمد، بخارای من ایل من، انتشارات آگاه، تهران ۱۳۶۸.
جعفری دهحقی، محمود، بازشناسی منابع و مآخذ تاریخ ایران باستان، سمت، تهران ۱۳۸۲.
خلیفه‌زاده، علیرضا، هفت شهر لیرای و نندردیلم، انتشارات شروع، بوشهر ۱۳۸۲.
سازمان میراث فرهنگی استان کهگیلویه و بویراحمد، آن جاکه بهمنی است، آذین، گچساران ۱۳۸۸.
شهبازی، عبدالله، مقدمه‌ای بر شناخت ایلات و عشایر، نشر نی، تهران ۱۳۶۹.
طیبی، حشمت‌الله، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی ایلات و عشایر، انتشارات دانشگاه، تهران ۱۳۷۱.
غفاری، یعقوب، شناسنامه ایلات و عشایر استان کهگیلویه و بویراحمد، روایت، تهران ۱۳۷۴.
مجیدی، نورمحمد، تاریخ و جغرافیای کهگیلویه و بویراحمد، علمی، تهران ۱۳۷۱.





ارانی و زبان فارسی

جعفر شجاع کیهانی

جامعه ایرانی به ویژه جامعه فرهنگی، در اواخر دهه ۱۲۹۰ و در آستانه ۱۳۰۰ شمسی، به سوی روزگار نو در حال تحول بود. هر چند زمینه‌های این تحول با انقلاب مشروطه آغاز شده بود، عوامل بازدارنده از شدت و حرکت این انقلاب کاست و چه بسا راهی دیگر پیش روی آن نهاد. با سرنگونی حکومت قاجار (۱۳۰۴ ش) و در فاصله برآمدن حاکمیتی جدید و شکل‌گیری سازمان‌های نظارتی، فرصتی دست داد تا ایران، به تأثیر تحولات جهان غرب، حرکتی آغاز کند. این حرکت، در فضای باز سیاسی و اجتماعی، به خصوص تغییرات نهادی نظری در حیطه فرهنگ پدید آورد. دانشجویانی که از اروپا به وطن بازگشته بودند، با مقایسه اوضاع جهان غرب و ایران، به کمبودهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی کشور خود آگاهی یافتند. برای بالا بردن سطح آگاهی مردم انتشار نشریات رونق گرفت. تألیف مقالات در حوزه‌های فرهنگی با گرایش به ناسیونالیسم ایرانی شدت یافت. احساسات آلمان‌دوستی در شعر و ادبیات و موضع‌گیری در مخالفت با سیاست‌های انگلیس و روس از جلوه‌های بارز این دوران است که در جریان جنگ بین‌الملل (۱۹۱۴-۱۹۱۸) آغاز شده بود. از جمله جرایدی که با گرایش به ملی‌گرایی پرشور و شوق در خارج از کشور به چاپ می‌رسید مجله علمی-ادبی ایرانشهر به مدیریت حسین کاظم‌زاده ایرانشهر (۱۲۶۲-۱۳۴۰) بود. این مجله از تیر

۱۳۰۱ تا اسفند ۱۳۰۵ (ژوئن ۱۹۲۲ تا فوریه ۱۹۲۷) جمعاً در چهل و هشت شماره در برلین به چاپ رسید. ایرانشهر، پس از تعطیلی مجله کاوه (۱۳۰۰ ش)، توانست جای خالی آن را پر کند و مأمونی برای درج مقالاتی باشد که به زبان و فرهنگ ایرانی می‌پرداخت و محلی برای تبلیغ آرمان‌های اصلاح‌طلبان بود.^۱ از جمله این مطالب مقاله «زبان فارسی» است که تقی ارانی (۱۲۸۱-۱۴ بهمن ۱۳۱۸) پیش از ۱۳۰۸ شمسی، هنگامی که در برلین دانشجوی بود، نوشت و در مجله ایرانشهر (سال دوم، شماره ۵ و ۶) به چاپ رسید.

مقاله «زبان فارسی»، که در ذیل عنوانِ تدقیقات لسانی مجله ایرانشهر به چاپ رسید، در زمان خود مقاله‌ای بدیع و به لحاظ تحقیقات زبانی نظرگیر بود. این مقاله شامل معرفی کوتاهی است از ریشه زبان فارسی و بررسی برخی واژه‌های بنیادی مشترک در زبان‌های آریایی. نویسنده، در مقایسه زبان فارسی با زبان‌های آریایی و زبان‌های سامی (عربی، عبرانی، یهودی)، به این نتیجه رسیده است که زبان فارسی همه اختصاصات زبان‌های آریایی را داراست و با زبان عربی افتراق دارد. ارانی، در کاربرد واژه‌های بیگانه به ویژه عربی، اظهار نظر کرده به خصوص استفاده از واژه‌های عربی را در زبان فارسی تنها به ضرورت جایز دانسته است. درباره کاربرد اصطلاحات علمی، اصل لاتینی و یونانی آنها را ترجیح داده است با این شرط که با تغییراتی به «کالبد فارسی» درآیند. ارانی، در این مقاله، دست به واژه‌سازی نیز زده و، برای برخی از واژه‌های بیگانه، معادل‌هایی پیشنهاد کرده است. دیدگاه ارانی سپس تعدیل یافت چنان که، به گزارش انور خاومه‌ای (خاطرات سیاسی، نشر گفتار، تهران ۱۳۷۲، ص ۲۵-۲۶)، از ناسیونالیسم افراطی نظر برگرداند و در حوزه زبانی دیگر اعتقادی به فارسی سره نداشت و آن را سیاست حکومت رضا شاه می‌شمرد و به سخره می‌گرفت. وی می‌نویسد: «آن روز ارانی برای من توضیح داد که این عمل [سره‌نویسی] نتیجه شووینیسیم و ناسیونالیسم غلط است نه میهن‌پرستی و ناسیونالیسم واقعی».

(۱) از جمله به مقالاتی می‌توان اشاره کرد که باگرایش به فرهنگ ایران باستان در دو مجله کاوه و ایرانشهر درباره فرهنگ ایران باستان با عناوینی به شرح زیر چاپ و منتشر شد:
در مجله کاوه: «کاوه و درفش کاویانی»، «نوروز جمشیدی»، «قدیم‌ترین شعر فارسی بعد از اسلام»، «مشاهیر شعرای ایران»، «بالشویسم در ایران قدیم (مزدک)»، «زبان فارسی»، «منشأ اصلی و قدیم شاهنامه»؛
در مجله ایرانشهر: «اساس نوروز جمشیدی»، «تاریخ کشف خطوط میخی»، «عناصر ترقی در فطرت ایرانی»، «ملیت و روح ملی ایران»، «تیاتر و موسیقی در ایران»، «گوته و حافظ».

تدقیقات لسانی

زبان فارسی *

زبان فارسی یکی از السنه آریائی است که قوانین گرامری و ریشه لغات ساده اولیه آن به سایر زبان‌های آریائی شباهت کامل دارد. برای مثال در شباهت قوانین گرامری، صیغه جمع افعال را ملاحظه می‌نمائیم. در تمام زبان‌های آریائی، صیغه جمع هر فعل به دو نفر و بیشتر دلالت می‌کند. مثلاً «آمدند» را می‌توان به آمدن دو نفر یا بیشتر اطلاق نمود؛ ولی در زبان‌های دیگر مانند زبان‌های سامی، این حالت وجود ندارد بلکه، برای نسبت فعلی به دو نفر، صیغه مخصوص و، به بالاتر از آن، صیغه دیگری موجود است. مثلاً، در زبان عربی که جزء السنه سامی است، در فعل آمدن، برای دو نفر «جاء» و، به بالاتر از آن، «جاءوا» استعمال می‌کنند و، در نتیجه این قبیل اختلافات (در تثنيه و جمع، در مذکر و مؤنث)، افعال آریائی با شش صیغه سامی با ده الی چهارده صیغه صرف می‌شود و، چنان‌که می‌دانیم، افعال زبان فارسی شش صیغه بیشتر ندارند. نظیر این ملاحظات را در تمام قواعد گرامری می‌توان به جای آورد. برای مثال، در شباهت لغات، کلمات خدا و پدر و مادر و غیره را، که کلمات ساده و طبیعی هستند، انتخاب می‌نمائیم. در کلمه مادر مثلاً، برای اینکه اولین بار طفل احتیاج خود را به مادر اظهار نموده درخواست شیر و غذا نماید، همان حرکتی را که لب‌های او در موقع مکیدن پستان می‌نمودند او در موقع اظهار احتیاج به لب‌های خود می‌دهد. بدین ترتیب، از فشار لب‌ها به یکدیگر و عقب کشیدن عضلات محرکه لب، حرف میم تولید می‌شود. این حرف در لغت مادر بسیاری از السنه موجود است ولی در زبان‌های آریائی اختصاصاتی موجود است که به لغت مادر شکل مخصوصی می‌دهد. مثلاً اطفال آریائی نژاد ابتدا لب‌ها را به هم می‌چسبانیده بعد باز می‌نمایند؛ بدین ترتیب، از این حرکت لب‌ها، هجای (سیلاب) ما درست می‌شود. ولی، مثلاً در السنه سامی مانند عبرانی و یهودی و عربی، ابتدا دهان باز شده بعد لب‌ها به هم فشار داده می‌شوند؛ بدین ترتیب، در السنه نوع اول کلمه مادر به میم شروع می‌شود (مادر، موتر، ماذر و غیره) در صورتی که، در السنه نوع دوم، میم در آخر کلمه واقع می‌شود (ام، ایم، ام و غیره) و این تغییرات نتیجه تأثیرات خارجی از قبیل اختصاصات محیطی و نژادی و غیره است و، چنان‌که ملاحظه می‌شود، اختصاصات لغت مادر را در زبان‌های آریائی زبان فارسی نیز داراست. نظیر این ملاحظات را می‌توان در حرف «پ» و یا حروف مبدل از آن (ب، ف)، که در کلمه پدر موجودند، به جای آورد. برای وجود این حرف

* مستخرجاتی از این مقاله نقل می‌شود.

در کلمۀ پدر، عِلّت مخصوصی در دست نیست؛ ولی، چون در اغلب السنه دیده می‌شود، بلاشک یک عِلّت طبیعی دارد؛ چه کاملاً نظیر کلمۀ مادر بوده از جمله کلمات عمومی از قبیل ماما و مامان برای مادر برای کلمۀ پدر نیز موجود است، مانند پاپا و بابا و غیره؛ و نیز، مانند حالت سابق، در زبان‌های آریائی این حرف در ابتدای کلمه (پدر، پر، فاطر، فاذر و غیره) و، در السنه سامی، در انتهای آن واقع شده (مانند کلمۀ آب در زبان عبری). گمان می‌رود که حروف ب، پ، ف در لغات پدر در نتیجه محبت پدر و بوسیدن او که یک نوع اظهار محبت طبیعی است تولید شده باشد. از ملاحظات فوق نتیجه می‌شود که زبان فارسی نیز تمام اختصاصات زبان‌های آریائی را داراست.

زبانی که بعد از عرب معمول شده با فرس قدیم تفاوت زیاد دارد و به فارسی تازه یا فرس جدید مشهور است. ولی، به جای اینکه احساسات ایرانیان بیخ زبان‌های دیگر را از شکرستان فارسی براندازد و خار لغات بیگانه را از گلستان فرس باستان ریشه کن سازد بدتر تیشه بر ریشه آثار ملی خود زده از مخلوط و غیر مستقل شدن زبان خود جلوگیری نکردند. در این میان، فقط چند نفر که آثار روشن نیاکان در آنها جلوه گر و درخشان بود ظهور نمودند که برای حفظ مقداری از لغات فارسی الحق خدمت بزرگی کردند از جمله خلاق سخن دقیقی و، از همه مهم‌تر، حکیم ابولقاسم فردوسی طوسی بودند. شاعر اخیر یکی از وجودهای فوق‌العاده جهان و از بزرگترین افتخارات ایرانیان است که در حقیقت نمونه روح و احساسات ایرانی باید شمرده شود.

مقدّرات کار زبان فارسی را از قرون وسطی به بعد به جایی کشاند که ادبای ایرانی نه فقط زبان عربی را داخل فارسی کردند بلکه عده‌ای نیز در ادبیات عربی زحمت کشیدند، قصاید و غزلیات و نظم و نثر خود را به زبان عربی گفتند و نوشتند به قسمی که عده‌ای از ادبای مهم عرب اساساً فارسی‌زبان و ایرانی‌نژاد هستند، چنان‌که بدیع الزمان همدانی، که از وجودهای فوق‌العاده بوده و اشعار عربی او امروزه از بهترین منظومات کلاسیک ممالک تازی‌زبان مانند مصر و غیره است، یکی از بهترین نمونه‌ها می‌باشد...

عقیده نگارنده راجع به تکمیل و مستقل ساختن زبان فارسی به شرح ذیل است:

اولاً، درباره لغات معمولی، باید آنچه ممکن است لغات فارسی را جمع‌آوری کرده به کاربرد و آنچه دسترس به لغات فارسی نداریم و از داشتن آنها ناگزیریم لغات عربی را قبول کرده ولی عده آنها را معین و محدود کنیم. به عبارت دیگر، آنها را رسماً فارسی بشناسیم و همان معامله را که با کلمات فارسی می‌کنیم با آنها نیز بنمائیم یعنی، اگر یک کلمه فرد را مثلاً

قبول می‌کنیم، آن را به «واو و نون» و «یا و نون» و جمع مکسر مانند عربی جمع نبندیم بلکه علامت جمع فارسی یعنی «ان» و «ها» را به کار ببریم^۲ و همچنین کلمات بیگانه را، در هر موردی، تابع قوانین گرامری فارسی کنیم و اگر بخواهیم کتاب لغتی برای کلمات فارسی بنویسیم آن کلمات را نیز جزء آن قرار دهیم منتها ممکن است، مانند سایر زبان‌ها، در کتاب لغت، علامتی روی کلماتی که از زبان‌های بیگانه گرفته شده‌اند گذاشته شود.

ثانیاً درباره لغات علمی باید اصطلاحات بین‌المللی را قبول کرد. توضیح آنکه، چون ما مجبور هستیم علوم جدید را از اروپائی‌ها اتخاذ کنیم و اطلاعات معموله در این علوم نه در زبان فارسی و نه در زبان عربی موجودند، ما باید به یکی از سه وسیله متوسل شویم: یا از خود لغت وضع کنیم؛ یا اصطلاحاتی از فارسی و عربی به طور مسامحه (چون عین اصطلاحات در این زبان‌ها وجود ندارند) در مقابل اصطلاحات علمی به کار ببریم؛ و یا بالاخره عین اصطلاحات اروپائی را قبول کنیم. به عقیده من طریقه اخیر بهتر است. چه اولاً لغات علمی اروپائی میان تمام ملل متمدنه قبولیت عامه دارند، بنابراین، برای افاده و استفاده از کتب علمی ملل دیگر اصطلاحات بین‌الملل کمک زیاد می‌کند؛ ثانیاً، اگر ما بخواهیم اصطلاحات وضع کنیم، چنان‌که ذکر شد، به طور مسامحه و دور از مفهوم اصلی خواهد بود؛ چنان‌که کلمه انرژی را بعضی «شهامت» و برخی «اثر» و غیره ترجمه کرده‌اند، در صورتی که مفهوم انرژی با مفهوم این کلمات تفاوت زیاد دارد و، به عقیده من، بهترین ترجمه که برای کلمه انرژی می‌توان یافت همان خود کلمه انرژی است و همچنین است سایر اصطلاحات علمی. ولی نباید در اینجا یک مطلب را ناگفته گذاشت و آن اینکه ملل متمدنه تماماً این اصطلاحات را از دو زبان لاتینی و یونانی گرفته مطابق زبان خود تغییراتی در آن داده‌اند. پس بهتر آن است که ما هم این لغات را از دو زبان فوق‌الذکر بگیریم و گرنه دچار اشکال زیاد خواهیم شد. زیرا عده‌ای که به زبان فرانسه مثلاً آشنا هستند اصطلاحات فرانسه و عده دیگر انگلیسی و جمعی آلمانی و غیره را استعمال خواهند کرد به قسمی که چهار جوان ایرانی ممکن است دور هم جمع شده و هر چهار عالم به یک علم باشند ولی، چون با زبان‌های مختلفه تحصیل کرده‌اند، حرف یکدیگر را نفهمند. همین اشکال در اصطلاحات معمولی نیز موجود است مثلاً ایستگاه راه‌آهن را، در نواحی آذربایجان، به مناسبت همسایگی با روس‌ها، «واگزال» و، در طهران، به واسطه دخالت بلژیکی «گار» می‌گویند و، اگر فردا عده‌ای از محصلینی که در آلمان هستند مراجعت کنند، «بانهورف» خواهند نامید. بنابراین، ما باید به سرچشمه رجوع کنیم و از یک

(۲) نویسنده خود به این قاعده وفادار نبوده و، به دفعات، کلمات عربی را به همان سیاق عربی جمع بسته است، از جمله افتخارات، مقدرات، محصلین.

ملت معینی کسب اصطلاحات نکنیم بلکه همواره باید مرجع ما همان دو زبان لاتینی و یونانی باشد.

شرح فوق را می‌توان چنین خلاصه کرد که ما آنچه لغت داریم به کار انداخته و آنچه نداریم از زبان‌های دیگر (عربی و لاتینی و یونانی) گرفته به کالبد فارسی درآوریم و قوانین زبان خود را به اسلوب سایر زبان‌های آریائی و السنه مغرب زمین ترتیب دهیم تا به داشتن یک زبان مستقل موفق گردیم وگرنه هر کسی که بخواهد فارسی کامل تحصیل کند ابتدا باید مدت‌ها برای آموختن زبان عربی زحمت بکشد بعد فارسی تحصیل کند؛ پس از اتمام این زحمات مشاهده خواهد کرد که به اصطلاحات جدید آشنا نیست؛ پس باید یکی از زبان‌های اروپائی را نیز تحصیل کند. چیزی که از تمام این اشکالات جلوگیری می‌کند این است که برای فارسی یک لغت جامع مطابق شرح فوق تهیه نمود، آن را از زبان‌های دیگر بی‌نیاز کرد. چون عجلتاً آکادمی نداریم، طریقه علمی برای این کار این است که هر کس تا می‌تواند لغات ساده فارسی را مصطلح کرده به کار بردن آنها را اعلان و پیشنهاد کند و از حمله دیگران نپندیشد؛ چه عاقبت آفتاب حقیقت از زیر ابر باطل بیرون آید، تن درست از ناخوش جدا کند. من در اینجا برای نمونه به پیشنهاد چند کلمه ذیل مبادرت می‌ورزم: دانشستان، مدرسه عالی (اونیورسسته)؛ دانشی، محصل در مدرسه عالی؛ دبستان، مدرسه ابتدائی و متوسط؛ دبستانی، محصل دبستان...

خاتمتاً متذکر می‌شود که، درباره زبان فارسی، جوانان ایرانی نباید یک نکته مهم را فراموش کنند و آن اینکه این زبان، علاوه بر پیشامدهای فوق‌الذکر، رواج اولیه خود را نیز از دست داده، وسعت قلمرو آن کوچک‌تر شده است. یعنی پیشامدهای تاریخی در بعضی نقاط اهمیت آن را از بین برده چنان‌که، در نواحی قفقاز، به واسطه استیلای روس‌ها و تبلیغات ترک‌ها، تقریباً اثری از زبان شیرین ما باقی نمانده، در صورتی که این نواحی عده‌ای از سخنوران بزرگ فارسی‌زبان را پرورش داده‌اند؛ مثلاً، از شهر شیروان، حکیم خاقانی شیروانی برخاسته که احساسات ایران‌دوستی وی از قصیده‌ای که در مقابل خرابه‌های مدائن سروده بر هر شخص تیزبین آشکار و روشن است. ولی، اگر امروز باد صبا پیغام جمال‌الدین اصفهانی را به شهر شیروان برده، مرد سخندانی که سخن او را فهمیده به او جوابی دهد وجود ندارد.^۳ نیز شهر گنجه حکیمی مانند نظامی گنجوی را پرورش داده که از شعرای درجه اول ما و نخستین شاعر رمانتیک زبان فارسی است. باین حال، امروز، در این نواحی، اثری از زبان

۳) اشاره به جوابیه جمال‌الدین اصفهانی به شعر خاقانی به مطلع
 کیست که پیغام من به شهر شیروان برد یک سخن از من بدان مرد سخندان برد

فارسی نیست و نیز، در شهرهای ترکستان مانند بخارا و مرو و غیره، که مهد پرورش عده‌ای از شعرای بزرگ ما از قبیل رودکی و غیره هستند، و همچنین در افغانستان، نزدیک است که تبلیغات ملل دیگر زبان ما را از بین ببرد. پس مردان فداکار و ملیت دوست ما باید جان‌نثاری کرده برای تبلیغ زبان فارسی از فرستادن معلّمین فارسی زبان و انتشار رساله‌های مجانی و ارزان در این نواحی خودداری نکنند.



شاهنامه فردوسی و ترجمه‌های آن در دانش زبان و

در ادبیات فرانسه و آلمانی*

کامبیز جلالی

ترجمه احمد سمعی (گیلانی)

فردوسی طوسی، سعدی شیرازی، جلال‌الدین رومی، حافظ شیرازی و، به دنبال آنان، چند تن دیگر همچون نظامی گنجوی و مولانا جامی، از شهر جام خراسان، اثرآفرینانی هستند که «پلیاد^۱ زبان فارسی^۲» را پدید آورده‌اند و فارسی‌زبانان آنان را استادان صنعت ادبی می‌شمارند. از جمع آنان، بر فردوسی، بی‌گمان یکصدا، بیش از همه در ایران ارج و قدر نهاده می‌شود. در اروپا، اثر او، عمدتاً به همّت ژول مول، ایرانشناس اصلاً آلمانی^۳ مقیم پاریس، شهرت و محبوبیت عام یافت^۴ که چهل سالی از عمر خود را وقف ترجمه شاهنامه کرد. نخستین دفترهای جلد هفتم (آخرین جلد) آن در سال ۱۸۷۳ به دست چاپ سپرده شد اما کل اثر، با همکاری بارییه دومینار^۵ (۱۸۲۶-۱۹۰۸، جانشین ژول مول در گرسی زبان فارسی کولژ دوفرانس^۶)، به سال ۱۸۷۸ از چاپ درآمد، در حالی که ژول مول، در ۴ ژانویه ۱۸۷۶، پیش از آنکه آخرین صفحات این کار سترگ را به پایان آورد،

* مشخصات مقاله به شرح زیر است:

Djalali Kambiz, «Le Livre des Rois de Ferdowsi et ses traductions dans la philologie et la littérature françaises et allemandes», *Revue germanique internationale*, 7 (2008), Itinéraires orientalistes, pp. 125-137.

در گذشته بود- کاری که، خود پیش از آن، نه تنها در میان کارهای شرق‌شناسان بلکه همچنین در ادبیات دو سوی رود رَن^۶ [فرانسه و آلمان] انعکاس وسیعی یافته بود. ژول مول- فیلولوگ (فقه اللغوی) پرورش علمی یافته در آلمان که سراسر شغل حرفه‌ای خود را در فرانسه گذرانده بود- در کشور زادگاه خود، تعلیم پروتستانی^۷ خیمه زده در سنت رابطه با متن دیده بود که از تجدّد مذهبی (رُفرم) و حتّی فراتر از آن نشأت می‌گرفت. «به زبان ساده، می‌توان گفت که فیلولوگ آلمانی، از خلال متن، در عین حال، جویای هم اصالت متن و هم روش درخور است. وی بر سر کمترین جزئیات مواد درنگ می‌کند تا مگر سنگ بنای تعبیر و تفسیری کلی را بیابد»^۸. در این سنت فقه‌اللغوی آلمانی، که ژول مول ابزارهای کار خود را از آن برمی‌گرفت، ترجمه متن بی‌آنکه قبلاً تفسیر شود متصوّر نبود. ژول مول، که در بافت زبان فرانسه کار ترجمه را انجام می‌داد، همچنین بدان سو کشیده می‌شد که ترجمه را با رسوم کاربردی و روش‌های دارای قوّت و اعتبار کشور پذیرای آن مطابقت دهد. وی، با وارد کردن متن فارسی در فضای فرانسه- آلمانی، کاری جز ترجمه نمی‌کرد: ترجمه او، در عین حال، بازآفرینی و «اثری از بیخ و بن تازه»^۹ بود و آن چه بسا مرجعی جانشین برای کسانی فراهم می‌آورد که از حماسه یونانی خسته شده بودند.

ترجمه‌های شاهنامه و تحریر ژول مول

پیش از ژول مول، شرق‌شناسان دیگر به طبع یا ترجمه بخش‌های پراکنده‌ای از افسانه‌های کهن پارسی همّت گماشته بودند^{۱۰} هرچند قدیم‌ترین مطالعاتی که در اروپا درباره شاهنامه انجام گرفت به پایان قرن ۱۸ بازمی‌گردد و، بنابراین، متن این اثر، قرن‌ها پس از انتشار آن، در قاره اروپا شناخته شد، ژول مول توانست، پیش از مبادرت به ترجمه این حماسه، به سلسله‌ای از ترجمه‌های آن در غرب رجوع کند. ترجمه مستخرجاتی از شاهنامه، یکی از پی‌گیری، که گاه مستقلاً و گاه در جوف منتخبات ادبیات فارسی در کشورهای اروپایی منتشر می‌شد، اندک اندک این اثر را شناساند. از میان این قبیل آثار، می‌توان ترجمه‌ای را نام برد که زیر نظر ماتیو لومسّندین^{۱۱} (۱۷۷۰-۱۸۳۵) به نفقه کمپانی هند شرقی^{۱۲} انجام گرفت. هدف چاپ و نشر کل شاهنامه بود. اما مصححان در پی آن نبودند که نسخه معتبر آن را بازابند. هرچند برای چاپ و انتشار این اثر تدارکات قابل

ملاحظه‌ای دیده شده بود، کار در نهایت به پایان برده نشد. جلد اول آن به سال ۱۸۱۰ در آمد؛ از مواد جلد دوم، عالیجناب جیمز آتکینسن^{۱۳} (۱۷۸۰-۱۸۵۲)، برای چاپ اثری به نام سهراب، منظومه‌ای با ترجمه آزاد از متن اصلی به زبان فارسی اثر فردوسی بهره جست. در آلمان، یوزف گورس^{۱۴} (۱۷۷۶-۱۸۴۸)، در سال ۱۸۲۰، کتابی با عنوان پهلوان‌نامه ایران^{۱۵} چاپ و منتشر کرد که حاوی مستخرجات بس مفصل شاهنامه بود و تصور نسبتاً درستی از اثر فردوسی به دست می‌داد. گورس اکتفا به مستخرجات را چنین توجیه می‌کرد که ترجمه تمامی اثر فردوسی را امکان‌پذیر نمی‌شمرد. وی صلاحیت و توانائی لازم برای چنان کاری را در خود نمی‌دید و اوضاع را در آغاز قرن ۱۹ بیش از آن مشوش می‌یافت که به وی امکان دهد زمان لازم وقف آن سازد. لذا، در این باب، برتر می‌شمرد که «فضل تقدّم را به کوشندگان دیگر واگذارد»^{۱۶}.

کسانی دیگر به جدّ مشعل این رهنوردی را به دست گرفتند و چاپ کاملی از شاهنامه به سال ۱۸۲۹ در کلکته پدید آمد^{۱۷}. این چاپ، که دستاورد سروان ترنر ماکان^{۱۸} (۱۷۲۹-۱۸۳۶) شرق‌شناس و مترجم بود، نه تنها نخست‌بار متن کامل شاهنامه را در اختیار علاقه‌مندان اروپایی می‌گذاشت بلکه، در آن، فهرست مجموعه ترجمه‌هایی که تا آن زمان انجام شده بود ذکر شده بود. از همان سال ۱۷۷۴، ویلیام جونز^{۱۹} مستخرجاتی از شاهنامه را همراه ترجمه آنها به زبان لاتینی، با عنوان *Pesos asiaticae commentariorum libri sex* (گزارش اشعار آسیائی دفتر ششم)، به چاپ رسانده بود. وی، به خطا، می‌پنداشت که شاهنامه التقاطی است از قطعه شعرهای گوناگون که به مناسبت خصلت تاریخی مشترک گردآمده و به ترتیب زمانی رویدادها مرتب گشته‌اند. وی شاهنامه را، که شاید به تمامی می‌شناخت، اثری سروده چند شاعر می‌پنداشت. ترنر ماکان همچنین از تلاش ژوزف شامپیون^{۲۰}، کارمند کمپانی هند شرقی، اندکی پس از آن در سال ۱۷۸۵، برای ترجمه سراسر این اثر حماسی یاد می‌کند. اثر او با عنوان منظومه‌های فردوسی^{۲۱} که در کلکته به چاپ رسید، در واقع، از کامل بودن بس دور است چون تنها مستخرجی از دیباجه فارسی را در بر دارد و به داستان زناشوئی زال و رودابه ختم می‌شود؛ با این همه، به نظر می‌رسد که بسیار موفق بوده چون، پنج سال پس از چاپ اول، در لندن تجدید چاپ شده‌است. این موفقیت را می‌توان در پرتو تازگی موضوع آن شمرد چون، از آن که بگذریم، این ترجمه آزاد

به صورت شرح و توضیح متن نه روح فردوسی را منعکس می‌ساخت و نه سبک او را. در فرانسه نیز، در پایان قرن ۱۸، جلب علاقه به شاهنامه آغاز شد. نخستین شرق‌شناس فرانسوی که گزارشی نسبتاً علمی از شاهنامه به دست داد لویی لانگله^{۲۲} بود که، در سال ۱۷۸۸، خلاصه بسیار کوتاهی از این اثر حماسی با مقدمه‌ای ستایش‌آمیز منتشر ساخت. بی‌گمان، آشوب‌هایی که نشانه‌های وقوع آنها پدید آمده بود فرانسویان را نسبت به حوادث ناگهانی تاریخ ایران که در اثر فردوسی گزارش شده بود حساس و اثرپذیر می‌ساخت. لانگله، پس از خلاصه خود، تحلیلی از اثر درج کرده و کوشیده بود خصال قهرمانان را وصف کند. وی، در این توصیف‌ها، نشان می‌داد که قهرمانان به این خصال وفادار می‌مانند و این را دلیلی بر نبوغ فردوسی می‌شمرد و می‌نمایند که آرزو دارد اثری چنین و چندین زیبا و دلنشین روزی به زبان فرانسه ترجمه شود. مع‌الوصف، به صراحت می‌گفت: «آن که دست به ترجمه این اثر بزند باید هم فرزانه و نحیریر باشد و هم ذوق و سبکی استوار و پُرتنوع داشته باشد تا بتواند خدمتی بی‌نقص به جمهوری ادبیات انجام دهد». نخستین کسی که سعی کرد به توقعات لانگله پاسخ دهد ژاک دو والانبورگ^{۲۳} متولد دروین بود که در زبان فرانسه کسب معلومات کرده بود و ستایشگر قهار ادبیات فارسی بود. حاصل کار او درباره شاهنامه پس از مرگش منتشر شد چون عمر چندانی نکرد و چندان نزیست که آن کار را به پایان برد. همکارش بیانکی^{۲۴} بود که نشر دستاوردش را برعهده گرفت. چنین می‌نماید که ژاک دو والانبورگ، ابتدا، در سال ۱۷۹۲، ترجمه مثنوی مولوی را به دست گرفته بود که، پس از شش سال تلاش پیگیرانه، آن را به پایان برده بود. ترجمه شاهنامه به قلم او در شرف طبع بود که حریقی پردامنه دهکده پرا، زیستگاه او در نزدیکی قسطنطنیه، را به کام کشید و او همه دارایی و مقدار زیادی از کتاب‌هایش را از دست داد. هرچند دوک دو والانبورگ، به رغم همه این بلاها، کار خود را پی گرفت، بر اثر ابتلا به بیماری، به سال ۱۸۰۶ در چهل و سه سالگی، درگذشت و نتوانست کار خود را به پایان رساند. وی، پیش از مردن، به همکارش بیانکی گفته بود خواهان آن است که کار او را کسی سرانجام دهد. اما بیانکی نسبت به ادبیات فارسی همان همحسی و علاقه همکارش را نداشت و جز چند تبصره و توضیح به دستاورد او چیزی نیفزود. پاره

مستخرج زیر از شیوه ژاک دو والانبورگ در برگردان شعر فارسی تصویری اجمالی
به دست می‌دهد:

Le grondement des tambours s'éleva des deux camps,
Le monde s'emplit du hurlement des trompettes.
L'air fut assombri par le reflet des étendards
étendards, couleur de nuit, jaunes et violets.
Tu aurais dit que le ciel et le temps et la terre
revêtaient un manteau de fer^{۲۵}.

در ترجمه

تیسره برآمد ز هر دو سرای جهان شد پر از ناله کَرِ نای
هوا تیره گشت از فروغِ درفش تبرخون و شبگون و زرد و بنفش
تو گفتی سپهر و زمان و زمین بپوشد همی چادرِ آهنین

در همین اوان، آشنایی با شاهنامه در آلمان آغاز شده بود. کنت کارل ویلهلم لودلف (۱۷۵۴-۱۸۰۳)، دیپلمات و شرق‌شناس، با تمام وجود به ترجمه مقید به متن شاهنامه پرداخت. کار او، هرچند از ترجمه‌هایی که تا زمان وی شده بود دقیق‌تر بود، ناتمام ماند. بررسی و گزارشی از آن، به قلم ویلیام پاتریک^{۲۶} (۱۷۵۴-۱۸۱۲)، افسر بریتانیایی و شرق‌شناس، در فرانسه منتشر شد، که پیشگفتاری به زبان انگلیسی و زندگینامه فردوسی را به آن منضم ساخت. ژول مول تنها زمانی با این گزارش آشنا شد که خود متن کامل شاهنامه را گردآورده بود. کارهای درباره شاهنامه در قرن ۱۶ ادامه یافت. در آلمان، این اثر به قلم فریدریش روکرت^{۲۷} (۱۷۸۸-۱۸۶۶) با گرایش مقیدتر به متن و به قلم کنت آدولف فُن شاک^{۲۸} (۱۸۱۵-۱۸۲۴)، با گرایش ذوقی شاعرانه‌تر از آن ژول مول ترجمه شد.

مثلاً ترجمه شاک از صحنه‌ای در ابیات زیر

چو خورشید تابنده شد ناپدید در حجره بستند و گم شد کلید
پرستنده شد سویِ دستانِ سام که شد ساخته کار بگذار گام
سپهد سویِ کاخ بنهاد روی چنان چون بود مردم جفت‌جوی

برآمد سیّه‌چشم گل‌رخ به بام چو سرو سہی بر سرش ماہِ تام
چو از دور دستانِ سام سوار پدید آمد آن دخترِ نامدار
دو بیجاده بگشاد و آواز داد کہ شاد آمدی ای جوانمرد شاد
کہ زال بہ نزد رودابه می‌آید چنین است:

Nacht waltete bereits am Himmelsbogen,
Des Schlosstors Schlüssel waren abgezogen,
Da trat die Sklavin hin zum Sohn des Sam
Und sprach: «Komm! Lindre deinen Seelengram!»
Der Jüngling eilte zu dem Schlosse still,
Wie's ziemt, wenn man zum Liebchen gehen will,
Die Schöne harrete auf des Daches Gipfel;
Dem vollmondüberstrahlten Zedernwipfel
War sie, die Rosenwangige, vergleichbar;
Kaum wurde Zal für ihren Blick erreichbar;
Da, nach ihm schauend, rief sie mit sanftem Ton
Ihm zu: Sei mir willkommen, Heldensohn!^{۲۹}

همین پاره را، روکرت، کہ با کار شاکی آشنا بود، بہ گونه‌ای دیگر، چنین ترجمہ کرده
است:

Als die Sonne verschwand, des Tor
Des Himmels sich schloss und den Schlüssel verlor,
Kam die Magd zum Sohne von Sam:
«Bereit ist alles, komm». ohne Gram!
Der Feldherr schritt zum Palast voller Zucht,
Wie ein Mann, der die Gattin sucht.
Auf den Altan die Liebliche trat,
Ein Baum, der den Vollmond im Gipfel hat.
Als von weitem der Sohn des Sam
Erschien zwo Rubinen und gab den Klang:
Willkommen, junger Held, ist dein Gang^{۳۰}.

در سال ۱۸۳۶ بود که ژول مول نخستین جلد شاهنامه را از چاپ درآورد و، با عرضه‌داشت چاپی حاوی متن کامل شاهنامه و ترجمه آن، باب یک رشته مطالعات جزئی را گشود. چاپ مذکور در قطع رحلی بود و چاپخانه سلطنتی خواسته بود، در آن، کیفیت مرغوب کار مطبعی خود را جلوه دهد. از این رو، نمای بیرونی این چاپ پُر نقش و نگار و پرمایه است، کاغذ آن از جنس اعلیٰ و حواشی صفحات آن پر زر و زیور است و حروف مطبعی، چه در متن فارسی چه در متن فرانسه، به غایت خوش ذوق انتخاب شده است. هر جلد از این مجموعه با پیشگفتاری به قلم ژول مول گشایش می‌یابد.

پس از آن، نوبت می‌رسد به چاپ مقابل یکدیگر تحریر فارسی و ترجمه فرانسه. با توجه به تلاش دامنه‌دار و سال‌ها کار مطالعاتی که چنین اقدامی می‌طلبید، لازم می‌آمد ژول مول به فایده و اهمیت آن عمیقاً اعتقاد یابد. انتخاب شدن او، به فرمان سلطنتی در سال ۱۸۲۶، برای ترجمه شاهنامه به دلیل تبحرش در زبان فارسی و آشنائی عمیقش با زبان فرانسه بود. ژول مول، برخوردار از ظرفیتی کمیاب برای کار، به دلایل گوناگون به این اقدام عظیم مبادرت کرد. او، پس از چاپ و نشر قطعات پراکنده مربوط به دین زردشتی، به این معنی وقوف داشت که چاپ و نشر متون زبان‌های شرقی، دیگر برای آشنا ساختن غربیان با شرق کافی نیست و باید ترجمه آنها به زبان‌های اروپایی به متن ملحق گردد. وی، علاوه بر آن، چنین می‌اندیشید که آشنایی با شاهنامه فردوسی به خوانندگان فرانسوی کمک خواهد کرد که ایرانیان را بشناسند و از این رو بود که می‌خواست هم متن فارسی و هم ترجمه آن به زبان فرانسه را چاپ و منتشر کند. سرانجام، وی چنین می‌سنجید که هیچیک از طرح‌های منتشر شده مربوط به ترجمه شاهنامه در جای جای اروپا روح و لب دید فردوسی را منعکس نمی‌سازد.

برای بررسی و ترجمه و نشر شاهنامه، نخستین چالش که ژول مول با آن رویارویی یافت بازسازی خود متن آن بود. وی، در پیشگفتار، راه و روش خود را گزارش می‌کند و به صراحت می‌گوید که نسخه‌های خطی بسیاری، رسیده از جاهای متعدد، در دست داشته است. کاری که در پیش روی این فیلولوگ فرانسوی-آلمانی قرار داشت مقابله تحریرهای گوناگون متن فارسی و سعی در برکشیدن ابیات واقعاً متعلق به فردوسی از آنها

بود. این کار متن شناختی نشان داد که نسخه‌های موجود تصرّفات متعدّدی را در بر دارند. ژول مول این تصرّفات را نتیجه وارد کردن موادّی از دیگر آثار حماسی دانسته است. وی می‌گوید، برای بازسازی متن فارسی شاهنامه، به همه نسخه‌های خطّی کتابخانه سلطنتی^{۳۱} و کتابخانه کمپانی هند شرقی در لندن همچنین به نسخه‌های خطّی بریتیش میوزیوم^{۳۲} رجوع کرده است. وی از هشت نسخه خطّی استفاده کرده است. از آنها، دونسخه خطّی به سر جان ملکم^{۳۳} (۱۷۶۹-۱۸۳۳) تعلق دارد که یکی از آن دو اساس چاپ کلکته اختیار شده بود. ژول مول به نسخه خطّی متعلّق به کتابخانه بادلیان نیز، که یکی از پارسیان آن را رونویسی کرده بود، رجوع کرد. وی از نسخه‌های خطّی که اساس چاپ ترنر ماکان اختیار شده بود نیز بهره جست. اما این نسخه تنها حدود سال ۱۸۳۱ در اختیار چاپ ژول مول قرار گرفت.

ژول مول، با گردآوری مصالح لازم، در پیشگفتار جلد اوّل می‌گوید که شاهنامه را با مقید ماندن هرچه بیشتر به متن ترجمه کرده در عین آنکه مراقب بوده قواعد زبان فرانسه را رعایت کند. خصلت باستانی شاهنامه و تفاوت روح زبان در فارسی و فرانسه این الزام را مشکل می‌ساخت و آن نشان می‌دهد که چرا زبان ژول مول، در نهایت، به نظر خوانندگان فارسی‌زبان اندکی غامض جلوه می‌کند. ژول مول، علاوه بر آن، در سراسر ترجمه شاهنامه، خطاهایی را مرتکب شده است. این خطاها گاه از خلط در معنای واژه‌ها ناشی شده است چون، در خطّ فارسی، نشانه‌های مصوّت‌های کوتاه وارد نمی‌شود که مشکل بزرگی است از این حیث که، بر حسب تلفظ‌های متعدّد صورت نوشتاری واژه، معنای آن کاملاً فرق می‌کند.

بر اثر این خطاها، کار مهمّ ژول مول همواره، چنانکه شاید و باید، مقبول خاطر دانشمندان زمان او نیفتاد. جلد اوّل شاهنامه، به محض انتشار، در یک سلسله مقالات منتشر شده در *Journal des savants* (نامه دانشوران) سال ۱۸۳۸، ۱۸۴۰ و ۱۸۴۱، به قلم آنتوان کاترمر دوکنسی^{۳۴} آماج نقد شد. این شرق‌شناس مشهور، در ترجمه ژول مول، تعبیرات غریب نامربوطی گریه‌بردار شده از زبان فارسی یافته بود. به نظر او، حق این بود که برگردان مفهوم‌تری به زبان فرانسه به دست داده شود. مع‌الوصف، وی پیش‌بینی می‌کرد که ژول مول، به تدریج ضمن پیشرفت کار ترجمه شاهنامه، خواهد توانست

به تعبیرات و چرخش‌های کلامی به مراتب اصیل‌تر زبان فرانسه دست یابد. ژول مول، در شماره سپتامبر / اکتبر ۱۸۴۱ *Journal asiatique* (مجله آسیائی)، به این نقد جواب داد. وی، در این پاسخ، توضیح داد که، برای گردآوری نسخه‌های خطی شاهنامه موجود در کتابخانه‌های دولتی و خصوصی لندن، در سال ۱۸۲۶ به آن شهر رفته و خاطرنشان ساخت که، براساس این نسخه‌ها و نسخه‌های خطی کتابخانه سلطنتی و استفاده از آنها به خصوص از قدیم‌ترین نسخه محفوظ در آن کتابخانه (نسخه خطی Saint-Victor که رده‌بندی نشده و در جای خود نشانه نشده بود)، در سال‌های ۱۸۲۸ و ۱۸۲۹ کار کرده و، به دفعات، ضبط‌های آنها را اصلاح کرده است. سرانجام، وی به صراحت می‌گفت که، خود، پیش از دریافت چاپ ماکان در سال ۱۸۳۱، تحریر و رونویسی متن شاهنامه را به پایان رسانده بود. پاسخ ژول مول به نقد کاترمر بیشتر به شرایط اجرای برنامه کار، او مربوط بود تا محتوای کار. بی‌گمان، وی مشکل می‌توانست به غیر از این عمل کند چون نخستین پاره‌های ترجمه‌اش، زمانی هم که نشان از فهم درست متن داشتند، همچنان مبهم می‌ماندند. با این همه، در جریان کار، تسلط او بر زبان فارسی و زبان فرانسه بیشتر شد. نباید از یاد برد که ژول مول آلمانی زبان بود. وی، برای آنکه کاری بهتر از تقلید به متن انجام دهد، اولیتر آن دانست که به اصل وفادار بماند اما، در عوض، برای روشن ساختن معنای پاره‌های دشوار، توضیحاتی بیفزاید. این را هم نباید از یاد برد که فردوسی، در کار به نظم کشیدن شاهنامه، ملزم بود قواعد عروضی و قافیه‌پردازی را رعایت کند و ژول مول، چون آن را به نشر برمی‌گرداند، مجاز بود، به مقتضای مفهوم‌تر ساختن ترجمه، فعلی یا فاعلی اضافه کند.

زندگینامه فردوسی به قلم ژول مول

ژول مول پیشگفتار جلد اول شاهنامه چاپ خود را به وصف مفصل زندگینامه فردوسی اختصاص داده و آن نشانه اراده راسخ اوست برای راه دادن این بخش از ادبیات فارسی به کشور فرانسه. در این کار، وی از اشاراتی که در پاره‌هایی از این اثر حماسی آمده همچنین از زندگینامه‌های فردوسی به قلم سیلوستر دوساسی، ترنر ماکان، و شاعران و تذکره‌نویسان و شرح حال‌نویسان ایرانی بهره جسته است. ژول مول، بدین سان، ترکیبی

از مواد موجود درباره فردوسی به دست می‌دهد. فردوسی در شاداب، قصبه‌ای در حوالی طوس، زاده شد و، از این رو، به فردوسی طوسی شهرت یافت، در حالی که نام او ابوالقاسم منصور بود. هیچیک از مورخان زمان او سال تولد او را ذکر نکرده‌اند و به استناد پاره‌هایی از شاهنامه است که آن را در حدود سال ۳۳۰ هجری دانسته‌اند.^{۳۵} به نظر ژول مول، فردوسی، در سال ۴۰۰ هجری (۱۱۰۰ میلادی)، هفتاد و یک ساله بود که، بنا بر آن، سال تولد او ۳۳۰ هجری (۹۳۹-۹۴۰ میلادی) می‌شود.^{۳۶} وی دهقان‌زاده یعنی از خانواده‌ای اصیل و نسبتاً مرفه بود و به شایستگی تعلیم دید و پرورش یافت. زبان‌های عربی و پهلوی و هم فارسی را آموخت و، در پرتو آشنائی با زبان پهلوی، به تاریخ ایران در دوره پیش از اسلام به آسانی دسترسی یافت. در آن زمان، تنها موبدان و دهقانان با زبان پهلوی آشنا بودند و، از این رو، می‌توانستند روایات پیش از اسلام را دریابند. بدین‌قرار، فردوسی، برخوردار از توانائی‌های پرورده استثنائی، می‌توانست علاقه سلاطین ایرانی را جلب کند. ترکیب اقوال پیشنهادی ژول مول نشان می‌دهد که از احوال روزگار کودکی و جوانی فردوسی اطلاع اندکی در دست است، از جمله اینکه در جوانی زن گرفت؛ چون، در شصت و پنج سالگی، یگانه فرزند سی و هفت ساله خود را از دست داد.

ژول مول، در پیشگفتار خود، از اینکه مرد مردانی همچون فردوسی به رشته نظم کشیدن داستان‌های کهن ایرانی را بر عهده گرفت دلشاد است. فردوسی، دیری پس از درگذشت دقیقی در حدود سال ۳۶۰ هجری، به سرودن روایات حماسی ایران دست زد. وی می‌بایست اشتیاق فراوانی برای ادامه کار آن شاعر زردشتی - که عمرش کفاف نداد، از آن روایات، جز هزار بیت بسراید - و برای به پایان بردن اثر متعلق به دوره پیش از اسلام خود احساس کرده باشد.^{۳۷} پیشگفتار ژول مول فرصتی به خواننده ارزانی می‌دارد که مراحل کار فردوسی را در تدوین شاهنامه باز سازد. فردوسی، پس از جست‌وجوهای دور و دراز، به یاری دهقان دانشور، کتاب پهلوی متعلق به دقیقی را به دست آورده بود.^{۳۸} او همچنین همه نوشته‌هایی را که دهقانان یادشان را حفظ کرده بودند گردآورده بود. بدین‌سان، وی توانست سرودن شاهنامه را، ابتدا در نهان، سرگیرد چون جویای سروری بود که اثر خود را به نام او کند - سروری که از عهده پاداش

کار او برآید. شاعر متعاقباً به دربار سلطان محمود در غزنه راه یافت. وی، در این شرایط، می‌بایست راهی بیابد که جلب نظر کند. یکی از دوستان داستان رستم و اسفندیار سروده او را به سلطان تسلیم کرد و سلطان آن را بس ارزشمند شمرد و بر آن شد که به شاعر بار دهد. در این باریابی، سلطان از آشنائی پردامنه تاریخی شاعر هنوز گمنام حیرت کرد و برفور وی را در کف حمایت خود گرفت و هدایائی به او ارزانی داشت. بی‌گمان، بدیهه‌سرائی‌های شاعر در وصف ایاز، از مقربان شاه، بود که لقب فردوسی به وی عطا شد. به محض برخورداری فردوسی از الطاف سلطان، همه مواد و مصالح لازم در دسترس او گذاشته شد تا بتواند رؤیای زندگی خود یعنی به نظم کشیدن شاهنامه را تحقق بخشد. هیچ‌کس حق نداشت مخّل و مزاحم او گردد. سلطان محمود زمان فراغت را که شاعر برای به پایان بردن اقدام سترگ خود نیاز داشت برایش فراهم ساخت و به وزیر خود دستور داد که او را پاداش دهد. شاعر برتر شمرد که در پایان کار صله بگیرد. اما سلطان، در نهایت، به قول خود وفا نکرد که به هر بیت یک دینار صله دهد و، به جای آن، فقط مبلغی سیم صله داد^{۳۹}. فردوسی، خشم‌آلود، غزنه را ترک گفت و به سال ۱۰۱۰ میلادی (۴۰۱ هجری)، بی‌آنکه آنچه را سزاوارش بود دریافت کند، درگذشت. عنصری، که مأمور تحویل صله سلطان به او بود، به هنگام نرسید.

قرائت ادبی: فردوسی از نظر هانری هائنه^{۴۰} و گوته^{۴۱}

هانری هائنه، از خوان‌های زندگی فردوسی که ژول مول، در پایان کار فیلولوژیک و تاریخی خود شرح آنها را گرد آورده، این بار به طریقی شاعرانه و جالب یاد کرده است. وی، به خصوص نقار فردوسی با سلطان محمود و آخرین لحظات عمر او را چنین گزارش می‌کند:

Lorsque l'œuvre fut achevée,
le poète à son protecteur
adressa le manuscrit
deux fois cent mille vers.

Ce fut dans un bain public,
dans une étuve de Gasna,
que les messagers noirs du chah
découvrirent Firdousi.

Chacun traînait une sacoche
qu'il mit aux pieds du poète
en s'agenouillant — c'était les royaux
honoraires de son poème.

Le poète ouvrit les sacs, en hâte,
pour se refaire à la vue de cet or
dont il était depuis si longtemps privé -
mais il s'aperçut, effondré de stupéfaction,

que le contenu de ces sacs
n'était qu'argent pâle, des tomans d'argent,
à peu près deux cent mille-
et le poète éclata d'un rire amer.^{۴۲}

اثر چون به پایان رسید، شاعر نسخه آن، دویست هزار بیت، را برای ولینعمت خود فرستاد.

در حمامی عمومی، به گرمابه‌ای در غزنه بود که غلامان شاه فردوسی را یافتند.

هر یک از آنان همیانی بر دوش داشت که زانو زنان به پیش پای شاعر نهادند — و آن صله
منظومه او از جانب شاه بود.

شاعر، شتابان آنها را گشود تا، به دیدن زر که دیر زمانی از آن محروم بود، حال تازه کند — اما از بهت
و حیرت فرو افتاد، شگفت زده از آنکه محتوای همیان‌ها جز سیم رنگ باخته —
به تقریب دویست هزار سکه سیم نبود — و شاعر زهرخندی به قهقهه سرداد.

اگر هائینه به این موضوع علاقه نشان داد، از آن رو بود که این جزء از زندگینامه فردوسی
ماده‌ای برای اندیشیدن به مسئله‌ای کلی‌تر به دست می‌داد و آن اینکه آیا کارِ شگرفِ

شاعر را اجر و مزدی درخور تواند بود^{۴۳}؟

این پرسش نشان می‌دهد که هاینه، در ادبیات فارسی، به خصوص بازتاب وجود خود و، در گذشته ایران، پژواک زمانه خود را سراغ می‌گرفت^{۴۴}. هاینه، روزی که این ابیات را می‌سرود، سخت بیمار و چشم به راه میراث عمویش، سالومون هاینه^{۴۵} بود که در ماه دسامبر سال ۱۸۴۴ درگذشته بود^{۴۶}. او و همسرش، ماتیلدا^{۴۷}، به این میراث سخت محتاج بودند. باری، وی، در این باب، با پسر عمویش، کارل هاینه^{۴۸}، نزاع داشت و نتوانست به نقدینه‌ای که در انتظارش بود برسد. لذا فردوسی را می‌توان چهره‌ای همتای هاینه شمرد. هاینه، با حکایت شرح زندگی شاعر ایرانی، خصایص موقعیت حرفه‌ای و مالی خود یعنی امیدها و نومیدی‌های مربوط به کار نویسندگی را باز می‌گفت. فکر سرودن این قطعه شعر بر اثر خواندن اثر ژوزف دو هامر - پورگشتال، شرق‌شناس و دوست ژول مول^{۴۹}، به نام تاریخ ادبیات جمیل ایران از قرن چهارم هجری تاکنون^{۵۰}، که به سال ۱۸۱۸ دروین به چاپ رسیده بود، به ذهنش خطور کرده بود. هاینه، در قطعه شعرش، از حرمت نگذاشتن بر کار نویسنده در جامعه زمان خود می‌نالید که مشکلی بود تبلور یافته در پیرامون مسئله حمایت از شاعران. وی، با تکیه بر سرگذشت فردوسی، در صدد نشان دادن این معنی بود که مشکل همواره وجود داشته و جنبه عام و جهانی دارد و هیچ‌گاه نتوانسته‌اند آن را به واقع حل کنند. رفتار سلطان محمود شاهد این واقعیت بود که نویسنده به حامی و ولینعمتی نیاز دارد که به وعده‌هایش وفا کند و این نقشی بود که هاینه از خانواده خود چشم داشت^{۵۱}.

هامر - پورگشتال یگانه منبع هاینه نبود. هاینه از گوته «برای سرودن قطعه شعری دراز» الهام می‌گرفت^{۵۲}. وی، در واقع، به روزگار دانشجویی^{۵۳}، بی‌گمان دیوان شرقی^{۵۴} را خوانده بود که گوته، در آن، فردوسی را چنین به صحنه می‌آورد:

Ô monde! que tu es cynique et méchant!

Tu nourris et éduques et tues tout à la fois.

Celui-là seul que favorise Allah

Se nourrit et s'éduque, vivant et riche.

Qu'est-ce donc que la richesse? — Un soleil qui réchauffe

et dont le mendiant jouit comme nous en jouissons!

Que nul d'entre les riches ne s'offense

de la félicité que trouve le mendiant dans son propre caprice^{۵۵}.

جهانا! چه بی‌شرم و بدسرشت جهانی!

که خود پروری و خود تباه‌سازی

تنها آن کس که از لطف خدا برخوردار باشد

سرزنده و توانگر پرورش می‌یابد

ثروت کدام است؟ — آن آفتابی که گرمابخش است

و شاه و گدا از آن برخوردارند

بگذار تا از توانگران کسی آزرده نگردد

از حال خوش و نوشینی که گدا به هوای خود می‌یابد.

گوته، که خود از اثر هامر-پورگشتال بهره‌جسته، چنین می‌پندارد که جهان، به چشم فردوسی، بی‌رحم و نامهربان می‌آمده و آسایش بر روی خاک تنها زمانی میسر است که آدمی از انعام و عنایت خداوند برخوردار باشد. وی، با خواندن اثر فردوسی از طریق ترجمه هامر-پورگشتال، ندایی عالمگیر می‌شنود که قادر بی‌چون را می‌ستاید و گویای این باور است که هیچ‌کس را از سرنوشت راه‌گزین نیست — ندایی که از آن همه شاعران است. بدین‌قرار، یک بار دیگر، زندگی و دستاورد فردوسی آینه‌ای می‌گردد برای شاعران آلمانی که خود را در آن می‌بینند و این، در حق گوته از این حیث نظرگیرتر است که چه بسا می‌شد انتظار داشت وی، به طریق اولی خود را با عنصری هم‌تا پندارد که ملک‌الشعرای دربار محمود غزنوی و ناظر بر فراورده‌های شاعران آن بود و حیات حرفه‌ای او می‌توانست در مقام اداری و سیاسی گوته بازتاب داشته باشد. به هر حال،

گفته که در شخص فردوسی شاعری با وسعت دامنه و ظرفیت ادبی بیشتر از آن عنصری می‌یافت و در شاهنامه مایه‌هایی فراتر از آنچه خصلت ایرانی دارند می‌دید. خود، «رها شده از خصوصیت‌گرایی تنگ‌نظرانه ملی»^{۵۶}، به تمام معنی، نقش جهان وطنی را ایفا کرده است.

بازتاب‌های آثار فارسی در دستاورد لامارتین

در کرانه دیگر رودرن (فرانسه)، به رغم نقد موجه کاترمر، ترجمه شاهنامه به همت ژول مول، بیش از پیش، توجه نویسندگان بزرگ را، که آلفونس دو لامارتین در صف اول آنان جای داشت، جلب کرد. لامارتین، ملهم و متأثر از نخستین جلد ترجمه ژول مول، کتابی به نام حیات مردان بزرگ^{۵۷} نوشت که، در آن، داستان چند چهره گرانقدر روزگاران گذشته را رقم زد تا «صحنه زندگی این طایفه را در عمل» به نمایش درآورد و «حدیث تلخ و شیرین زندگی انسانی» را بازگوید. وی، به خلاف کاترمر، می‌گفت که قادر نیست به کاری همانند آنچه ژول مول به انجام رسانده دست زند و به آن اکتفا کرده که خلاصه‌ای از زندگی و کارهای نمایان رستم، پهلوان ایرانی، را که در شاهنامه ذکر جمیلش آمده، به دست دهد. بر این سرگذشت، که به قلم مادام دولامارتین انشا شده، لامارتین دیباچه‌ای نوشته که شاهنامه را این چنین در چشم‌انداز ما قرار می‌دهد:

این داستان، مولود یکی از حماسی‌ترین و هیجان‌انگیزترین اندیشه شرق باستان، خود شرق است با تمامی وجود و تمامی سرزندگی آن و، بدین سان، بخشی است از حیات مردان بزرگ که وزن نامشان در مراحل گوناگون تمدن دوران‌های کهن و نوبر جهان گرانی می‌کند و در دریای ظلمات زمان و شگفتی‌های افسانه غرقه می‌شود.^{۵۸}

لامارتین، پیش از نزدیک شدن به داستان رستم، که او را هرکول شرق تمام عیار می‌شمارد و، پیش از گردآوردن و نقل پاره‌های گوناگون شاهنامه مربوط به او^{۵۹}، همچون ژول مول، بر سر ماجرای فردوسی و شرایطی درنگ می‌کند که وی، در آن، منظومه حماسی سترگ خود عمدتاً مبتنی بر افسانه‌ها را سرود.

لامارتین، همچنین محاضرات صدوچهل‌ودوم و صدوچهل‌وسوم اثر خود به نام وجیزه

ادیات را به ایران اختصاص داده^{۶۰} و، در آن، گزارش سفر شوالیه شاردن را اساس کار ساخته که در زمان لویی چهاردهم از ایران بازدید کرده بود و، به سنجش لامارتین، وصف‌هایی به مراتب صادقانه‌تر و معتبرتر از مونتسکیو و شاتوبریان از ایران به دست داده است^{۶۱}. لامارتین، در سفرنامه شاردن، پاره‌هایی طولانی نمودارِ شئون گوناگون ایران آن روز را برمی‌گزیند و هر بار، با اظهارنظرهایی، آنها را نقل می‌کند. از جمله وصف شهر اصفهان، پایتخت ایران در آن زمان، را بازمی‌گوید که، به قول شاردن، «یکی از بزرگترین شهرهای جهان» بوده است^{۶۲}. لامارتین خاطرنشان می‌سازد که گزارش شکوه کاخ‌ها و باردادن‌های شاه ایران می‌بایست بر خوانندگان سفرنامه شاردن اثر شگرفی نهاده باشد و می‌افزاید: «خود دربارِ لویی چهاردهم می‌بایست، در قبال تمدنی که از تمدن کشور او فراتر می‌رفت، خجل شده باشد^{۶۳}». لامارتین حرم شاه و، به تعبیر او، «آشیانه لذات شهوانی^{۶۴}» را نیز وصف و گزارش‌های شاردن دربارهٔ مذهب، سیاست، خُلقیات، معیشت مردم و زندگی خصوصی ایرانیان را نقل می‌کند^{۶۵}. نقل قول‌ها از اثر شاردن بزرگ‌ترین بخش این محاضرات‌اند. اما لامارتین کوشیده است تنها مستخرجاتی از ترجمه شاهنامه چاپ ژول مول را برگزیند که بتوانند، به کسانی که اوقات فراغتی برای خواندن این اثر سترگ ندارند، تصویری نسبتاً نزدیک به اصل ارزانی دارند.

در عوض، لامارتین، در اشعار خود، به ویژه صحنه‌ها و تصاویری کلی از شرق را زنده می‌سازد و، جز به ندرت، به کشورهای معینی از آسیا اشاره نمی‌کند. البته، در مورد ایران، بیشتر این اشارات مجمل‌اند. اما شعر او، به لحاظ صوری، نشانه‌هایی از الهام ایرانی دربر دارد. لازم است خاطرنشان شود که لامارتین به اسلام نیز، که از برخی جنبه‌ها آن را از مسیحیت برتر می‌یافت، علاقه نشان می‌داد. ضمناً، وی دین اسلام را به ترکان ربط می‌داد و تاریخچه‌ای که دربارهٔ ترکان نوشته با حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آغاز می‌شود.

از نوشته‌ای که لامارتین به رستم اختصاص داده پیداست که آشنائی او با ایران تنها از طریق شاردن نبوده بلکه مدیون کارهای ژول مول نیز بوده است. در پرتو کارهای این فیلولوگ اصلاً آلمانی در خدمت دولت فرانسه بود که افسانه‌های کهن ایرانی توانستند

در ادبیات فرانسه قرن نوزدهم نفوذ کنند و آن نشانه‌ای است از انتقالات در جغرافیای
بغرنج عرصه شرق‌شناسی.

۱) Pléiade (خوشه پروین)، در تاریخ ادبی، به گروه‌هایی از شاعران اطلاق شده که گویی صورت فلکی
پروین را در آسمان شعر پدید آوردند. این نام، نخست‌بار، به گروه شاعران اسکندرانی (منسوب به اسکندریه،
مرکز تمدن هیلنی) عصر بطلمیوس دوم (۳۰۸-۲۴۶ ق م) تعلق گرفت. در سال ۱۳۲۳ م، این عنوان به گروه
شاعران و شاعره‌های ناحیه تولوز Toulouse (فرانسه) داده شد. اما معروف‌تر از همه، اطلاق آن است به گروهی
از شاعران که به گردِ رُئسار RONSARD، شاعر مشهور فرانسوی (۱۵۲۴-۱۵۸۵)، حلقه زدند.

۲) نیز ←

Laurent Cassagnau, «Le Divan de Goethe au miroir de la poésie persane», *Études germaniques*
60, 2005/2, p. 283-303; ici p. 286.

3) Djavad Hadidi, «Firdowsi dans la littérature française», *Revue de la littérature comparée*,
XLIX, n° 3, juillet-septembre 1975, p. 365-372; ici p. 365.

4) Barbier de MEYNARD

5) Collège de France

6) Rhin

۷) وی، در توپینگن Tübingen، درس کلام پروتستانی خوانده بود.

8) Michael WERNER, «A propos de la notion de philologie moderne. Problèmes de définition
dans l'espace franco-allemand», in Michel Espagne-Michael Werner (éds.), *Philologiques I. Contribution à l'histoire des disciplines littéraires en France et en Allemagne au XIX^e siècle*, Paris,
Editions de la maison des sciences de l'homme, 1990, p. 11-21, ici p. 11.

9) Michel ESPAGNE, «La fonction de la traduction dans les transferts culturels franco-allemands
aux XVIII^e et XIX^e siècles. Le problème des traducteurs germanophones», *Revue d'histoire
littéraire de la France*, 1997, no. 3, p. 413-427, ici p. 413.

10) Hadidi, «Firdowsi dans la littérature française», p. 365-372.

11) Mathew LUMSDEN

12) East India Company

13) Révérend James A. ATKINSON

۱۴) این شاگردِ یسوعیان، که نویسنده شده بود، هوادار انقلاب فرانسه بود. اما، پس از آنکه بر اثر
کودتای ناپلئون سرخورده شد، به مخالفت با آن پرداخت.

15) Ferdowsi, *Das Heldenbuch des Iran*, aus dem *Schah Nameh* von Joseph Goerres, Berlin,
G.Reimer, 2 vol., 1820.

16) *Ibid.*, vol. 1, p. VIII.

17) Ferdowsi, *The Shah Nameh, an heroic poem, containing the history of Persia from
Kioomurs to Yesdejird*, with an introduction and life of the author by Turner Macan, 4 vol.,
Calcutta, The Baptist Press, 1829.

18) Capitaine Turner Macan

۱۹) William Jones، این شرق‌شناس انگلیسی، در ماه سپتامبر ۱۷۴۶، در لندن متولد و، در ماه آوریل ۱۷۹۴، در کلکته درگذشت. وی به زبان فرانسه نیز آثاری پدید آورد. نخستین آثار او — *La Vie de Nadir* (حیات نادرشاه) و *Traité sur la poésie orientale* (رساله در شعر شرقی) به سال ۱۷۷۰ — به آن زبان منتشر شد. وی، در *Dissertation sur la littérature orientale* (مقاله درباره ادبیات شرق)، ترجمه زند اوستا به قلم آنکتیل دو پرون Anquetil - Du Perron (۱۷۷۱) را آماج نقد ساخت. نخستین چاپ دستور زبان فارسی او نیز در سال ۱۷۷۱ منتشر شد.

20) Joseph Champion

21) *The Poems of Firdusi*

۲۲) Louis Langlès، شرق‌شناس فرانسوی، به سال ۱۷۶۳، در پرن (شهرستان Somme) متولد شد و به سال ۱۸۲۴ درگذشت. در سال ۱۷۹۵، بانی لایحه تأسیس مدرسه زبان‌های زنده شرقی در کتابخانه ملی پاریس l'Ecole spéciale des langues orientales vivantes à la Bibliothèque nationale de Paris شد و مدیر و استاد زبان فارسی گردید.

23) Jacques de Wallenbourg

24) Bianchi

25) Cité d'après Gilbert Lazard, «Introduction», in *Ferdowsi. Le Livre des Rois*, traduit par Jules Mohle, Paris, Sindbad, 1979, p. 23.

26) William Kirkpatrick

27) Friedrich Rückert

28) Comte Adolf von Schack

29) Adolf Friedrich Graf von Schack, *Heldensagen des Firdusi*, Berlin, W. Hertz, 1853, p. 104.

30) Friedrich, Rückert, *Ferdosi's Königsbuch*, tome 1, Berlin, G. Reimer, 1890, p. 160-161.

ژول مول، از این پاره، ترجمه‌ای مثنوی به دست داد به این شرح

Lorsque le soleil brillant eut disparu, qu'on eut fermé la porte du palais et qu'on en eut retiré la clé, l'esclave se rendit auprès de Dastân fils de Sâm et lui dit: Tout est préparé, viens! Le prince se dirigea vers le palais avec toute l'ardeur d'un homme qui cherche une épouse. La belle aux yeux noirs et aux joues de rose monta sur le toit, semblable à un cyprès surmonté de la pleine lune; et lorsque Dastân, fils de Sâm le cavalier, parut de loin, cette fille illustre ouvrit ses lèvres de grenat et fit entendre sa voix: «Bienvenu, chevalier, bienvenu!» (Ferdowsi, *Livre des Rois*, traduit du persan par Jules Mohl, extraits choisis et revus par Gilbert Lazard, Paris, Sindbad, 1979, p. 55).

31) Bibliothèque Royale

32) British Museum

۳۳) Sir John Malcolm. پس از درگذشت سرجان ملکم، این نسخه در کتابخانه ژول مول به جا مانده و، پس از درگذشت ژول مول، کنت گوینو Gobineau مالک آن شد. سرجان ملکم، پیاپی، به سمت‌های کارمند کمپانی هند شرقی، دیلماج، سفیر، و فرمانده ارتش بریتانیایی منصوب گشت.

34) Antoine QUATREMÈRE DE QUÏNEY

35) Jules MOHL, *Le Livre des Rois*, par Ferdowsi, publié, traduit et commenté par Jules MOHL, Paris, impr. Royale, 1838, p. XXI-XXII.

36) Voir aussi Shapur A. SHAHBAZI, *Ferdowsi. A critical biography*, Costa Mesa, Mazda Publishers, 1991, p. 23.

37) Ferdowsi, *Livre des Rois*, traduit du persan par Jules MOHL, choix et présentation de Gilbert LAZARD, Paris, Sindbad, 1979, p. 32.

38) *Ibid.*, p. 33.

39) Conrad BEYER, «Einleitung», in *Firdosi's Königsbuch (Shahname)*, übersetzt von Friedrich RICKERT. Aus dem Nachlass herausgegeben von Conrad BEYER, Band 1, Berlin, G. REIMER 1890, p. X-LII; ici, p. XX.

40) Heinrich HEINE

41) GÖTTE

42) Heinrich HEINE, *Romancero. Romanzero*, Introduction et traduction par Louis SAUZIN, Paris, AlsAubier, 1976, p. 112-115: «vollendet war das Lied/Überschickte seinem Gönner/ Der Poet das Manuskript./Zweimal hunderttausend Verse/In der Badestube war es,/In der Badestub'zu Gasna./Wo des Schaches schwarze Boten/ Den Firdusi angetroffen-/ Jeder schleppte einen Geldsack./Den er zu des Dichters Füßen/ Knieend legte, als den hohen/ Ehrensold für seine Dichtung./Der Poet riss die Säcke/ Hastig, um am lang entbehrten/ Goldesanblick sich zu laben-/Da gewahrt' er mit Bestürzung/Dass der Inhalt dieser Säcke/ Bleiches Silber, Silbertomans,/ Zweimalhunderttausend etwa-/ Und der Dichter lachte bitter.

هائنه، دراین منظومه، فرار و درگذشت فردوسی را نیز به نظم کشیده است.

43) → Joseph A. KRUSE, «Heinrich Heines 'Der Dichter Firdusi': Fremde Historie als eigene Situation», in Winfried Woesler (éd.), *Ballade und Historismus. Die Geschichte der Ballade des 19. Jahrhunderts*, Heidelberg, Universitätsverlag C. Winter, 2000, p. 116-134.

(۴۴) برای دیگر اشکال رمانس ←

Céline Trautmann-Waller, «Du Rabbīn du Bacharach aux "Mélodies hébraïques" du *Romancero*. Le judaïsme entre science et poésie», *Revue germanique internationale*, 9/1998, p. 115-128, et Isabelle Kalinowski, «L'histoire, les fantômes et la poésie dans le *Romancero*», *Revue germanique internationale*, 9/1998, p. 129-142.

45) Salomon HEINE

46) KRUSE, «Heinrich Heines "Der Dichter Firdusi"», p. 123.

47) Mathilde

48) Carl HEINE

49) → Mounir Fendir, *Halbmond, Kreuz und Schibboleth. Heinrich Heine und der islamische Orient*, Hambourg, Hoffmann & Campe, 1980, p. 122-127.

50) *Die Geschichte schönen Redekünste Persiens vom 4ten Jahrhundert der Hedschra, d. i. vom loten der christlichen Zeitrechnung bis auf unsere Zeit. Mit einer Blütenlese aus 200 persischen Dichtern.*

(۵۱) مع الوصف باید به صراحت گفت که سرنوشت هاینه به غمباری سرنوشت فردوسی نبود. هانری هاینه، هرچند می‌بایست ده سال انتظار کشد، کارل هاینه، سرانجام، آن مقرری را که وی خواستار بود پرداخت و او توانست، در حال حیات، آن را دریافت کند. کارل حتی وام‌های او را سروصورت داد. اما هانری هاینه بیش از آن سرخورده شده بود که آماده قدر نهادن بر رفتار خوش و دیر هنگام خانواده‌اش باشد.

→ KRUSE, «Heinrich Heines 'Der Dichter Firdusi'» (اثر هانری هاینه)، p. 130-131.

52) CASSAGNAU, «Le Divan de Goethe», p. 288.

53) KRUSE, «Heinrich Heines "Der Dichter Firdusi"», p. 125.

54) *West-östlicher Divan*

55) Johann Wolfgang Goethe, *Le Divan*, Préface et notes de Claude David, traduction d'Henri Lichtenberger, Paris, Gallimard 1984, p. 77. En allemand (به زبان آلمانی): «Ferdusi spricht/ "oh Welt! wie schamlos und boshaft du bist! / Du nährst und erziehst und tötest zugleich. / Nur wer von Allah begünstigt ist, / Der nährt sich, erzieht sich, lebendig und reich. / Was heißt denn Reichtum? Eine wärmende Sonne / Genießt sie der Bettler, wie wir sie genießen / Es möge doch keinen der Reichen verdrießen / Des Bettlers, im Eigensinn, selige Wonne» (Johann Wolfgang Goethe, *West-östlicher Divan*, édité et annoté par Hans-J. Weitz, Frankfurt am Main, Insel-Verlag, 1986, p. 44.)

56) Jean Mondor «Goethe du Nord au Sud. Les Voyage en Italie et le paradigme du Sud», *Revue germanique internationale*, 12 / 1999, p. 7-15, ici p. 7.

57) Alphonse de Lamartine, *Vie des grands hommes*, Paris, Aux Bureaux du Constitutionnel, 1856, p. 8-9.

58) *Ibid.*, p. 348.

59) *Ibid.*, p. 436-37.

60) Alphonse de Lamartine, *Cours familier de Littérature*, 25 vol, Paris, chez l'auteur, 1867, p. 670. لامارتین بر این باور است که سفرنامه شوالیه شاردن، از جمع سیاحان فرانسوی، از حیث زمان سفر، کشور بازدیدشونده، و گزارش خلیقات مردم آن، از همه جالب‌تر است.

61) *Ibid.*, p. 731-732.

62) *Ibid.*, p. 734.

63) *Ibid.*, p. 714.

64) *Ibid.*, p. 728.

65) *Ibid.*, p. 733-795.

اسم‌هایی که فراموش می‌شود

سید افشین سمائی (متخصص مغز و اعصاب، دانشیار دانشگاه علوم پزشکی سمنان)
سید مهدی سمائی (زبان‌شناس، استادیار پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران)*

گویشوران زبان‌ها، بسته به موضوعی که درباره آن سخن می‌گویند و بسته به شیوه‌ای که اختیار می‌کنند کلماتی را از داخل واژگان ذهنی^۱ برمی‌گزینند و آنها را دریافت جای می‌دهند. جست‌وجوی کلمات از واژگان ذهنی و بازیابی آنها امری عادی به نظر می‌رسد و غالباً به موقع و بجا، با صرف کمترین انرژی انجام می‌گیرد.

اما گاهی کلمات فراموش می‌شوند و، در فرایند بازیابی کلمات از واژگان ذهنی، اختلال پدید می‌آید. در این حالت، ممکن است، به جای کلمه فراموش شده، کلمه دیگری به یاد گویشوران بیاید. این نوع فراموشی و نشستن کلمه‌ای دیگر به جای کلمه فراموش شده را حالت نوک زبانی^۲ یا پدیده نوک زبانی^۳ می‌خوانند.

براون (Brown 1991) پدیده نوک زبانی را جهان‌شمول می‌داند که گویشور هر زبانی به آن دچار می‌شود. او چند نکته دیگر را نیز درباره حالت نوک زبانی یادآور می‌شود: الف- این حالت، به طور متوسط، هفته‌ای یک بار برای هر گویشوری رخ می‌دهد؛

* نگارندگان از سرکار خانم طیبه اسکندری، که در یافتن برخی اطلاعات این مقاله به آنان کمک کرده است، تشکر می‌کنند.

1) mental lexicon

2) tip-of-the-tongue state

3) tip-of-the-tongue phenomenon

ب-گوشوران، به مرور و با افزایش سن، بیشتر به این حالت دچار می‌شوند؛
ج- این پدیده عموماً در اسامی خاص رخ می‌دهد؛
د- معمولاً کلمه‌ای که به جای کلمه فراموش شده به یادگوشوران می‌آید رابطه‌ای
یافتنی با کلمه فراموش شده دارد؛

پدیده نوک زبانی را به دو صورت می‌توان بررسی کرد:
-از دیدگاه بالینی^۴. از این دیدگاه که دستاوردهای آن به کار درمان نام‌پریشی^۵ می‌آید،
چگونگی رخ دادن پدیده مذکور و عوامل جسمانی و روانی آن بررسی می‌شود.
-از دیدگاه زبانی. کلمات عناصری بی‌ارتباط با یکدیگر و پراکنده نیستند. نظامی که
در زبان وجود دارد شامل واژگان نیز می‌شود. نظم واژگان صوری و معنایی است. نظم
صوری واژگان را می‌توان در تصریف و اشتقاق و ترکیب مشاهده کرد. صیغگان عمدتاً
نظم دهنده افعال و کلمات هم‌خانواده و کلمات مشتقی که با وندهای واحد ساخته می‌شوند
همچنین کلمات مرکبی که با قاعده مشابه ساخته می‌شوند نمونه‌هایی از نظم صوری
واژگان‌اند. واژگان نظم معنایی هم دارد. ذات و معنی، ترادف، تضاد، شمول معنایی، و توسع
معنایی از جمله مفاهیمی هستند که به نظم معنایی مربوط می‌شوند.^۶
نظام درواژگان ارتباطاتی زبانی یا غیرزبانی بین کلمه فراموش شده و کلمه‌ای که
در حالت نوک زبانی جانشین آن می‌شود برقرار می‌سازد- ارتباطاتی که هم صوری و هم
معنایی است.

در دیدگاه زبانی، روابط زبانی بین کلمه فراموش شده و کلمه جانشین بررسی
می‌شود تا بتوان به نظامی زبانی در پدیده نوک زبانی دست یافت. دستاورد پژوهشی که
از این دیدگاه به پدیده نوک زبانی می‌پردازد به کار حوزه زبان‌شناسی قضایی^۷ و درمان
نام‌پریشی می‌آید.

اسامی خاص، همان‌گونه که براون (Brown 1991) اشاره کرده است، اصلی‌ترین کلماتی

4) clinical 5) anomic aphasia

۶) گزینش اصطلاحات به صورت خوشه‌ای در گروه واژه‌گزینی فرهنگستان زبان و ادب فارسی نیز تا
حدی بر اساس نظم معنایی و قیاسی (analogic) است.

7) forensic linguistics

هستند که گویشوران گاه آنها را به یاد نمی‌آورند. در این حالت، اسامی خاص دیگری به جای اسم فراموش شده به زبان می‌آید که از جنبه‌های گوناگون به اسم فراموش شده شباهت دارد. نگارندگان این مقاله داده‌هایی را که مربوط به حالت نوک زبانی اسامی خاص است گردآوری کرده‌اند. این داده‌ها به مرور زمان و از بافت کلام استخراج شده‌اند.^۸ در این مقاله، ابتدا رابطه واژگان ذهنی و پدیده نوک زبانی بررسی می‌شود؛ سپس داده‌ها از دیدگاه رابطه زبانی که بین اسم فراموش شده (N^1) و اسم جانشین (N^2) وجود دارد تحلیل می‌شوند. بخش پایانی نیز نتیجه‌گیری مقاله است.

۱ واژگان ذهنی و پدیده نوک زبانی

گویشوران هر زبان بخشی از الفاظ و صورت‌های زبان را به خاطر می‌سپارند تا آنها را در ساخت‌های زبان به کار ببرند. مجموعه این الفاظ و صورت‌ها را واژگان ذهنی می‌خوانند.

بودوان دوکورتنی^۹ واژگان را فهرست تکواژها می‌داند. (Aronoff and Anshen 1998, p. 52). این تعریف در تقابل با تعریفی است که بلومفیلد از واژگان کرده و آن را «زائده دستور و فهرست صورت‌های بی‌قاعده» دانسته است (Bloomfield 1933, p. 274). در تعریف کورتنی، واژگان فقط شامل تکواژهاست که کوچک‌ترین عناصر معنی دارند. اما، در تعریف بلومفیلد، سخن از صورت‌های بی‌قاعده است. این صورت‌ها شامل کلمات پیچیده^{۱۰} نیز می‌شود. کلماتی که ساختمان داخلی دارند و بدون رعایت قواعد متعارف صرفی ساخته شده‌اند^{۱۱}. این دو تعریف نسبتاً متقدم تفاوت اساسی دارند. پس از تحولاتی که از دهه هفتاد میلادی در نظریه‌های زبان‌شناسی پدید آمد، واژگان

(۸) فیلمی به نام *Don't say a word* ساخته گاری فیلدر (Garry Fleder) در ایجاد انگیزه این پژوهش بی‌تأثیر نبوده است. در این فیلم، جنایتکاران دختری را که در آسایشگاه روانی بستری است وادار به افشای رازی می‌کنند. دختر، بر اثر اضطراب و ترس، صورت مقلوب عددی چند رقمی را، که بخشی از راز است، به جای صورت اصلی به یاد می‌آورد.

9) Baudoin de Courtenay 10) complex word

(۱۱) کلماتی که از چند تکواژ ساخته شده‌اند و تجزیه‌پذیرند، به خلاف کلمات بسیط، دارای ساختمان داخلی‌اند.

نقشی مهمی یافت و درکانون توجه قرار گرفت و شمار تعاریف متفاوتی که از آن عرضه شد فزونی گرفت. تفاوت در تعاریف یکی در محتوا و آرایش محتوای واژگان است؛ دیگر نوع تعاملی است که واژگان با دیگر حوزه‌های دستور از جمله صرف دارد.

(BAUER 2004; ARONOFF 2005; PUSTEOVSKI 2006)

صرف و واژگان وابسته به هم‌اند؛ زیرا بخش عمده کلماتی که با اشتقاق و ترکیب ساخته می‌شوند در واژگان جای گرفته‌اند و گویشوران آنها را از درون واژگان ذهنی انتخاب می‌کنند. اما این دو حوزه با یکدیگر تعارضی دارند که بر نظام زبان اثر می‌گذارد بدین معنی که کلمات پیچیده موجود در واژگان غالباً مانع ساخته شدن کلمات خوش ساخت بالقوه^{۱۲} می‌شوند. این حالت را سد شدگی^{۱۳} می‌خوانند (ARONOFF and ANSHEN 1998). یعنی آنچه در واژگان وجود دارد مانع از ساخته شدن کلمات پیچیده بالقوه و در نتیجه مانع از پیدایش حشو در واژگان می‌شود. ولی گاهی سد شدگی عمل نمی‌کند و آن زمانی است که گویشوران کلمه پیچیده‌ای را فراموش کنند. در این حالت، از صرف کمک می‌گیرند و کلمه خوش ساخت بالقوه‌ای متناسب با بافت کلام می‌سازند.

در حالت نوک زبانی، فرایندی نظیر فرایند مذکور رخ می‌دهد. دو فرایند تا حدودی شبیه یکدیگرند. بدین معنی که کلمه‌ای فراموش می‌شود و کلمه‌ای دیگر به ناچار باید جانشین کلمه فراموش شده شود. (N² باید جانشین N¹ شود)

اما تفاوتی نیز وجود دارد: پدیده نوک زبانی شامل کلمات بسیط (غیر پیچیده) نیز می‌شود. لذا، آن N² ای که جانشین N¹ می‌گردد به ناچار باید از محتویات واژگان ذهنی – ذخیره بالفعل – انتخاب شود. در این حالت، فرایند واژه‌سازی^{۱۴} و قواعد زیای واژه‌سازی و سد شدگی در پدیده نوک زبانی دخالتی ندارند.

قدمت توجه به پدیده نوک زبانی به اواخر قرن نوزدهم میلادی می‌رسد (BROWN 1991). اما مطالعه آن تا نیمه دوم قرن بیستم منظم و روشمند نبود. نخستین بررسی نظام‌مند را ظاهراً براون و مک‌نیل (BROWN and MENEILL 1966) درباره آن انجام داده‌اند. به نظر آنان، اگر گویشور احساس کند کلمه‌ای را که به یاد نمی‌آورد می‌داند و مطمئن است که به یاد می‌آورد، در حالت نوک زبانی قرار دارد (Idem, p. 327). (SCHWARTZ and SMITH 1997 به نقل از)

12) potentially well formed

13) blocking

14) word formation rule

براون و مکنیل در تعریف دیگری از پدیده نوک زبانی آن را احساس نیل قریب الوقوع به هدف می‌دانند. (Id.)

۲ تحلیل داده‌ها

در این بخش، رابطه‌های زبانی و غیرزبانی داده‌ها تحلیل می‌شود. شمار داده‌هایی که در حالت نوک زبانی استخراج شده‌اند حدود ۵۵۰ اسم خاص است. چنانکه اشاره شد N^1 شباهت‌هایی به N^2 دارد. این شباهت‌ها یا زبانی است یا براساس دانش گویشوران از عالم خارج؛ بدین معنی که بین N^1 و N^2 روابطی زبانی نظیر رابطه معنایی، آوایی، صرفی، ریشه‌شناختی همچنین روابطی از حیث شکل مکتوب و وزن و هجا وجود دارد. گاه نیز شباهت N^1 به N^2 در چارچوب دانش غیرزبانی گویشوران جای می‌گیرد. با طبقه‌بندی شباهت‌های زبانی و غیرزبانی N^1 و N^2 می‌توان روابط بین این دو را نظم بخشید و قاعده‌مند کرد.

رابطه N^1 و N^2 به ندرت ساده است و عمدتاً تلفیقی است. در رابطه ساده، فقط یک نوع شباهت و، در روابط تلفیقی، همزمان چند نوع شباهت بین N^1 و N^2 وجود دارد. روابط مذکور، بسته به اسم‌هایی که به جای یکدیگر به کار می‌روند، ممکن است آمیزه‌ای از دو یا چند رابطه زبانی و حتی چند رابطه زبانی و غیرزبانی باشد. این روابط سلسله‌مراتبی‌اند؛ بدین معنی که، در رابطه‌های تلفیقی و مرکب، برخی از رابطه‌ها دارای اولویت و بر دیگر روابط مرجح‌اند. اینک انواع روابط بین N^1 و N^2 به صورت جدول نشان داده می‌شود. در هر جدول، متناسب با رابطه مفروض، مثال‌هایی از ۵۵۰ داده عرضه خواهد شد.

۲-۱ روابط زبانی

اشاره شد که روابط زبانی عمدتاً تلفیقی و مرکب‌اند. در اینجا، ابتدا هریک از رابطه‌های اصلی زبانی (آوایی، صرفی، معنایی، ریشه‌شناختی، رابطه براساس شکل مکتوب و وزن و هجا) در جدول‌هایی مستقل عرضه می‌شود. رابطه عرضه شده در هر جدول اصلی است. این رابطه‌ها ارکان رابطه‌های تلفیقی هستند؛ بدین معنی که ممکن است، بین مجموعه‌ای از N^1 ها و N^2 ها، رابطه معنایی رابطه اصلی باشد ولی رابطه آوایی و وزنی نیز وجود

داشته باشد یا حتّی رابطهٔ آوایی اصل باشد و رابطهٔ غیرزبانی که براساس دانش عالم خارج است نیز برقرار باشد.
 پس از بررسی رابطه‌های اصلی و ذکر مثال برای آنها در جداول مربوط، رابطه‌های تلفیقی و مرکّب نیز بررسی خواهد شد.

۲-۱-۱ رابطهٔ آوایی

در رابطهٔ آوایی اولاً صامت‌ها وجه شباهت قرار می‌گیرند نه مصوّت‌ها. ثانیاً به نظر می‌رسد برخی صامت‌ها بر صامت‌های دیگر تقدّم دارند – صامت‌هایی نظیر ک، گ، ق، خ، ف، ج، چ و صامت کم‌بسامد و نشاندار ژ که غالباً رابط آوایی N^1 و N^2 قرار می‌گیرند.

N^2	N^1
خالد	خلیل
تقوایی	قنواتی
نغمه	قطره
کاتبی	اتکال
فولکور	فروید
خلیلی	خالقیان
خزیمه	خزعلی
کاتوزیان	اتابکی
جابری	ماجدی
یلدا	لیدا
قبا	قوام
ماهان	هما
بی‌هقی	حقّانی
ژیلا	ژاله

جدول شمارهٔ ۱- رابطهٔ آوایی

چنانکه ملاحظه می‌شود، صامت‌هایی نظیر خ، ق، ک، ج، ف و ژ عناصر شباهت‌های آوایی‌اند. رابطه آوایی مهم‌ترین رابطه بین N^1 و N^2 است و در همه روابط تلفیقی شرکت دارد.

۲-۱-۲ رابطه صرفی

ساختمان صرفی N^1 نیز بر انتخاب N^2 تأثیر می‌گذارد. رابطه صرفی N^1 و N^2 گاهی بر اساس وندهای مشترک و زمانی بر مبنای تکواژهای آزاد^{۱۵} است.

N^2	N^1
کاظمیه، محمودیه*	جعفریه
غیاثیان	صباغیان
ابریشم‌چی	دستمال‌چی
مهرنوش	شهرنوش
کی‌منش	بهمینش
قنادان	معماران
مهندسید	مهتاب
گلزار	گلریز
اسدالله	سیف‌الله

* گاهی چند N^2 به جای N^1 در حالت نوک زبانی به کار می‌رود.

جدول شماره ۲- رابطه صرفی

چنانچه ملاحظه می‌شود، در برخی اسامی، وندهای مشترک نظیر -ئیّه و -ان و -چی و، در برخی دیگر، تکواژهای آزاد مانند مه و گل و الله عناصر رابطه صرفی قرار گرفته‌اند.

۲-۱-۳ رابطه معنایی

گاهی بین N^1 و N^2 رابطه معنایی وجود دارد.

N^2	N^1
دین محمدی، امامی	پیغمبرزاده
چوپان زاده، دامیار	گلۀ داری
شمسی‌پور	چراغ‌پور
جواهری	زُمرُدی
قزل‌حصار	کهریزک
جوانمردی	آزادیخواه
باوقاریان	باشوکت
نیکبخت	نکونام
چلیچله	چکاوک
برزگر، کشاورز، دهقان	کِشتگر
سامان	اسکان

جدول شماره ۳- رابطه معنایی

رابطه معنایی در جدول شماره ۳ را در سه نوع می‌توان جای داد: رابطه مترادف (بین «کِشتگر» و «برزگر و کشاورز و دهقان»); رابطه براساس مؤلفه‌های معنایی مشترک (بین «گلۀ داری» و «چوپان‌زاده و دامیار»); رابطه براساس دانش عالم خارج (بین اسکان و سامان)^{۱۶}

۲-۱-۴ رابطه ریشه‌شناختی

در این نوع رابطه، اسمی هم‌ریشه با اسم فراموش شده به زبان می‌آید.

(۱۶) اسکان و سامان نام‌های دو مجتمع مسکونی در تهران‌اند.

N ²	N ¹
محفوظی	حافظی
افخمی، فخمی	فخام‌زاده
مقسومی	قسمتی
کرمی	اکرامی
رحمتی	رحمانی
توگلی	وکیلی
فلاحی	فلاحتی
حکیمی	حکمت
سجادی	ساجدی

جدول شماره ۴- رابطه ریشه‌شناختی

۲-۱-۵ رابطه وزنی-هجایی

رابطه N¹ و N² در این نوع بر مبنای وزن مشترک یا هجاهای مشابه است؛ مثل معترف (N¹) و معتکف (N²) که هر دو بر وزن مفتعل‌اند و کمیت و کیفیت هجاهای شهین و مهین مشابه‌اند. هر دو هجائی‌اند و از یک هجای کوتاه و یک هجای بلند ساخته شده‌اند.

N ²	N ¹
معتکف	معترف
برائت، کرامت، نجابت، شرافت	امانت
نجابت	اطاعت
مهین	شهین
حقیقت	طریقت
شرافت، کرامت	بشارت
اعتمادی	میرعمادی
راهبه	راحله
کرامت	شرافت

جدول شماره ۵- رابطه وزنی و هجائی

۲-۱-۶ رابطه تصویری

در این حالت، شکل مکتوب N^1 در N^2 درگوشور اثر می‌گذارد. گویشور، در حالت نوک زبانی، تصویر N^1 را به یاد می‌آورد و N^2 را بر حسب شباهت با تصویر N^1 به زبان می‌راند. بدیهی است این معیار شامل گویشوران بی‌سواد و کم‌سواد نمی‌شود و خاص افراد تحصیل‌کرده است.^{۱۷}

N^2	N^1
مانا، مایا، منادا	مبینا
صباحی	مصباحی
عین‌آباد*	عبدل‌آباد
کوراندو	مورانو
رضوی	رضوانی

*عادل فردوسی‌پور در تاریخ ۸۸/۸/۱۱ و در برنامه نود، عباس را به جای عبدالحمید نشاناد و در توجیه آن گفت که هردو حرف «ع» دارند. پیداست که تصویر «ع» باعث حالت نوک زبانی شده نه صدای آن. ملاک رابطه تصویری البته در دیگر روابط از جمله رابطه‌های صرفی وزنی بی‌تأثیر نیست و این روابط مثال‌های مشترکی دارند. این مسئله که مربوط به روابط تلفیقی است در انتهای همین بخش (۲-۱) مطرح می‌شود.

جدول شماره ۶- رابطه تصویری

۲-۱-۷ روابط تلفیقی

روابط زبانی را در شش نوع جای دادیم که شواهد آنها در جدول‌های شماره ۱ تا ۶ مندرج است. همان‌گونه که اشاره شد، رابطه N^1 و N^2 معمولاً آمیزه‌ای از این شش رابطه است. این رابطه به ندرت ساده و تک‌وجهی است و غالباً آمیزه‌ای از رابطه‌های اصلی و حتی تلفیقی از رابطه‌های اصلی و رابطه غیر زبانی است.

۱۷) به نظر می‌رسد تأثیر رابطه تصویری در نشانادن N^2 به جای N^1 قابل توجه‌تر از آن باشد که برای اثبات آن به چند مثال اکتفا شود. اما دلیل این اثبات، برخلاف اغلب روابط، ذهنی و براساس تصور و بیشتر تجربه‌ای شخصی است.

از شش رابطهٔ زبانی فقط رابطهٔ آوایی و برخی رابطه‌های معنایی را می‌توان ساده و غیر تلفیقی شمرد؛ مثل رابطهٔ آوایی اسم‌هایی نظیر ژاله و ژیا که کاملاً مستقل و منفردند و رابطهٔ معنایی اسم‌هایی همچون «پیغمبرزاده» و «دین‌محمدی و امامی». اما در رابطهٔ معنایی جدول ۳، اسم‌هایی مانند چکاوک و چلچله وجود دارد که، سوای رابطهٔ معنایی، رابطهٔ آوایی نیز دارند همچنین کشتگر و برزگر که سوای رابطهٔ معنایی دارای رابطهٔ آوایی و تصویری نیز هستند.

در جدول شمارهٔ ۲ مربوط به رابطهٔ صرفی، رابطه‌های معنایی و صرفی و آوایی نیز وجود دارد: رابطهٔ دستمال‌چی و ابریشم‌چی از سه نوع صرفی و معنایی و آوایی است و رابطهٔ گلریر و گلزار تلفیقی از رابطه‌های صرفی و آوایی است.

در همهٔ اسم‌های N^1 و N^2 جدول شمارهٔ ۳ رابطهٔ آوایی نیز وجود دارد. در جدول شمارهٔ ۴، سوای رابطهٔ ریشه‌شناختی، رابطهٔ آوایی نیز مطرح است.

در جدول شمارهٔ ۵، ترکیبی از رابطه‌های وزنی و هجایی و آوایی و تصویری را می‌توان سراغ گرفت؛ نظیر رابطهٔ معترف و معتكف یا رابطهٔ بشارت و شرافت و کرامت.

در جدول شمارهٔ ۶ نیز، سوای رابطهٔ تصویری، رابطهٔ آوایی می‌توان یافت. در روابط تلفیقی طبعاً سلسله مراتب وجود دارد؛ بدین معنی که یکی از روابط پایه و اصل واقع می‌شود و رابطه یا روابط دیگر پس از آن عمل می‌کنند. مثلاً در رابطهٔ صرفی دستمال‌چی و ابریشم‌چی ابتدا پسوند «چی» ملاک رابطه قرار گرفته سپس ابریشم که با دستمال رابطهٔ معنایی دارد انتخاب شده است. یا رابطهٔ معماران و قنادان، به ترتیب، براساس صرفی سپس دانش عالم خارج (رابطهٔ شغلی معمار و قناد) برقرار شده است.^{۱۸}

۲-۲ رابطهٔ غیرزبانی

در مواردی، انتخاب N^2 به جای N^1 براساس دانش غیر زبانی گویشوران صورت می‌گیرد و از حوزهٔ زبانی خارج می‌شود. برای رابطهٔ غیر زبانی، برخلاف رابطهٔ زبانی، انواع متعدّد معین و مشخص نمی‌توان قایل شد. اما این رابطه از یک جهت به رابطهٔ زبانی

۱۸) رابطهٔ ریشه‌شناختی رابطه‌ای به اجبار تلفیقی است زیرا در ریشهٔ کلمات صامت‌های مشترک وجود دارد. نظیر حافظی- محفوظی و حکمت- حکیمی.

شباهت دارد و آن اینکه همانند رابطهٔ زبانی غالباً تلفیقی است و از اجتماع چند رابطه پدید می‌آید. رابطهٔ تلفیقی غیر زبانی نیز آمیزه‌ای از رابطهٔ غیر زبانی و یک یا چند رابطهٔ زبانی است.

میزان دانش غیر زبانی گویشوران ممکن است در نوع رابطهٔ N^1 و N^2 اثر بگذارد. دانش گویشوران از عالم خارج با هم تفاوت دارد و این تفاوت ممکن است نوع رابطهٔ N^1 و N^2 را تغییر دهد؛ بدین معنی که، هرگاه دانش غیر زبانی گویشور برای ایجاد رابطه بین N^1 و N^2 کافی نباشد، ممکن است N^2 بر اساس یکی از رابطه‌های زبانی به جای N^1 انتخاب شود.

مثال‌هایی که در این باب عرضه می‌شود نمودار معلوماتی است که گویشوران در حوزه‌هایی نظیر تاریخ و هنر و سیاست و جغرافی و ورزش و علم دارند.

N^2	N^1
افلاطون، سقراط، ارسطو	جالینوس
چنگیز، تیمور	آتیلا
سیاوش	افراسیاب
سنائی	معزّی
فلچر	کراچ
مارچلو ماسترویانی	مایکل کین
داستین هافمن	آنتونی هاپکینز
جیمز کامرون	جین هاکمن
کیم نوواک	کاترین دونوو
ریچارد برتن	شون کانری
سلیکات	ارسنیک
سیانکی	بادامکی
دماوند، الوند	البرز

جماران	جمکران
خزعلی	خلجی
بتی	هلن
سیاوش	افراسیابی
جواهریان	مظفریان
بختیاری	قشقایی
خوارزمی	سلجوقی
کبکانیان	باکری
(آیت‌الله) کاشانی	(آیت‌الله) مشکینی
باباگوریو	اوژنی گراند
کانت	دکارت

گوشوری که دچار حالت نوک زبانی شده آگاه است که جالینوس و افلاطون و ارسطو اولاً در کدام دوره تاریخی می‌زیسته‌اند و ثانیاً شهروند کدام کشور بوده‌اند و ثالثاً در چه حوزه‌ای فعالیت می‌کرده‌اند؛ معزی و سنائی شاعران قرن پنجم- ششم هجری‌اند؛ مایل کین، آنتونی هاپکینز، جین هاکمن، کاترین دونوو، و شون کانری و صاحبان اسامی جانشین آنان هنرپیشه‌اند؛ و باکری و کبکانیان شهدای دفاع مقدس‌اند. گوشور می‌داند که مظفریان جواهرفروش است، خلجی و خزعلی تحلیل‌گر سیاسی‌اند، اوژنی گراند نام یکی از شخصیت‌های رمان بالزاک، و باباگوریو نام یکی از رمان‌های بالزاک است؛ همچنین کراچ و فلچر، بادامکی و سیانکی فوتبالیست؛ دکارت و کانت فیلسوف؛ و هلن و بتی خواننده‌اند. ارتباط N^1 و N^2 در این موارد بسته به دانش گوشوران از عالم خارج و از حوزه زبان بیرون است.

رابطه N^1 و N^2 در برخی از مثال‌ها در این باب تلفیقی است از دانش غیرزبانی و رابطه‌های زبانی: کراچ و فلچر ابتدا براساس دانش گوشوران از عالم خارج به هم مربوط می‌شوند، سپس N^2 بر مبنای رابطه آوایی (هر دو دارای صامت «چ») به جای N^1 قرار می‌گیرد^{۱۹}. باکری- کبکانیان، مشکینی- کاشانی، دکارت- کانت، جمکران- جماران، و خلجی- خزعلی

(۱۹) در روابط تلفیقی غیر زبانی نیز همانند روابط تلفیقی زبان اولویت روابط وجود دارد. بدین معنی که

صامت مشترک دارند. مظفریان و جواهریان دارای پسوند صرفی واحدی هستند.

۳ نتیجه

رابطه‌ای که در حالت نوک زبانی بین N^1 و N^2 وجود دارد زبانی یا غیر زبانی است. روابط زبانی غالباً تلفیقی‌اند و از اجتماع چند رابطه پدید می‌آیند. رابطه‌های اصلی زبانی را در شش نوع آوایی، صرفی، معنایی، ریشه‌شناختی، تصویری، وزنی-هجایی می‌توان جای داد.

رابطه زبانی N^1 و N^2 از مجموع یک رابطه اصلی و یک یا چند رابطه دیگر ساخته می‌شود. رابطه غیر زبانی که مبتنی بر دانش غیر زبانی گویشوران است نیز، همانند رابطه زبانی، از ترکیب چند رابطه پدید می‌آید. اما این رابطه دو تفاوت با رابطه زبانی دارد: یکی آنکه رابطه زبانی خود به انوعی تقسیم می‌شود. بنابراین رابطه تلفیقی آن غالباً آمیزه‌ای از انواع رابطه‌های زبانی است. اما رابطه غیر زبانی از نوع تلفیقی از یک رابطه غیر زبانی و یک یا چند رابطه زبانی ساخته می‌شود.

دیگر آنکه دانش غیر زبانی گویشوران، شامل معلومات در حوزه‌هایی نظیر تاریخی و هنری و سیاسی و جغرافیایی و ورزشی و علمی، به یک اندازه نیست و میزان دانش گویشوران از عالم خارج بر رابطه N^1 و N^2 اثر می‌گذارد و ممکن است نوع رابطه را از غیر زبانی به زبانی مبدل سازد.

در خاتمه، شایسته است درباره تحلیل نگارندگان مقاله گفته شود که البته جنبه نهایی ندارد و در زبان فارسی فتح باب است. پژوهشگران علاقه‌مند به این مبحث کاربردی چه بسا، با نگاهی متفاوت، تحلیل‌های نازک‌بینانه‌ای از داده‌هایی مشابه عرضه کنند.

کتابنامه

Aronoff, Mark and Frank Anshen (1998), "Morphology and the Lexicon: Lexicalization and Productivity, in Andrew Spencer and Arnold M Zwicky" (eds), *The Handbook of Morphology*, Blackwell, pp. 237-247.

→ روابط غیر زبانی پایه رابطه است و دیگر روابط آن را تکمیل می‌کنند.

- ARONOFF, Mark (2005), *What is Morphology*, Blackwell.
- BAUER, Laurie (2004), *A Glossary of Morphology*, Edinburgh University Press.
- BLOOMFIELD, Leonard (1933), *Language*, Holt, Rinehart and Winston.
- BROWN, Alan, S. (1991), "A review of the Tip-of-the Tongue Experience", *Psychological Bulletin*, vol 109, 2, pp. 204-223.
- BROWN, R. and D. McNeill (1966), "The Tip-of-the Tongue Phenomenon", *Journal of Verbal Learning and Verbal Behavior*, 5, pp.325-337.
- FORSTER, Kenneth (2007), "Visual Word Recognition: Problem and Issues, in Gonia Jarema and Gry Libben" (eds), *The Mental Lexicon: Core Perspectives*, Elsevier, pp. 31-54.
- HANLEY, J. Richard and Elaine S. Cowell (1988), "The Effects of different Types of Retrieval Cues on the Recall of Names of Famous faces", *Memory and Cognition*, 16 (6), pp. 545-555.
- KORNEL, Nate, and Janet Metcalfe (2006), "Blockers Do Not Block Recall During Tip-of-the Tongue States", *Metacognition Learning*, 1: pp. 248-261.
- MACOIR Joël and Marion FOSSARD (2008), *Long-term Memory and Language: Differentiation Between Access to Words in Declarative Memory and Rule Application in Procedural Memory*, *Spectrum*, Vol 1, pp. 1-9.
- OUYANG, Ming and A. THOMAS, STEVEN, (2005), *A Requirement For Memory Retrieval During and After Long-term Extinction Learning*, *PNAS*, vol 102, no. 26, 9347-9352.
- PUSTEJOVSKY, James (2006), "On the Nature of Lexical Knowledge", *Machine Translation*, 5, pp. 1-4.
- SMITH, S. M. (1994), "Frustrated Feelings of Imminent Recall: On the Tip-of-the- tongue", in J. Metcalfe and A. P. Shimamura (eds), *Metacognition: Knowing about Knowing*, pp. 27-46, MIT Press.
- SCHWARTZ, Bennett, L., and Steven Smith (1997), "The Retrieval of Related Information Influences Tip-of-the Tongue States", *Journal of Memory and Language* 36, pp. 68-86.





کتاب

تاریخ ادبیات فارسی، پیوست ۱: ادبیات ایران پیش از اسلام^۱، به کوشش رونالد امریک^۲، ماریا ماتسوخ^۳، ترجمه فارسی زیر نظر ژاله آموزگار، انتشارات سخن، تهران ۱۳۹۳.

مجموعه تاریخ ادبیات فارسی به کوشش بنیاد فرهنگ ایرانی و مرکز مطالعات ایران‌شناسی دانشگاه کلمبیا در هجده مجلد به زبان انگلیسی در دست تألیف است. جلد هفدهم که از مجلدات پیوست تاریخ ادبیات فارسی است به ادبیات ایران پیش از اسلام اختصاص یافته است.

کتاب، به ترتیب مطالب آن، شامل پیشگفتار خانم ژاله آموزگار بر ترجمه فارسی؛ معرفی نویسندگان، پیشگفتار مجموعه انگلیسی؛ مقدمه ماریا ماتسوخ؛ و هفت بخش است به شرح زیر: ادبیات اوستایی، ترجمه احمد رضا قائم مقامی؛ ادبیات کتیبه‌ای، ترجمه سیروس نصرالله‌زاده؛ ادبیات پهلوی، ترجمه نرجس بانو صبوری؛ ادبیات مانوی به زبان‌های ایرانی، ترجمه نرجس بانو صبوری؛ ادبیات مسیحی در زبان‌های ایرانی میانه، ترجمه نگین صالحی‌نیا؛ ادبیات سغدی بودایی،

ترجمه نگین صالحی‌نیا؛ ادبیات ختنی، ترجمه محمود جعفری دهقی.

بخش نخست این اثر به قلم آلموت هیئتسه^۴، استادیار مطالعات زردشتی در مدرسه مطالعات شرقی و افریقایی دانشگاه لندن است. از مهم‌ترین آثار او می‌توان ترجمه و تصحیح زامیاد یشت^۵ (۱۹۹۴)؛ «مزد» در هند و ایرانی: بررسی معناشناختی ریگ‌ودا^۶ و اوستا^۷ (۲۰۰۰)؛ و یسنای هیتی^۷ (۲۰۰۷) را نام برد. او ادبیات اوستایی را، افزون بر تقسیم‌بندی سنتی اوستای قدیم و جدید، به لحاظ کاربردی نیز به دو بخش متون آیینی و متون نیایشی تقسیم کرده است.

1) *A History of Persian Literature: The Literature of Pre-Islamic Iran*

2) Roland EMMERICK

3) Maria MACUCH

4) Almut HINZE

5) *Der Zamyād yašt. Edition, Übersetzung, Kommentar*

6) 'Lohn' in Indoiranischen: Eine semantische Studie des Rigveda und Avesta

7) *Yasna Haptayhāiti*

متون آیینی شامل متن‌هایی است که روحانیان در مراسم دینی در آتشکده قرائت می‌کنند، شامل یسنه، ویسپژد و وندیداد. متون نیایشی متونی است که روحانی یا عام در هر جایی می‌خوانند، شامل یشتها و ذکرها و دعا‌هایی که در خرده‌اوستا آمده است. مؤلف، در بخش متون آیینی، ضمن بررسی و تحلیل گاهان و یسن هفت‌ها به تاریخ و خاستگاه زردشت نیز پرداخته است.

بخش دوم شامل ادبیات کتیبه‌ای در زبان‌های ایرانی باستان و میانه نوشته فیلیپ هویسه^۸، استاد تاریخ و زبان‌های ایران پیش از اسلام است. از آثار مهم او می‌توان به کتیبه سه زبانه شاپور اول در کعبه زردشت^۹ (۱۹۹۹)؛ «y» پایانی در کتیبه‌های فارسی میانه و قانون وزن در کتیبه‌های فارسی میانه متقدم^{۱۰} (۲۰۰۳)؛ و ایران باستان^{۱۱} (۲۰۰۵) اشاره کرد. مؤلف، با رویکردی جدید، به شرح و بررسی کتیبه‌های فارسی باستان، کتیبه‌های آرامی-ایرانی، کتیبه‌های پارتی، و کتیبه‌های فارسی میانه پرداخته است. وی هدف از این پژوهش را نخست تلاشی در جهت تحلیل ساختارهای روایی و ویژگی‌های سبکی برخی از کتیبه‌های ایرانی باستان و میانه دانسته است. او همچنین، برای تکمیل این پژوهش، به اختصار به سفال‌نوشته‌ها، پاپیروس‌ها و، تا حدی، پوست‌نوشته‌ها پرداخته است.

بخش سوم، ادبیات پهلوی، تألیف ماریا ماتسوخ، رئیس مؤسسه مطالعات ایرانی دانشگاه آزاد برلین است. زمینه مطالعات و تحقیقات او درباره نظام حقوقی ایران پیش از اسلام و تأثیر آن

بر نظام حقوقی تلمود بابلی و اسلامی است. از تألیفات مهم او می‌توان کتاب حقوقی ساسانی مادبان هزار دستان^{۱۲} (۱۹۸۱) و مناظره حقوقی و محکمه قضاوت در آغاز قرن هفتم در ایران، «مجموعه حقوقی فروخ مرد وهرامان»^{۱۳} (۱۹۹۸) را نام برد. مؤلف، در این بخش، به دنبال شرح دو اصطلاح پهلوی و فارسی میانه، به اسباب و دلایل پراکندگی و کامل نبودن آثار پهلوی پرداخته و به سه دلیل عمده اشاره می‌کند: یکی آنکه بخش بزرگی از میراث ادبی و زردشتی در قرن هفتم میلادی در پی هجوم اعراب به ایران، به طور عمدی یا اتفاقی، نابود شده است؛ دیگر آنکه، به جای خط دشوار پهلوی و هزوارش سامی، خط عربی برای نوشتن فارسی اختیار و قالب‌های عربی به‌ویژه در انواع شعر پذیرفته شده است؛ سرانجام آنکه احتمالاً روند انتقال از فرهنگ شفاهی به مکتوب، برای حفظ آثار داستانی و قصه‌های پهلوانی و داستان‌های عشقی در زمان فتح ایران، به دست مسلمانان تازه آغاز شده بوده است. مؤلف،

8) Philip Huyse

9) *Die dreisprachige Inschrift Šābuhr's I an der ka'ba-i Zardušt*

10) L' « y » final dans les inscriptions moyen-perse et la loi rythmique proto-moyen perse

11) *La Perse antique*

12) *Das sasanidische Rechtsbuch "Mātakdān i Hazār Dānistān"*

13) *Rechtskasuistik und Gerichtspraxis zu Beginn des siebenten Jahrhunderts in Iran; Die Rechtssammlung des Farrohmard ī Wahrāmān*

در ادامه - با تقسیم‌بندی مطالب به مباحث متعدد دینی و آثار مربوط به آخرت و پیشگویی؛ ادبیات اندرزی و متون کوتاه اخلاقی، تاریخی، حماسی و جغرافیایی؛ رساله‌های سیاسی، جانورشناسی، گیاه‌شناسی، و پزشکی؛ آثار حقوقی؛ ادبیات تخیلی و شعر - به شرح و بررسی آثار پهلوی پرداخته است.

بخش چهارم به ادبیات مانوی به زبان‌های ایرانی اختصاص یافته است. این بخش نوشته ورنر زوندرمان^{۱۴}، استاد و پژوهشگر نامدار زبان‌های ایرانی به‌ویژه زبان ایرانی تُرفانی است. یکی از مهم‌ترین آثار او تصحیح انتقادی پنج جلد از متون سغدی و پارتی و فارسی میانه از مجموعه متون تُرفان دربرلین^{۱۵} بین سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۹۷ است. در آغاز، نویسنده مروری بر سهم ادبیات مانوی در تاریخ ادبیات ایران، کشف متون ایرانی، دستنویس‌ها و قطعات، قالب‌ها و اصطلاحات ادبی شامل آثار منثور و موزون داشته، سپس، در بخش متون ادبی، به آثار مانی پرداخته و، در ادامه مطلب، آثار منثور غیر اصیل، نامه‌ها، تمثیلات، اعترافنامه‌ها، گفتگوها، معماها، متون شعری و همچنین اسناد به جای مانده از زندگی ساکنان واحه تُرفان در نیمه دوم هزاره اول پس از میلاد را شرح و بررسی کرده است. نوشته زوندرمان بر اساس آخرین اطلاعات و پژوهش‌های مانوی است. وی پژوهش‌های پیشین خود را نیز در این مقاله روزآمد کرده است.

بخش پنجم، «ادبیات مسیحی در زبان‌های ایرانی میانه»، نوشته نیکلاس سیمز ویلیامز^{۱۶}، استاد

و محقق مطالعات ایرانی و آسیای مرکزی در مدرسه مطالعات شرقی و افریقایی لندن است. از آثار مهم او می‌توان به دستنویس سغدی مسیحی (C2)^{۱۷} (۱۹۸۵) و اسناد بلخی از افغانستان شمالی^{۱۸} (۲۰۰۰) اشاره کرد. سیمز ویلیامز این بخش را بر اساس دو مقاله پیشین خود با تجدید نظر نوشته است. به تصریح نویسنده، در میان زبان‌های ایرانی میانه، تنها دو زبان فارسی میانه و سغدی است که در متون برجای مانده از آنها متون مسیحی نیز به چشم می‌خورد. او ادبیات مسیحی را شاخه‌ای از ادبیات سریانی به شمار آورده است.

بخش ششم به ادبیات سغدی بودایی، نوشته یوتاکا یوشیدا^{۱۹}، استاد زبان‌شناسی دانشگاه کیوتو، اختصاص یافته است. از آثار مهم او می‌توان یادداشت‌هایی بر سندهای هشت تا نهم میلادی از حفاری‌های ختن^{۲۰} (۲۰۰۵) و قطعه‌ای ایرانی از مجموع آثانی^{۲۱} با همکاری کودارا^{۲۲} و زوندرمان (۱۹۹۷) را نام برد. نویسنده، در این بخش، به شرحی

14) Werner SUNDERMANN

15) *Berliner Turfantexte* IV, XI, XV, XVII, XIX

16) Nicholas Sims-Williams

17) *The Christian Sogdian Manuscript C2*18) *Bactrian Documents from Northern Afghanistan*

19) Yutaka Yoshida

20) *Notes on the Khotanese Document of the 8th-9th Centuries Unearthed from Khotan*21) *Iranians Fragments from the Otani Collection*

22) Kudara

درباره جغرافیای سرزمین سغد، فعالیت‌های تجاری سغدیان بر پایه اسناد به دست آمده از آسیای مرکزی مانند گذرنامه‌ها و قراردادها پرداخته همچنین به نمونه‌هایی از متون بودایی درباره دعاها و وردهایی که برای حفظ و رهایی از بیماری‌ها و دشواری‌ها بوده اشاره کرده است. سرفصل‌های این بخش‌اند: سغدیان و آیین بودایی، متون مربوط به بوداها و بودی ستوه‌های نیکوکار (عنوانی است در آئین بودیسم برای موجوداتی علوی که در رستگاری انسان مؤثرند)، متون اخلاقی، متون داستانی، ادبیات چان (مکتب مراقبه)، دیگر متون و روش‌های ترجمه، راهبان سغدی، سغدیان و اویغورها.

بخش هفتم، «ادبیات ختنی»، نوشته مائورو مَجّی^{۲۳}، استادیار فقه‌اللغه هند و ایرانی در دانشگاه شرق‌شناسی ناپل است. مطالعه درباره متون ختنی از سال ۱۸۹۷، با انتشار نخستین چاپ عکسی دستنویس‌ها به همت آگوست فردریش رودلف هوزنله^{۲۴}، آغاز شد. تاکنون نیز، دانشمندان بسیاری از جمله هارولد والتیر بیلی^{۲۵}، رونالد امیریک، و دسباتووسکایا^{۲۶} متون ختنی را تصحیح یا تصحیح مجدد کرده‌اند. با وجود این، هنوز دستنویس‌ها و قطعات بسیاری منتشر نشده است. دستنویس‌های ختنی حاوی اسناد و متون ادبی است. نویسنده، در این پژوهش، متون ادبی را بررسی کرده و اطلاعات کاملی درباره خط، نوع دستنویس‌ها، و اوزان شعری به دست داده است. دیگر مباحث این بخش شامل منشأ ادبیات بودایی به زبان ختنی، ورود آیین بودایی به ختن،

طبقه‌بندی متون ختنی بودایی است. مائورو مَجّی همچنین به شرح و بررسی فصول زامبستا (زَمبِسته)، منظومه‌ای به ختنی کهن، پرداخته است. هدف از تألیف تاریخ ادبیات فارسی ارائه اطلاعات جامع همراه با اسناد و شواهد روشن و دیدگاهی انتقادی به دست محققان برجسته اعلام شده است. تدوین و ویراستاری این جلد، که به ادبیات ایران پیش از اسلام اختصاص یافته، به همت رونالد امیریک انجام گرفته و، پس از درگذشت او در سال ۲۰۰۱، ادامه کار به ماریا ماتسوخ وگذار شده است. به تصریح ماریا ماتسوخ، هدف اصلی نگاهی کوتاه و دقیق به آثار مهم ادبی زبان‌های ایرانی باستان و میانه است و سعی بر آن بوده که اطلاعات گرد آمده هم برای دانشجویان و هم متخصصان مفید باشد.

همچنان‌که در پیشگفتار برگردان فارسی کتاب آمده است، ضبط مشهور نام‌های خاص ذکر شده و صورت دیگر آن (فقط در بارِ اَوّل) میان دو ابرو درج شده است، مانند کانشکا (کانشکه). همچنین برخی از اسامی متون ختنی و بودایی و سنسکریت تنها با آوانگاری آمده است. در ترجمه فارسی، دو فهرست کوتاه و مفصل آمده که فهرست مفصل در نسخه فارسی مفصل‌تر از فهرست نسخه اصلی است. در نمایه نیز، مانند نسخه اصلی، تنها نام متن‌ها وارد شده است. در پایان کتاب، فهرست

23) Mauro Maggi

24) A. F. R. Hoernle

25) H. W. Bailey

26) Dsjatovskaja

اختصارات و کتابنامه غنی این جلد گنجانده شده است.

از پژوهش‌های ارزنده دیگری که در زمینه ادبیات ایران پیش از اسلام به رشته تحریر درآمده است می‌توان زبان و ادبیات پهلوی، فارسی میانه نوشته ج. تاوادی^{۲۷}؛ ترجمه س. نجم‌آبادی (۱۳۵۵)؛ تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام به قلم احمد تفضلی (۱۳۷۶)؛ و ادبیات پهلوی نوشته کارلو چرتی^{۲۸} (۲۰۰۱) را نام برد.

یلداشکوهی

پیروزی، شادی، زندگی زنان گیلان (دانشنامه فرهنگ و تمدن گیلان)، ایلینا، رشت ۱۳۸۹، ۱۶۰ صفحه.

کتاب حاضر یکی از عناوین دانشنامه فرهنگ و تمدن گیلان* و حاصل پژوهش شادی پیروزی است که به همت معاونت برنامه‌ریزی استانداری گیلان و حوزه هنری این استان در انتشارات فرهنگ ایلینا به طبع رسیده است.

هدف از انتشار این کتاب گردآوری دستاورد پژوهش‌ها و تحقیقات جمعی از گیلان‌شناسان برای حفظ میراث بزرگ این سرزمین با ارائه به نسل آینده این دیار است. در تألیف این اثر، از منابع متعدد درباره تاریخ و فرهنگ گیلان منجمله مطالب سفرنامه‌های جهانگردان و دیپلمات‌های کشورهای اروپایی بهره‌جویی شده و استفاده از این منابع به واسطه و به نقل از آثار پژوهشگران معاصر دیگر یا از طریق ترجمه‌ها صورت گرفته است. گاه نیز منبع روایات و گفته‌های کسانی است که خود

در جریان وقایع حضور داشته‌اند و یا مسموعات آنان از افرادی است که شاهد و درگیر این جریان بوده‌اند.

موضوع اصلی کتاب حول عناوین کلیات؛ زنان، اجتماع، خانواده و آداب و رسوم؛ زنان در عرصه جنگ، مناسبات سیاسی و قدرت؛ زنان گیلان در متن جنبش‌های اجتماعی و سیاسی؛ زنان و کار؛ زنان، رویدادها و فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی و هنری؛ زنان نامی و جایگاه و خدمات آنان؛ و آموزش و پرورش زنان شکل گرفته و، بدین قرار، کوشش شده است مهم‌ترین شئون زندگی زنان گیلان بررسی شود. به گفته نویسنده، این مجموعه، چکیده پژوهشی هفت ساله است.

از نظر نویسنده، چگونگی زندگی زنان گیلانی، بر اثر کمبود منابع تاریخی دست اول، در هاله‌ای از ابهام است.

بخش نخست کتاب حاوی کلیاتی است در باب یافته‌های باستانی گیلان همچون نمونه‌هایی از اشیاء خاص زنان و مجسمه‌هایی سفالین از پیکره‌های آنان که از کشفیات تپه باستانی مارلیک (در دره گوررود، از دره‌های سلسله جبال البرز، در اراضی دهستان رحمت‌آباد شهرستان

27) IAVADIA, J., Die mittelpersische Sprache und der Zarathustrier

28) CERETI, Carlo., la letteratura pahlavi, introduzione ai testi con riferimenti alla stoa degli studi alla tradizione manoscritta, Milan

* تاکنون شصت عنوان از این دانشنامه چاپ و منتشر شده است.

رودبار) و گورستان‌های تندوین و مریان تالش و حفّاری‌های پیرکوه املش. این یافته‌ها نمودار اعتقاد به ربه‌النوع زن در دوران باستان و سابقه طولانی منزلت زنان در میان اقوام ساکن در مرزهای گیل و دیلم است.

مؤلف، در توضیح واژه زن و نام‌های زنان، به برخی از قدیم‌ترین این نام‌ها از جمله قی‌قی، میجام، یاکند، شاناز (شاهناز)، خراسویه، خوئس‌سو اشاره دارد و از زنان متعدّد با شهرت قی‌قی، از جمله دختر و همسر خان احمد، والی لاهیجان؛ زنانی از خاندان سادات کیایی و اسماعیلوند؛ و عمه شاه عباس کبیر مدفون در روستای شکاکم لاهیجان نام برده است. گذشته از این عناوین، از ویژگی‌های خاصّ ظاهری (چهره)، پوشاک، زیورآلات، آرایش، و حجاب مختصّ زنان گیلانی سخن رفته و اشاراتی ذیل هر عنوان آمده است.

از مباحث محوری کتاب حضور زنان گیلان در اجتماعات به بهانه‌های گوناگون از جمله شرکت در مجالس عزاداری، تعزیه‌ها، تکایا، مساجد، مجالس استقبال از حاکمان و فرمانروایان، خیابان‌ها و بازارها، و تفرّج‌گاه‌های عمومی است. به گفته نویسنده، مهمترین واقعه در زندگی زنان گیلانی ازدواج و انتخاب همسر است که، به دلیل مشارکت زنان و مردان با یکدیگر در جریان کارهای روزانه (کشاورزی، دامداری و نظایر آنها)، آسان صورت می‌گرفت.

طلاق و ازدواج مجدّد، چند زنی، زنان در خانه، بدرفتاری با زنان، مجازات زنان، و باورها و رسوم از شاخه‌های فرعی امر حضور زنان

در اجتماع است که شرح هر کدام بخش قابل ملاحظه‌ای از کتاب را به خود اختصاص داده است. در باور مردمان گیلان همچون دیگر نواحی، آمیزه‌ای از خرافات وجود داشته که بخشی از این باورها در گذر زمان به فراموشی سپرده شده اما برخی دیگر، که تا به امروز به جا مانده، به باورهای فرزندخواهی، به سبب ترس از نازایی؛ آداب سوگواری از جمله پوشیدن رخت سیاه و شرکت نکردن در مجالس عروسی و شادی؛ آداب نوروز، خانه تکانی و مهیا ساختن وسایل سفره هفت سین؛ و عروس گوله (arus-gule)، از مراسم و آیین‌های کهن و ریشه‌دار در گیلان باز می‌گردد.

در عرصه جنگ و مناسبات سیاسی، زنان و کودکان به علّت توان جسمی اندک از قربانیان اصلی جنگ به شمار می‌رفتند در این باب آمده است:

قتل عام زنان تنها محدود به دوران گذشته نبود و حتّی تا یک سده پیش نیز رخ می‌داد. مورگان شوستر در این باب می‌نویسد: «در فوریه ۱۹۱۱ (صفر ۱۳۲۹)، عساکر روسی اهالی قریه وارمونی را، که در حدود آستارای ایران واقع است، قتل عام و شصت نفر را، که زنان و اطفال هم جزو آنان بودند، مقتول نمودند.» (شوستر، ص ۲۲۰)

در ادامه این بحث، به نقش زنان به عنوان پیک صلح و آشتی و شفیع قرار گرفتن آنان برای رفع کدورت و دشمنی اشاره شده است. زنان، همچنین گاه مسبب جنگ و خونریزی در تاریخ این سرزمین گشته‌اند. برخی از آنان همچون خدیجه بیگم صفوی، زن شاه جمشید (حاکم گیلان)، عامل

اصلی برخی از فجایع تاریخی این ولایت معرفی شده‌اند.

در این رساله، دلیل کمبود اطلاعات از تاریخ جنبش‌های اجتماعی - سیاسی زنان گیلان دو عامل امتناع تاریخ‌نگاران از بازگویی و ثبت این حرکت‌ها و حضور نداشتن زنان در متن جنبش‌ها، اعلام و، در جای دیگر، انقلاب مشروطه ایران نقطه عطفی در زندگی زنان این سرزمین شمرده شده است.

در باب نهضت جنگل می‌خوانیم:

جنگلی‌ها، پس از ورود روس‌های انقلابی به ایران، برای آنکه، در مقابل فرقه و مرام کمونیسم، دارای مرام و تشکیلات حزبی باشند خود را اجتماعیتون نامیدند و مرام‌نامه‌ای را در نه ماده و سی و چهار بند منتشر کردند که، در بند ۹ ماده دوم آن، ذیل عنوان حقوق مدنی، چنین آمده است: «ساوای حقوق زن و مرد در حقوق مدنی و اجتماعی».

طی این رساله، شئون گوناگون کار زنان بررسی شده و زنان، در این باب، به سه دسته جلگه‌نشین، ساحل‌نشین، و کوه‌نشین تقسیم‌بندی شده‌اند.

در حوزه فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی و هنری زنان، از روشنگر نوع دوست، نامدارترین زن در عرصه آموزش دختران گیلان زمین یاد شده است. وی از نخستین زنانی بود که جذب جمعیت فرهنگ رشت شد و به فعالیت‌هایی چون راه‌اندازی جمعیت پیک سعادت نسوان و انتشار مجله پیک سعادت نسوان، از مهم‌ترین و مؤثرترین نشریات ویژه زنان در تاریخ جراید گیلان، روی آورد. اقدام

به تأسیس قرائت‌خانه پیک سعادت با هدف آشنا ساختن زنان با کتاب و فرهنگ از دیگر فعالیت‌های او بود. وی بیست و چهارم خرداد ماه ۱۳۳۸ در تهران درگذشت و در این بابویه به خاک سپرده شد.

از دیگر مطالب جالب توجه در این کتاب حضور زنان گیلانی در مجلس شورای ملی و مجلس مؤسسان است که نخستین این زنان نیزه ابتهاج سمیعی (۱۲۹۲- در قید حیات است) در دوره‌های بیست و یکم تا بیست و چهارم است؛ نیز توران فتح‌الله‌زاده (۱۳۰۰-۱۳۷۳) که در سال ۱۳۴۶ به نمایندگی مجلس مؤسسان سوم انتخاب شد و تاج‌الملوک سمیعی که از دیگر زنان فعال در میدان سیاسی بود.

در عرصه تئاتر، سونا خانم قفقازی، به عنوان نخستین زن غیرمسلمان، راه را برای حضور زنان دیگر در این عرصه گشود. مریم خانم گرجی دومین زن بازیگر تئاتر بود که به دلیل آشنا نبودن با زبان فارسی پس از مدتی از تئاتر کناره گرفت.

آلیس آرزومانیان، بانوی ارمنی، نخستین زن مقیم رشت در حوزه ادبیات داستانی معرفی شده که، در سال ۱۳۴۳، رمانی با عنوان همه از یک منتشر کرد. از دیگر چهره‌های شاخص این عرصه به پری اسکندری اشاره شده است. مؤلف به معرفی داستان‌نویسان زن امروز گیلان توجهی نشان نداده است.

در عرصه‌های موسیقی، نقاشی، و سینما، به ترتیب، معرفی چهره‌های شاخصی چون روح‌انگیز (بتول عباسی ۱۲۸۳-۱۳۶۳) بانوی

متعدد گرد آید - گاه از منابعی بهره‌جویی شده که اعتبار آنها محلّ تأمل است یا، هرچند به لحاظ راوی و مؤلف تا حدّی در خور اطمینان‌اند، مستند نیستند به این معنا که نشانی منبع اصلی روایت در آنها به دست داده نشده است. در واقع، برخی از مؤلفان حتّی فرهیخته گیلانی بر این شیوه و عادت نبوده‌اند که مرجع خود را به اسم و رسم و دقّت بشناسانند.

مؤلف، در این پژوهش، به استفاده از منابع کتابخانه‌ای در دسترس اکتفا نموده و به تحقیق میدانی و استفاده از مآخذ مطبوعاتی و مراجعه به گیلان‌شناسان و مصاحبه با منابع اطلاعات نپرداخته است که البته این امر صرف وقت و کاوش به مراتب فراگیرتر و عمیق‌تری می‌طلبد و از چارچوب برنامه‌ریزی شده برای عناوین مجموعه فراتر می‌رود.

در خلال مطالب، با نام‌های کسان و جای‌ها و آثاری مواجه می‌شویم که هویت آنها نه تنها برای خوانندگان غیرگیلانی بلکه برای خواننده متفّن گیلانی نیز آشنا نیست و انتظار می‌رفت دست‌کم معرفی کوتاهی از آنها به دست داده شود؛ از آن جمله است ارجاع به سفرنامه نویسندگانی که معلوم نشده است از کدام ملت‌اند و دوران حیات یا زمان تألیف اثرشان چه بوده است همچنین نام محل‌ها و اماکن جغرافیایی و اقوام که گاه، نه تنها

شیرازی‌الاصل، هاشمیک نرسیسیان، بانوی ارمنی، و خانم ایران دفتری جلب توجّه می‌کند. مؤلف اشاره دارد که از نخستین زنان شاعر گیلان اطلاعاتی در تذکرها نیامده است. وی، از برخی از زنان فرهیخته معاصر گیلانی منجمله لیلا بهشتی، تاجماه ملقب به آفاق‌الدوله، نورسیاره (نورارفع) گیلانی و، از نامدارترین زن شاعر معاصر گیلانی، بانو مهکامه (سرور) محضص (۱۲۹۱-۱۳۵۷) یاد کرده است.

در پایان، از آموزش و پرورش زنان گیلانی، آموزش در مکتب‌خانه‌ها و تفاوت گسترش سطح آموزش بنا به موقعیت سکونت در شهر و روستا و زنان کوچ‌نشین سخن رفته است. به گزارش مؤلف، نخستین مدارس دخترانه در گیلان برای تحصیل دختران ارامنه، به همّت باگارد سوقومونیان در رشت افتتاح شد. از مدارس دخترانه مهم رشت که در روند آموزش زنان این ولایت تأثیر بسزایی داشته‌اند به دو مدرسه سعادت نسوان و آذرمیدخت اشاره شده است. در این میان، از مدرسه مختلط روسی در رشت (محلّه مسجد صفی رویروی حمام ابوطالب که متعاقباً محلّ بانک کشاورزی شده) که دست‌کم تا سال ۱۳۰۷ ش دایر بوده، یاد نشده است.

در این پژوهش - اگرچه کوشش شده، با استفاده از منابع مستند، به جنبه‌های گوناگون زندگی زنان گیلانی در طول ادوار گذشته پرداخته شود و داده‌هایی درباره هویت اجتماعی و فرهنگی زنان این سرزمین از میان یادداشت‌ها و متون پراکنده و

برای نسل جوان بلکه معمرین گیلک
ناشناخته است و در مراجع دم‌دستی هم نمی‌توان
آنها را یافت.

متأسفانه متصدیان کنونی کتابخانه ملی رشت،
چنانکه از پژوهشگران مراجع فرهنگستان گزارش
شده، نه تنها به ادای وظایف خدماتی و راهنمایی
پژوهشگران و کمک به آنان در استفاده از گنجینه
کتابخانه در حوزه مطبوعات علاقه نشان نمی‌دهند
بلکه سد راه آنان در دسترسی به این منابع
می‌شوند. جا دارد اداره کل امور کتابخانه‌های استان
گیلان در این باب راه‌گشایی کند و آنان را
به وظایفشان - خدمت‌رسانی توأم با خوشرویی -
توجه دهد. در کتابخانه ملی رشت مواد و
نمونه‌های جالبی از مطبوعات قدیم محفوظ است
که شایسته است به آسانی در دسترس پژوهشگران
قرار گیرد.

در رساله، البته به ندرت، غلط‌های مطبعی و،
در چند مورد، مسامحات زبانی راه یافته که طبعاً
در چاپ‌های بعدی اصلاح خواهند شد.

در استفاده از منابع، استقصایی درخور تحسین
به کار گرفته شده است. بسیاری از منابع مؤلف نه
تنها برای خوانندگان و پژوهشگران غیرگیلانی،
حتی گیلانی نیز ناشناخته و محرک حس
کنجکاوی است. مؤلف شواهد و روایات بسیار
جالب و غالباً تازه و زنده‌ای در هرباب نقل کرده که

مطالعه رساله را لذت‌بخش و پرحلاوت می‌سازد.
مهسا مجدر لنگرودی

طاهری خسروشاهی، محمد، با قافله شوق
(ارج‌نامه دکتر محمدعلی موحد)، نشر ستوده،
تبریز ۱۳۹۳، ۱۰۶۷ صفحه.

ارج‌نامه استاد محمدعلی موحد، پس از مقدمه‌ای
موجز شامل شرح حال و یادداشتی درباره چگونگی
گردآوری اثر، با درج سال‌شمار زندگی و آثار ایشان
آغاز می‌شود و با گفت‌وگویی با استاد درباره مولانا و
شمس و چند موضوع دیگر ادامه می‌یابد.

کتاب شامل دو بخش است: در بخش اول ذیل
عنوان درباره استاد، دوستان و همکاران استاد
موحد از سلوک اخلاقی و معنوی و آثار ایشان یاد
کرده‌اند. در بخش بعدی ذیل عنوان «مقالات
اهدایی»، مقاله‌هایی در مباحث گوناگون مندرج
است که از آن جمله مختصراً به مهم‌ترین عناوین
آن اشاره می‌کنیم:

در نوشته کوتاه ژاله آموزگار با عنوان
«اشاره‌ای به کوچک‌ترین واحد زمانی و نمونه‌ای
نادر از سنجش زمان در کتاب هفتم دینکرد»،
متداول‌ترین و کوچک‌ترین واحد سنجش زمانی
به نام هاسر در متون پهلوی؛ آب سنجی، واحد
سنتی سنجش زمان؛ و یک نوع واحد سنجش
زمان دیگر در منبع مذکور برابر با مدت زمان
دوشیدن شیر معرفی شده است.

محمود عابدی، در «خاتم و نقش پیدا و پنهان آن در بیتی از حافظ»، با بررسی ابعاد معنایی خاتم در اشعار حافظ، کوشیده است مفهوم یکی از ابیات حافظ را شرح دهد.

«تبریز: زمستان ۱۳۳۲» برگردان **حسین معصومی**
همدانی، از بخش «شیر و خورشید» کار جهان تألیف نیکولا بوویه (Nicolas Bouvier) برگزیده شده است. در آن، داستان اقامت بوویه به همراه دوست نقاشش تیری ورنه (Thierry Vernet)، در تبریز بازگو می‌شود. به زعم مترجم، توجّه بوویه نه به بناهای باشکوه است و نه به عجایب طبیعی. وی لحظه‌های دیرپای زندگی و گوشه‌های ناشناس روح آدمی را در ساده‌ترین چیزها و معمولی‌ترین آدم‌ها می‌یابد و با قلمی هنرمندانه وصف می‌کند.
محمدجعفر یاحقی، در «فیاض و تاریخ بیهقی»، ضمن بررسی و تحلیل چگونگی و کیفیت تصحیح تاریخ بیهقی به همت علی اکبر فیاض، به یکی دو نمونه از فضایل و دقت‌های علمی وی اشاره می‌کند. یاحقی همه مطالعاتی را که پس از فیاض درباره تاریخ بیهقی انجام شده، بدون استثنا، مدیون دانش و آگاهی آن مرد می‌داند.

در مقاله «آغاز ترجمه در ایران» به قلم **عبدالحسین آذرنگ**، پس از معرفی طایفه ماد و آثار مکتوب بازمانده از عصر هخامنشیان، اظهار نظر شده است که فقط به یاری پژوهش‌های گسترده زبانی، تاریخی، باستان‌شناختی، مطالعات تطبیقی،

نصرالله پورجوادی، در «حافظانه‌های شهریار»، با شاهد آوردن ابیاتی از شهریار، کوشیده است پیروی وی را از جنبه‌های صوری و معنایی اشعار حافظ نشان دهد. ضمناً وی شهرت شهریار را مرهون اشعاری می‌داند که آنها را به تقلید از کسی نسروده است.

غلامعلی حدّاد عادل، در «مختصری در باب تأثیر میل و نفرت در احکام ذهن»، با نقل آراء فیلسوفان درباره تأثیر امیال نفسانی در اندیشه و اعمال و نقل شواهدی از این تأثیر، کوشیده است وسعت، قوّت، پیچیدگی و پوشیدگی آن را نشان دهد. وی تأکید می‌کند که درک این تأثیر آسان است اما رعایت آن در عمل دشوار است. از این رو، همواره باید در مقام شناخت و تفکر و داوری نسبت به اشیاء و اشخاص مراقب بود و حساب امیال نفسانی را از حساب واقعیت جدا کرد.

«ترجمه منظوم سخنان حضرت محمد (ص)»
نوشته بسیار کوتاهی از **بهاء الدین خرّمشاهی**، که در آن، بعضی کلمات قصار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به فارسی برگردانده شده است.
«یک قصیده تازه از عنصری» از **علی اشرف**

صادقی، معرفی و تصحیح و نقل قصیده جدیدی از عنصری است که از جنگ شماره ۵۳۱۹ کتابخانه ملی ملک، جنگ شماره ۷۹۸ مجلس شورای اسلامی، و جنگ شماره ۷۱ ب دانشکده ادبیات دانشگاه تهران برگرفته شده است.

و مطالعات در زمینه‌های دیگر می‌توان زمان آغاز ترجمه در ایران را تعیین کرد.

سید علی آل داود، در «فهارس کتابخانه سلطنتی و ضرورت چاپ و نشر آنها»، ضمن بررسی پیشینه کتابخانه سلطنتی و نحوه تهیه و تدوین فهرست‌هایش و نقد یکی از این فهرست‌ها که به همت سید محمد حسین تهیه شده، نتیجه گرفته است که هریک از فهرست‌های کتابخانه سلطنتی نمودار موجودی کتابخانه در دوره‌های متعدّدند و، برای نگارش تاریخ آن کتابخانه، منبع موثقی به دست می‌دهند.

محمدعلی اسلامی ندوشن، در «افول شمس تبریزی»، پس از شرح حال شمس، با ارائه شواهدی از مناقب العارفین افلاکی، تأثیر حضور و غیبت وی را در زندگی مولانا بررسی کرده است.

محمود امیدسالار، در «نکته‌ای درباره ترجمه تفسیر طبری»، با بررسی مقدمه ترجمه تفسیر طبری، نتیجه گرفته است که بخش نخستین ترجمه تفسیر طبری در زمان عبدالملک بن نوح آغاز و در سال ۳۴۵، یک سال پیش از اتمام شاهنامه ابومنصوری، به پایان رسیده است. اگر این نظر درست باشد، قدیم‌ترین نمونه شناخته شده نشر فارسی چهارده جزء اول ترجمه تفسیر طبری باید باشد نه مقدمه شاهنامه ابومنصوری.

اکبر ایرانی، در «نگاهی به برخی ایرانیات فهرست»، پس از اشاره به اهمیت فهرست ابن ندیم

در پژوهش‌های ایران‌شناسی و شیعه‌شناسی، تصحیح جدید الفهرست به همت ایمن فؤاد سید را بررسی کرده و، با استفاده از منابع موجود ایرانی، نادرستی‌هایی را که در بخش‌های مربوط به ایران، زبان فارسی، و زبان پهلوی آمده و، به زعم او، از ناآشنائی مصحح با فرهنگ ایرانی ناشی گردیده متذکر شده است.

«مقبرة الشعراء و سابقه تاریخی آن» نوشته کوتاهی است از **مهری باقری**، که، در آن، موقعیت جغرافیایی، علمی، ادبی و تاریخی این مکان گزارش شده است. مؤلف، در پایان، منابعی برای اطلاع بیشتر از مقبرة الشعراء معرفی کرده است.

کاوه بیلت، در «ابراهیم پورداود و رستخیز ایران در جنگ جهانی اول»، با نقل شواهدی از روزنامه رستخیز، از تلاش این دانشمند ایران‌شناس برای اعاده استقلال سیاسی ایران یاد کرده است.

شهرام پازوکی، در «نسبت میان نظر و عمل به رأی مایستر إکهارت»، پس از بیان مفهوم نظر و نسبت آن با عمل، به ترجمه و شرح دو تفسیر إکهارت بر داستان دو خواهر به نام‌های «مریم» و «مرتاه» می‌پردازد که، در آنها، مسئله نسبت نظر و عمل مطرح شده است. پازوکی از این تحقیق نتیجه گرفته است که، بنابر مصطلحات تصوف اسلامی، مرتاه سالک مجذوبی است که، در طریق وصول به حق با مجاهده و عمل، مراتب سیر و سلوک را طی می‌کند؛ ولی مریم مجذوب سالکی است که

توجهی به مجاهده و طیّ مراتب ندارد بلکه مات و محو خداوند است. در تفسیر اکهارت، مرتاه از مریم کامل‌تر است.

تقی پورنامداریان، در «تأملی در سلوک اجتماعی حافظ از دریچه شعر او»، با بررسی غزلیات غزل‌سرای شیراز، نتیجه گرفته است که حافظ بعضی از غزل‌های خود را به تأثیر احساسی سروده که بر اثر نصیحت و سرزنش و پرسش‌های دیگران به او دست داده است. همچنین از پاسخ حافظ پرمی‌آید که سخنان دیگران غالباً به سلوک اجتماعی و رفتار قلندرانه حافظ از قبیل شاهدبازی، شراب‌خواری، و رندی مربوط می‌شده است. با تأمل در غزل‌ها، تردیدی نمی‌ماند که سخنان حافظ را درباره اعمال و رفتار خلاف توقّع از او در مقام حافظ قرآن باید به همان معنی حقیقی آنها گرفت. حافظ، در نسبت دادن صفات ناشایسته‌ای به خود، موقف ملامتی اختیار کرده است. وی خواسته است، از این راه، مردم‌فریبانی را بی‌اعتبار سازد که دین‌فروشی را وسیله میل به جاه و مال و منال و وجهه خود ساخته بوده‌اند. حافظ، برای توجیه و تطهیر این اعمال به ظاهر خلاف عرف و شرع خود، به نظریه جبر اشعری متوسّل شده است. اینکه حافظ تنها از پیری به نیکی یاد می‌کند و خود را پیرو او می‌داند که با مغان نسبت دارد، دهن‌کجی او به دین‌فروشان است که چهره اسلام و مسلمانی را مشوّه کرده‌اند.

«تاریخ تبریز» از **مسعود جعفری جوزی**، برگردان مقاله «تبریز» به قلم ولادیمیر مینورسکی است. در این مقاله، که از داثرة المعارف اسلام برگزیده شده، سیر تاریخی تحولات و حوادث شهر تبریز از دوره باستان تا حکومت پهلوی بررسی شده است.

محمد درگاهی، در «شمس در مقالات»، از تحلیل عقاید و رفتارهای شمس در مقالاتش نتیجه گرفته که او دارای دو چهره متناقض است. وی، برای گشودن این تناقض شخصیت شمس، روش‌هایی پیشنهاد کرده است.

محمد رضا راشد محصل، در «بررسی جایگاه‌شناسانه حافظ و مولوی در ارتباط با محیط اجتماعی و مقایسه برخی اندیشه‌های مشترک»، کوشیده است با مقایسه زندگی، محیط اجتماعی، بن‌مایه‌های فکری، تجربه‌های عرفانی و اشعار حافظ و مولانا، جایگاه آنان را در عرصه ادبیات فارسی نشان دهد.

محمد رضا شفیعی کدکنی، در «مقامات ابوعلی قُومسانی»، پس از یادآوری خطوط اصلی زندگینامه ابوعلی قُومسانی، عارف قرن چهارم همدان، بر اساس چند منبع کهن، به معرفی رساله‌ای در مقامات او و مؤلف آن و ذکر فواید تحلیلش می‌پردازد و متذکر می‌شود که نام رساله کرامات الشیخ ابی علی القومسانی است و عنوان **مقامات** را خود بر آن نهاده است. در پایان، ترجمه این رساله درج شده است.

در «نگاهی به احوال ابوالقاسم نیشابوری و پیدایش پیشینه مفهوم «عقلای مجانین» از محمدجواد شمس، شرح احوال ابوالقاسم نیشابوری و معرفی تألیفاتش براساس آثار دو تن از پراوازه‌ترین شاگردانش، ابوبکر احمد بن حسین بن علی خسروجردی بیهقی و ابواسحاق احمد بن محمد نیشابوری، گزارش شده است. شمس آورده است که مبحث «عقلای مجانین خاص» فرهنگ اسلامی نبوده و در برخی ادیان و فرهنگ‌های دیگر نیز دیده می‌شود. همچنین، حدود یک قرن پیش از ابوالقاسم نیشابوری، این تعبیر و آثاری به این نام موجود بوده و نیشابوری احتمالاً به آنها نظر داشته است.

در «سکوت سعدی»، سیروس شمیسا، با شاهد آوردن ابیاتی از بوستان و کلیات سعدی، دیباچه گلستان را، براساس نظریه تاریخ‌گرایی جدید (new historicism)، تحلیل کرده است.

رشید عیوضی، در «یادگاری از دوران گذشته آذربایجان»، تلفظ صحیح فہلویات مولانا محمد تبریزی، شاعر قرن هشتم هجری، را براساس دو نسخه کهن و منقح کتابخانه اونیورسیتة استانبول، به دست داده است.

سید مصطفی محقق داماد، در «کاربرد سلاح‌های کشتار جمعی از نظر حقوق بشردوستانه اسلامی»، برخی از قواعد و اصول حقوقی اسلام را برای استخراج حکم شرعی ممنوعیت کاربرد تسلیحات

کشتار جمعی تحلیل کرده است. به زعم وی، زشتی این عمل در ذات آن و خود عمل همیشه و در همه احوال حرام است.

در «سفرنامه ابن بطوطه و اهمیت آن» به قلم معصومه معدن‌کن، از توضیحات و تصحیحات استاد محمدعلی موحد در سفرنامه ابن بطوطه ستایش شده است.

صمد موحد، در «قضا و مقضی از دیدگاه مولوی و ابن عربی»، با تحلیل مسئله قضا و قدر و رابطه آن با اعمال آدمی در مثنوی مولانا و فصوص الحکم ابن عربی، نتیجه گرفته است که حاصل نظر ابن عربی جبر محض و سیطره مطلق قدرت و مشیت الهی بر نظام هستی است. در حالی که مولانا معتقد است که در نظام هستی دو امر حاکم است: در حوزہ‌ای، برای جریان یافتن امور زندگی انسان و امیدواریش، سنت الهی در سطح زندگی و در حوزہ محسوسات جاری است که تعبیر دیگر آن قانون علیت در معنای عام است. در حوزہ دیگر، امور مطیع محض اراده و مشیت و سبب‌سوزی خداوند است. سنت الهی، هرچند ثابت و تغییرناپذیر است، گاه اراده و مشیت خداوند اقتضا می‌کند زنجیر علیت از هم بگسلد و قدرت مطلق الهی نمایان گردد. معجزات انبیا از مظاهر همین اقتضایند.

احمد مهدوی دامغانی، در «بُرده و قضیب پیغمبر اکرم (ص)»، به جهت ذکر مکرر بُرده (قبا یا

عبایی که پیغمبر به عنوان صلۀ قصیده‌ای به کعب بن زُهیرین ابی سلمی مرحمت فرمودند) و قُضیب (شمشیر ظریف باریک و نه‌چندان بلندی که رسول اکرم، به هنگام خطبه خواندن آن را به دست مبارک خویش می‌گرفته یا بر دوش شریف خود می‌آویخته و یا در مواقع دیگر در دست داشته است). در کُتُب تاریخ و سیر و اخبار و دواوین شعرای عرب از پیشینه آن سخن رفته است. مقاله با شرحی درباره انگشتی پطر مقدس و کفن یا هوله کذایی (پارچه کثانی که در کلیسای تورینو، در شمال غربی ایتالیا، نگهداری می‌شود) پایان می‌یابد.

توفیق هاشم سبحانی پور، در «بازیبنی مکتوبات مولانا جلال الدین بلخی رومی و نقد نقدهای آن»، پس از اشاره به نحوه پژوهش خود درباره مولانا و نقدهای استادان بر آثارش، به دو مقاله انتقادی غلامعلی حداد عادل با عنوان «ارزش ادبی مکتوبات مولانا» و «چهره مولانا در آلبوم شخصی مکتوبات او» پاسخ گفته است.

در «دیدار شمس و مولانا» از علی اکبر ولایتی، با نقل چندین روایت درباره دیدار شمس و مولانا، منابع مربوط به آن بررسی شده است.

با قافله شوق حاوی مقالات دیگری است که فهرست‌وار به عناوین آنها اشاره می‌شود:

«سماع سعدی و طریقه تصوف او» (مهران افشاری)؛ «سنت اجازه‌نویسی علوم دینی و فلسفی

در تبریز سده هشتم» (حسن انصاری)؛ «شعرهای مجدالدین محمد تبریزی در سینه تبریز» (بهروز ایمانی)؛ «مقدمه‌ای بر مقدمه‌های آثار منشور صوفیانه فارسی» (منیره پویای ایرانی)؛ «آذربایجان در نهضت نفت» (سید مسعود پیمان)؛ «تبریز در سیر تحولات فرهنگی ایران» (سعید جلالی)؛ «قباوی سعدی» (جو یا جهانبخش)؛ «نهضت ملی نفت ایران» (موسی حقانی)؛ «هرمنوتیک صوفیانه شمس تبریزی و بازتاب آن در مثنوی» (محمد خدادادی)؛ «رفتارشناسی عشق در قابوس‌نامه» (محمد دهقانی)؛ «وجهی از وجوه احوال و آثار حاج محمد آقا نخبجوانی» (رحیم رئیس‌نیا)؛ «رساله‌ای قدیمی در موضوع تاریخ تبریز» (مهدی رحیم پور)؛ «غزلی از مولانا» (کریم زمانی)؛ «شرح فارسی چند مثل عربی در مُجَمَل‌الْأَقْوَال فی الْحِکْم و الأمثال» (سلیمان ساکت)؛ «سترون ماندن قرارداد در نظام حقوقی Commonlaw» (محمدحسین ساکت)؛ «طریق تأویل و تفسیر قرآن کریم در اندیشه سهروردی» (حسن سیدعرب)؛ «مبانی نظری سلوک اجتماعی صوفیه» (باقر صدری‌نیا)؛ «احکام چله‌نشینی در عرفان اسلامی» (سید سلیمان صفوی)؛ «وقف‌نامه‌ای ازدوران اشغال تبریز توسط عثمانیان» (علی اکبر صفی‌پور)؛ «درباره نخستین چهره اصیل تصوف آذربایجان» (محمد طاهری خسروشاهی)؛ «جلوه‌های زیباشناسانه خدا بر

عبایی که پیغمبر به عنوان صلۀ قصیده‌ای به کعب بن زُهیرین ابی سلمی مرحمت فرمودند) و قُضیب (شمشیر ظریف باریک و نه‌چندان بلندی که رسول اکرم، به هنگام خطبه خواندن آن را به دست مبارک خویش می‌گرفته یا بر دوش شریف خود می‌آویخته و یا در مواقع دیگر در دست داشته است). در کُتُب تاریخ و سیر و اخبار و دواوین شعرای عرب از پیشینه آن سخن رفته است. مقاله با شرحی درباره انگشتی پطر مقدس و کفن یا هوله کذایی (پارچه کثانی که در کلیسای تورینو، در شمال غربی ایتالیا، نگهداری می‌شود) پایان می‌یابد.

توفیق هاشم سبحانی پور، در «بازیبنی مکتوبات مولانا جلال الدین بلخی رومی و نقد نقدهای آن»، پس از اشاره به نحوه پژوهش خود درباره مولانا و نقدهای استادان بر آثارش، به دو مقاله انتقادی غلامعلی حداد عادل با عنوان «ارزش ادبی مکتوبات مولانا» و «چهره مولانا در آلبوم شخصی مکتوبات او» پاسخ گفته است.

در «دیدار شمس و مولانا» از علی اکبر ولایتی، با نقل چندین روایت درباره دیدار شمس و مولانا، منابع مربوط به آن بررسی شده است.

با قافله شوق حاوی مقالات دیگری است که فهرست‌وار به عناوین آنها اشاره می‌شود:

«سماع سعدی و طریقه تصوف او» (مهران افشاری)؛ «سنت اجازه‌نویسی علوم دینی و فلسفی

دلباختگان عارف» (فاطمه طباطبائی)؛ «بحثی درباره مفهوم آزادی» (عباس عیسی زاده)؛ «عین القضاة همدانی و دخترک بغدادی» (علیرضا فولادی)؛ «درباره سفرنامه ابن بطوطه» (باقر قربانی زرین)؛ «تأثیر شمس بر مولانا به روایت غزلیات او» (رحمان مشتاق مهر)؛ «نامه محمد علی فروغی به ارباب کیخسرو» (نادر مطلبی کاشانی)؛ «در حُسن کار موحد و نقد ابن عربی» (مصطفی ملکیان)؛ «هویت ایرانی در آستانه مشروطه به روایت رساله نویافته از میرزا جهانگیرخان ناظم الملک» (رحیم نیکبخت).
عذرا شجاع‌کریمی

یادگار زیربان، برگردان ژاله آموزگار، معین، تهران ۱۳۹۲، ۴۴+۶۳ صفحه.

یادگار زیربان عنوان یگانه متن حماسی بازمانده به زبان فارسی میانه زردشتی است. اصل متن به زبان پارسی و ظاهراً نثری توأم با شعر است چنانکه، در آن، ترکیبات و ساختار زبان پارسی را می‌توان دید.

یادگار زیربان شامل صد و چهارده بند است و، در آن، از جنگ ایرانیان با خیونان سخن رفته است. چون گشتاسب، شاه ایران، و برادران و پسران و شاهزادگان و ملازمان او دین مزدیسنا را می‌پذیرند، خبر آن به خیونان می‌رسد. ارجاسب، شاه خیونان، نامه‌ای، به همراه دو تن به نام‌های

بیدرفش و نام‌خواست، به ایران می‌فرستد. دو فرستاده به حضور گشتاسب می‌رسند و نامه ارجاسب را به او ابلاغ می‌کنند. ارجاسب، در آن نامه، از گشتاسب می‌خواهد که دین مزدیسنی را رها کند و با او هم‌کیش باشد وگرنه به ایران لشکر می‌کشد. زیر، برادر گشتاسب و سپاهب، او، به فرستادگان پاسخ می‌دهد که گشتاسب دین مزدیسنی را رها نمی‌کند (بند ۱-۱۸). بیدرفش و نام‌خواست، با پاسخ زیر نزد ارجاسب باز می‌گردند. نبرد آغاز می‌شود و، همچنان که جاماسب پیشگویی کرده بود، بیست و سه تن از برادران و پسران گشتاسب از جمله زیر و پادخسرو و فرشاد در جنگ کشته می‌شوند (بند ۳۵-۵۹). سرانجام، سپاه ایران، به یاری اسفندیار پسر گشتاسب، بر خیونان پیروز می‌شود.

برگردان ژاله آموزگار شامل پیشگفتار مترجم، برگردان فارسی یادگار زیربان همراه با یادداشت‌ها و متن پهلوی است. محقق، در پیشگفتار، به بررسی متن اثر پرداخته و آن را، همراه با آثاری مانند کارنامه اردشیر بابکان، شهرستان‌های ایران، خسرو و ریدک، گزارش شطرنج، و سورسخن، در زمره متون غیر دینی شمرده است. مطالب یادگار زیربان احتمالاً برگرفته از متنی اوستایی است که اصل آن از میان رفته اما بخش‌هایی از آن در کتاب هفتم دینکرد آمده است. این اثر را کهن‌ترین تعزیه‌نامه و نمایشنامه ایرانی می‌توان شمرد.

پژوهش دربارهٔ یادگار زیربان متعلق به ماهیار نوایی است که شامل متن پهلوی، ترجمۀ فارسی، آوانویسی، مقایسه با شاهنامه، و یادداشت‌هایی مفصل و سودمند است که خانم آموزگار از آن نیک بهره جسته و بدان استناد کرده است.

در برگردان فارسی حاضر یادگار زیربان، پژوهش‌هایی که تاکنون منتشر شده، مدّ نظر بوده و به تفاوت با ترجمۀ پیشینان اشاره شده است. بندها براساس متن پهلوی جاماسب آسانا شماره‌گذاری شده‌اند.

برگردان استاد، در عین وفاداری به متن، ساده و روان و درخور استفادهٔ متخصصان و متفنان است.

یلدا شکوهی

29) Emile BENVENISTE

30) Jamasp Asana, *Pahlavi Texts*

31) Geiger 32) Nöldoke

33) Hubschman 34) Modi

35) Nyberg 36) Mary Boyce

امیل بُنونیست^{۲۹} (۱۹۰۲-۱۹۷۶)، مستشرق فرانسوی، نخستین کسی است که به ساختار شعری این متن پی برد. دقتی این داستان را به نظم کشیده و فردوسی سرودهٔ دقیقی را تماماً در شاهنامه نقل کرده است.

متن پهلوی این رساله در مجموعهٔ متون پهلوی^{۳۰} به چاپ رسیده است. تاکنون دربارهٔ یادگار زیربان پژوهش‌های بسیاری از ایران‌شناسان، از جمله گایگر^{۳۱} (۱۸۵۶-۱۹۴۳)، نلندکه^{۳۲} (۱۸۳۶-۱۹۳۰)، هوبشمان^{۳۳} (۱۸۴۸-۱۹۰۸)، مدی^{۳۴} (۱۸۵۴-۱۹۳۳)، نیپرگ^{۳۵} (۱۸۸۹-۱۹۷۴)، بُنونیست، مری بویس^{۳۶} (۱۹۲۰-۲۰۰۷)، و داود منشی‌زاده (۱۲۹۳-۱۳۶۸) منتشر شده است.

ترجمه‌های فارسی یادگار زیربان به شرح زیر است: ترجمۀ ملک‌الشعرا بهار (۱۳۴۷)؛ ترجمۀ سعید عریان (۱۳۷۱)؛ ترجمۀ بیژن غیبی (۱۳۷۵)؛ ترجمۀ مهرداد بهار در پژوهشی در اساطیر ایران (۱۳۶۲)؛ ترجمۀ ماهیار نوایی (۱۳۷۴). ارزنده‌ترین

مقاله

خوارزمی، شهیندخت، «فلسفۀ وجودی نظام آموزش عالی چیست؟»، نگاه نو، سال بیست و سوم، شمارهٔ صد و یکم، بهار ۱۳۹۳، ص ۲۱-۴۰.

موضوع این مقاله طرح چند پرسش اساسی دربارهٔ نظام آموزش عالی در ایران است: فلسفۀ وجودی این نظام چیست؟ این نظام در جامعه چه نقشی دارد؟ اگر در شرایط کنونی نظام آموزش عالی و

همه سازمان‌های وابسته به آن از جامعه ایران حذف شوند، چه خواهد شد؟ نویسنده می‌کوشد با یافتن پاسخ این پرسش‌ها، برای تعریف فلسفه وجودی نظام آموزش عالی راهنمایی مفهومی ارائه دهد. او نظام آموزش عالی در ایران را بر سه پایه استوار می‌گیرد: دانش و فناوری، بازار کار، و کیفیت زندگی جوانان. وی، در سرآغاز بحث، تأکید می‌کند که، اگر نظام آموزش عالی نتواند خود را با تحولات این سه پدیده همگام سازد، فلسفه وجودی آن توجیه‌پذیر نخواهد بود.

در باب ظرفیت‌سازی در جامعه برای تولید فراورده‌های علمی و فنی، نویسنده وضع ایران را، به‌ویژه در فناوری‌های نوین، به‌رغم فشارهای محدودکننده بین‌المللی، مثبت ارزیابی می‌کند اما بر این نکته پای می‌فشرد که نهاد آموزش عالی، برای ایفای نقش خود در توسعه دانش و فناوری، لازم است به الزامات فرهنگی و اجتماعی آن توجه داشته باشد. دانش و فناوری در فضایی رشد می‌کند که فرهنگ حاکم مشوق رشد خلاقیت و نوآوری باشد - فضایی که، در آن، نوجوانان و جوانان بتوانند فکر و نظر خود را در هر موردی آزادانه ابراز کنند. ایجاد چنین فضایی در مراکز آموزش عالی برای نظام سیاسی کشور شاید هزینه داشته باشد؛ اما در فضایی جز این نمی‌توان انتظار داشت دانش و فناوری پا به پای رشد آن در جهان پیشرفته توسعه یابد و ایران را در جایگاهی شایسته قرار دهد. برای روشن شدن این نکته کافی است بدانیم که نام بیش از بیست و پنج دانشمند ایرانی‌تبار، که در دانش و فناوری نوآوری و اختراع

مهمی داشته‌اند، در زمره نام‌آوران معاصر جهان علم و فن آمده است. این افراد خارج از ایران و در فضای فرهنگی و اجتماعی خلاقیت‌پرور کشورهای پیشرفته به‌چنین مقامی رسیده‌اند. سؤال این است: چرا دانشمندان و پژوهشگران با استعداد داخل کشور چنین دستاوردی نداشته‌اند؟ به زعم نویسنده، پاسخ شاید این باشد: فضای حاکم بر دانشگاه‌های ایران بیشتر سیاسی است تا خلاقیت‌پرور. در چنین فضایی، استاد و دانشجو سخت می‌توانند به تفکر و اندیشه بال و پر دهند چراکه دغدغه هر دو بقا و حفظ موقعیت است. به علاوه، باید در مدنظر داشت که محافل علمی و فنی در جهان امروز ماهیتی شبکه‌ای یافته‌اند، بدین معنا که، برای پیشبرد پروژه‌های بزرگ و مهم، دانشمندان و پژوهشگران از سراسر جهان در شبکه‌های مجازی یا فیزیکی همکاری می‌کنند. در واقع، آزادی ارتباط با هر کسی در هر جایی از جهان و بدون محدودیت پیش شرط پیشرفت در دانش و فناوری شده است. در ایران، به دلیل شکل خاص سیاست‌های خارجی و روابط پرتنش با کشورهای پیشرفته، و موانع سیاسی-عقیدتی، دانشمندان نمی‌توانند به راحتی با دانشمندان جهان پروژه‌های مشترک اجرا کنند. وانگهی، فرایند تصمیم‌گیری و دریافت مجوزهای لازم به دست کسانی سپرده شده است که در سطح نسبتاً نازلی از سواد علمی و شایستگی‌های حرفه‌ای قرار دارند.

نویسنده بحث در باب تشکیل سرمایه انسانی برای بازار کار را با تعریف مفهوم سرمایه انسانی

آغاز می‌کند. سپس ابراز می‌دارد که نهادهای انسان‌ساز جامعه مسئولیت تشکیل سرمایه انسانی را به عهده دارند. در جامعه امروز ایران، این نهادها خانواده، آموزش و پرورش، آموزش عالی، رسانه‌ها، و سازمان‌هایی هستند که فرد در آنها مشغول به کار می‌شود. اگر نهادهای خانواده و مدرسه و رسانه و به‌ویژه دانشگاه نتوانسته باشند فرد را در حد سرمایه انسانی پرورش دهند، بار سنگین این کار بر دوش سازمانی می‌افتد که فرد در آن مشغول به کار می‌شود. به دلیل ناکارآمدی نهادهای انسان‌ساز، به‌ویژه نظام آموزش عالی، در ایران آموزش ضمن خدمت بخش مهمی از منابع سازمان‌ها را به خود اختصاص داده، آن هم با اثربخشی نه‌چندان کافی. به هر حال، این ادعا به دور از واقعیت نیست که دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی کشور در تشکیل سرمایه انسانی برای بازار کار امروز و آینده ایران چندان موفق نبوده‌اند. اگر نظام آموزش عالی در ایران فلسفه وجودی خود را کمک به تشکیل سرمایه انسانی تعریف کرده است، باید شرایط لازم را تأمین و، از جمله، در انتقال دانش به سه شرط زیر توجه کند: نخست، مطمئن شود که دانشی که در همه رشته‌ها انتقال می‌دهد منسوخ نشده باشد؛ دوم، دانشجویان آموخته باشند که چگونه این دانش را در عمل به کار گیرند؛ سوم، با توجه به شتاب منسوخ شدن فرآورده‌های علمی و فنی، دانش‌آموختگان آموخته باشند که چگونه دانش خود را به‌روز نگه دارند. آیا نظام آموزش عالی در ایران این قابلیت‌های محوری را در دانشجویان پرورش

می‌دهد؟ علاوه بر این سه شرط، پرورش بُعد اخلاقی شخصیت جوانان نیز اهمیت دارد. مردم و سازمان‌های کشور از نهادینه شدن شکل‌های گوناگون فساد و تبدیل شدن آن به هنجار آشکار و پنهان اجتماعی و از بین رفتن قبح آن رنج می‌برند. نظام آموزش عالی برای تغییر این وضعیت و تربیت نسلی از جوانان سالم و دارای انگیزه برای مبارزه با فساد چه برنامه‌ای دارد؟ آیا استادان برای خود در این زمینه نقشی را تعریف کرده‌اند؟ تأسف بار است که گوشی‌های تلفن همراهمان و در و دیوارهای شهر از آگهی برای فروش مقاله علمی و حتی مقاله ISI و پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد و دکتری پر شده است. آیا نظام آموزش عالی خود مسئول پدید آوردن چنین فرصتی برای اشاعه این نوع فساد نیست؟

در ادامه، خوارزمی بحث را بر تحول بازار مفرط کار متمرکز می‌سازد و، پس از ارائه مثال‌هایی درباره تغییرات ماهیت بازار کار در عصر حاضر، چند راهکار فوری را برای تشکیل سرمایه انسانی پیشنهاد می‌کند. اول آنکه وزارتخانه‌های ذی‌نقش در تشکیل سرمایه انسانی خود را اعضای شبکه‌ای بدانند که، برای همکاری و ایجاد هم‌افزایی و هماهنگی و انسجام ارتباطی پویا، باید برقرار کنند؛ دوم آنکه کارگروهی تشکیل شود از نمایندگان آگاه و مجرب این وزارتخانه‌ها که برای تحلیل مستمر تحولات بازار کار در ایران و جهان، با نگاهی جهانی و آینده‌نگر و مبتنی بر فناوری، ساز و کاری کارآمد تعریف کنند. در مرحله سوم، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی آموزشی و اجرایی و بازنگری

در برنامه‌ها و سیاست‌ها در این وزارتخانه‌ها بر مبنای یافته‌های تحلیل علمی بازار کار و روند تحوّل دانش و فن صورت گیرد. چهارم آنکه این امر بررسی شود که چگونه می‌توان، برای پیشبرد امور، نقش و سهم بیشتری به نهادهای مدنی و بخش خصوصی داد.

نویسنده مبحث سرمایه انسانی را با اشاره به فرار مغزها به پایان می‌برد و می‌نویسد: «هر سال شمار زیادی از دانش‌آموختگان، چه بسا بهترین‌ها، برای ادامه تحصیل یا در جست و جوی زندگی بهتر به خارج از کشور می‌روند. شمار معدودی نیز جذب بازار کار ایران می‌شوند و سرنوشت بقیه به حال خود رها شده است... فرار مغزها نشانه‌ای است از بی‌توجهی مسئولان کشور به واقعیت‌های زندگی جوانان».

آخرین مبحث، که در ابتدای مقال از آن با عنوان کیفیت زندگی جوانان یاد کردیم، با طرح این پرسش به بحث گذاشته می‌شود که، هرگاه بپذیریم نظام آموزش عالی باید در خدمت توسعه ملی باشد، غایت توسعه ملی چیست و چرا جامعه ایران باید درد و رنج فرایند توسعه را تحمل کند. نویسنده بدین پرسش چنین پاسخ می‌دهد که «غایت برنامه‌های توسعه بهبود مستمر کیفیت زندگی مردم ایران است. مفهوم کیفیت زندگی در معنای جامع و پویای آن مورد نظر است که از رفاه مادی فراتر می‌رود و به تفاوت‌های فردی میان انسان‌ها و گوناگونی شرایط فرهنگی و اجتماعی بخش‌های جامعه ناظر است و، بر این اساس، وضعیتی را تعریف می‌کند که، در آن،

شرایط برای شکوفائی ابعاد وجودی انسان و، از آن مهم‌تر، دستیابی به احساس رضایت عمیق درونی افراد از زندگی فراهم باشد. بخشی از این شرایط مربوط به خود فرد است. جهان‌بینی و درکی که فرد از زندگی دارد. نگرش‌ها و ساختار انگیزه‌ها و نیازها و ارزش‌ها و باورها و مهارت‌هایی که فرد برای زندگی آموخته است تعیین می‌کند که فرد، در شرایط ناگوار و محدودکننده و در رویارویی با مانع و رنج و درد، چگونه تعادل خود را حفظ کند و برای مسائلی که در کنترل اوست بهترین راه حل را بیابد و اجازه ندهد مسائلی که بر آنها کنترلی ندارد انرژی او را تحلیل برند. نظام آموزش عالی، با پرورش این بخش از شخصیت فرد، می‌تواند جوانان را برای دستیابی به زندگی دارای کیفیت مطلوب آماده سازد».

شهیندخت خوارزمی، در پایان، چنین ابراز امیدواری می‌کند که این بحث کمک کند نظام، همراه با تمام سازمان‌هایی که متولی امر کودکان و نوجوانان و جوانان هستند، برای تحقق آینده بهتر کشور، فلسفه وجودی و مأموریت‌های راهبردی خود را از نو تعریف کنند و، بر این اساس، تقسیم کاری جدی و جدید سازمان دهند.

سایه اقتصادی نیا



همایش فرهنگی «ایران از دیدگاه سیاحان سفرنامه‌نویس فرانسوی»

پروفسور فرانسوا مورو François MOUREAU

مدیر بخش مطبوعات دانشگاهی دانشگاه سوربن (۲۰۰۰-۲۰۱۲)

مدیر مرکز تحقیق در سفرنامه‌ها (Littérature des voyages)

(۱۹۸۶-۲۰۱۲)

استاد ادبیات فرانسه گرایش قرن ۱۸ میلادی در دانشگاه پاریس-

سورن (۱۹۹۲-۲۰۱۲)

عضو فرهنگستان سلطنتی بلژیک

آثار متعددی پدید آورده که برخی از آنها به کسب جوایز ارزنده‌ای از

جمله جایزه Briguët (۱۹۸۰) و جایزه Roland de (۲۰۰۷)

Jouvenel از فرهنگستان فرانسه موفق شده‌اند. وی از موقعیت‌های

ممتازی در هیئت‌های تحریریه نشریات علمی و گروه‌های تحقیق

در فرانسه و کشورهای خارجی برخوردار است و با نهادهای

معتبری چون Voltaire Foundation (Oxford) نیز همکاری

داشته است.

این کتاب‌دوست آگاه و صاحب‌نظر برجسته و علاقه‌مند به

جمع‌آوری اسناد و مدارک تاریخی، با کنجکاوی روشنفکرانه‌اش،

چهره‌ای ممتاز در حوزه‌های گوناگونی همچون تئاتر، تاریخ نشر،

هنرهای زیبا، و ادبیات سیاحتی شناخته شده است.

به اهتمام انجمن دوستی ایران و فرانسه همایش فرهنگی «ایران از دیدگاه سیاحان سفرنامه‌نویس فرانسوی»، با همکاری کتابخانه ملی ایران، سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، بخش فرهنگی سفارت فرانسه، دانشگاه شهید بهشتی، دانشگاه آزاد، و دانشگاه اصفهان و با دعوت از مقامات دولتی جمهوری اسلامی ایران، سفیر فرانسه، سفرای غربی، ریزن‌های فرهنگی و حضور جمع کثیری از فرهیختگان و استادان برجسته دانشگاه‌های ایران و فرانسه و ناشران بنام ایرانی، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۳، در کتابخانه ملی ایران برگزار شد.

در جنب این همایش، نمایشگاهی از کتاب‌های قرن هفدهم مربوط به سفرنامه‌نویسان فرانسوی و خارجی برگزار شد. کنفرانس‌های دیگری نیز در دانشگاه تهران، شهید بهشتی، دانشگاه آزاد اسلامی، و دانشگاه اصفهان برپا گردید.

در همایش فرهنگی «ایران از دیدگاه سیاحان سفرنامه‌نویس فرانسوی»، فرانسوا مورو سخنرانی مفصلی ایراد کرد که ترجمه فارسی آن ذیلاً از نظر خوانندگان می‌گذرد. از اظهار لطف دکتر سهراب فتوحی، رئیس انجمن دوستی ایران و فرانسه، متن فرانسه سخنرانی و ترجمه آن را در اختیار نامه فرهنگستان گذاشتند سپاسگزاریم.

چگونه می‌توان ایرانی بود؟

سیمای ایرانیان از نگاه جهانگردان فرانسوی قرن هفدهم

سخنرانی فرانسوا مورو

ترجمه محمد زیار

سال ۱۷۲۱، در سپیده‌دم دورانی که در اروپا آن را قرن روشنگری می‌خوانند، کتابی به نام نامه‌های ایرانی در خُفیه انتشار یافت که یکی از مشهورترین رمان‌های فلسفی ادبیات فرانسه شد. صاحب‌نظر در فلسفه سیاسی آینده که قوانین اساسی ایالات متحده و فرانسه انقلابی با الهام از نوشته شدند، در این اثر، تجربه دو ایرانی مقیم فرانسه را در قالب نامه‌های ارسالی از پاریس به ایران روایت کرده بود. تاروپود اندیشه این دو

جهانگرد آشنائی آنان با تمدنی دیگر بود. منتسکیو^۱ برای قضاوت درباره کشور خود نگاه دو بیگانه را برگزیده بود که آداب و رسوم غریب، گاه تکان دهنده و غالباً ناموجهی را شاهد بودند. منتسکیو، این عضو پارلمان (دادگاه) اهل بوردو، پیش از آن، با هیچ ایرانی برخورد نکرده بود. چند سال پیش از آن، در فوریه ۱۷۱۵، درواپسین ماه‌های سلطنت لویی چهاردهم، درپاریس و ورسای، از یک هیئت سیاسی ایرانی پذیرایی شده بود. این هیئت به سرپرستی محمدرضا بیک، پیشکار ولایت ایروان، در ورسای به حضور شاه رسید. آنتوان واتو^۲ از این دیدارها صورت‌سازی‌هایی پدید آورده و به جا گذاشته که بیانگر علاقه پارسیان به این بیگانگان ملبس به لباس‌های غریب اما با قیافه‌های شریف و حرمت‌انگیز است. منتسکیو برای خلق رمانی با نامه‌هایی که، در آنها، هریک از مسافران، برحسب خلیقات، مذهب و افکار خود، مافی‌الضمیر خود را بیان می‌کند، اطلاعات خود درباره ایران را از اینجا به دست نیاورده است. او، با خواندن آثار جهانگردانی فرانسوی که در دهه‌های پیشین در ایران اقامت گزیده و درباره آن نوشته بودند، اطلاعاتی کسب کرده بود. ما نیز، همانند آن فیلسوف نامدار، به فراخور حال، همان آثار را پس از او باز می‌خوانیم. ژان باتیست تاورنیه^۳ و ژان شاردن^۴ راهنمای اصلی ما خواهند بود همچنان‌که راهنمای منتسکیو بودند.

با تأسیس کمپانی سلطنتی هند شرقی- به فرمان پادشاه لویی چهاردهم، در سال ۱۶۶۴، به دست ژان باتیست کولبر به منظور گسترش روابط بازرگانی فرانسه با هندوستان، گزارش‌های مسافران به قاره آسیا ارزش سیاسی یافت. اما این امر به هیچ روی از اهمیت این گزارش‌ها برای شناخت عمیق مناطقی که سیاحان به آنها سفر کردند نمی‌کاهد بلکه رقابت تجاری و سیاسی با هلند- که فرانسه را، به رغم فرمان‌های کولبر، از محصولات شرقی انباشته بود- کسب اطلاعات درباره فراورده‌ها، راه‌ها، و بازارهای این مناطق را ضرور ساخته بود.

لویی چهاردهم نیز که دستگاه تبلیغاتی فرانسه وی را، راحت و آسان، «بزرگ‌ترین پادشاه

1) MONTESQUIEU (1689-1755) 2) WATTEAU (Antoine) (1684-1721)
 3) TAVERNIER (1605-1689) 4) CHARDIN (Jean) (1643-1713)

جهان» قلمداد می‌کرد سودای «برقراری مجدد» امپراتوری فرانسه در مشرق زمین را در سر می‌پروراند. از همان ابتدای سال‌های ۱۶۶۰، فرستادگان سیاسی، جهانگردان، مبلغان مذهبی، دانشمندان، لشکریان، و مهندسان بر آن همت گماشتند که با نوشتن هرچه بیشتر متون و، تحرکات سیاسی و کمک به گسترش کمپانی سلطنتی در آسیا، مشروعیت امپراتوری فرانسه در مشرق زمین را به کرسی نشانند. از قرن شانزدهم به این سو و از زمان توافق‌نامه‌های تجاری-سیاسی (کاپیتولاسیون) به امضای سلطان سلیمان و فرانسوآی اول، امپراتوری عثمانی و فرانسه روابط نزدیک و ممتازی داشتند که تا حد همکاری نظامی محرمانه پیش می‌رفت. روابط با امپراتوری ایران دوره صفوی (۱۵۰۱-۱۷۳۶)، که فرانسویان آن را بسی کمتر از سلطان استانبول‌نشین می‌شناختند چگونه بود؟

نقش سیاسی گزارش‌های بازرگانان فرانسوی هیچ‌گاه آشکارتر و مسلّم‌تر از نقش اطلاعاتی که ژان باتیست تاورنیه و ژان شاردن، دو جهانگرد-بازرگان فرانسوی به دست دادند نبود. بهره‌برداری عملی و سیاسی و تجاری از گزارش‌های سفر به ایران پدیده تازه‌ای در فرانسه نبود. شماری از مبلغان کاتولیک به‌ویژه برای جماعت ارمنی، در ایران اجازه فعالیت داشتند. مثلاً کشیش پاسیفیک دو پرونس^۵، در سال ۱۶۳۱، کتابی با عنوان گزارش سفر به ایران منتشر کرده بود که استقبال از وی در ایران را به روشنی نشان می‌دهد: همچنین [...] رفتار نیک پادشاه ایران با ر.پ. پاسیفیک، که هم قصر خود را اقامتگاه او ساخت و هم به او اجازه داد در سرتاسر قلمرو پادشاهی‌اش صومعه‌هایی بنا کند، و سرانجام نامه و هدیه‌ای که وی به وسیله او برای لویی سیزدهم، شاه [...] فرانسه و ناوار، فرستاد مؤید آن است. در زمان لویی چهاردهم، فرزند لویی سیزدهم، شبکه تجاری بازرگانان فرانسوی پروتستان (کالونیست‌ها) مشهور به هوگنوها^۶ در ایران وسیعاً جانشین مبلغان کاتولیک شد. آنان بخش چشمگیری از اطلاعات تجاری خود را مدیون سایر ملل اروپایی به‌ویژه هلندی‌های پروتستانی بودند که مبلغان غالباً با هم‌کیشان فرانسوی خود رابطه داشتند. در زمان لویی سیزدهم (سلطنت: ۱۶۱۰-۱۶۴۳)، به‌خصوص از سال ۱۶۳۶ با اقامت

5) Pacifique de Provins

6) Huguenots

فرزند یک فروشنده نقشه‌های جغرافیایی از اهالی آنور (Anvers) مقیم پاریس در مشرق زمین، آشنائی عمیقی با راه‌ها، مسکوکات، و فراورده‌های محلی حاصل شده بود. ژان باتیست تاورنیه پروتستان مذهب، مانند بسیاری از بازرگانان فرانسوی در آسیا، جواهرفروش شده بود. او الماس و سنگ‌های قیمتی را از سلطان‌نشین گلکند در هند می‌خرید تا به چندین دربار از جمله دربارهای فرانسه و شاهان صفوی ایران (۹۰۵-۱۱۳۵) بفروشد. نخستین سفر ژان شاردن به ایران و هندوستان، با اختیار مسیر تاورنیه، به همراه یکی از شرکای پدرش به نام آنتوان رزن^۷، در سال ۱۶۶۵ انجام گرفت. شاردن احتمالاً به یکصد و هفت پرسشی پاسخ داد که اسپری‌کابار دو ویلمون^۸ (۱۶۲۸-۱۷۱۰) برای پادشاه فرانسه مطرح کرده بود. آیا این نوعی جاسوسی تجاری بود یا کنجکاوی مردم آن دوره برای شناخت فراورده‌های غیربومی و خلقیات بیگانگان؟ اسپری‌کابار دو ویلمون، برای دریافت پاسخ‌های خود، ناچار انتظار بسیار کشید. شاردن تنها هشت سال بعد، در ۱۶۷۹، در کشتی‌ای که او را به فرانسه می‌برد، نگارش پاسخ‌ها را به عهده گرفت. به‌رغم تلاش‌های شاردن، ژان باتیست تاورنیه همچنان طراز اول در گزارش‌های روابط تجاری با آسیاست. او، با کمال میل، حتی در اروپا هم لباس شرقی به تن می‌کرد. وی در سال ۱۶۶۸ به فرانسه بازگشت. سال بعد، لویی چهاردهم به او لقب اشرافی اعطا کرد. وی، در سال ۱۶۷۶، گزارش کاملی از سفرهای خود منتشر ساخت که عنوانش تنوع محتوایی آن را نشان می‌دهد:

شش سفر [...] به ترکیه، ایران، و هندوستان در فاصله زمانی چهل سال، و از همه راه‌هایی که بتوان اختیار کرد، به همراه اظهارنظرهای خاص درباره کیفیت، دین، حکومت، آداب و رسوم، و تجارت هر کشور، با تصاویر، مقیاس اوزان، ارزش پول‌های رایج در آن کشورها. تاورنیه در جست‌وجوی سرزمینی بود که درخور عنوان اشرافی تازه او باشد. پس با حزم و احتیاط در سویس اقامت گزید که دیگر پروتستان‌های فرانسوی نیز به آن پناهنده شده بودند اما سیرو سفر او به آنجا ختم نشد. این ماجراجوی خستگی‌ناپذیر، که نگاهش بر اروپا چنان به تصاویر شرقی آغشته بود که کوه‌های آلپ او را به یاد ارمنستان

7) Raisin (Antoine)

8) Esprit Cabart de Villermont

می‌انداخت و ادعا می‌کرد که ساکنان ایروان اصالتاً سوییسی بوده‌اند، سفر هفتم خود را نیز آغاز کرد. او یک بار دیگر کوشید به هند بپیوندد اما از راه روسیه و، میان راه، در سن هشتاد و چهار سالگی، به سال ۱۶۸۹ درگذشت، در حالی که لقب بارون خود را فروخته بود تا، در برلن، برای شاهزادهٔ براند بورگ^۹ دارای حق شرکت در انتخاب امپراتور، در کمپانی هند شرقی که خود مدیریت آن را بر عهده داشت سرمایه‌گذاری کند.

شاردن، به خلاف، در ازاء اطلاعاتی که به کمپانی داد پاداشی نگرفت. او قربانی لغو فرمان نانت در سال ۱۶۸۵ شد که، بر اثر آن، پروتستان‌ها از فرانسه تبعید شدند. وی در لندن اقامت گزید و به عنوان مستشرق عالی‌مقام شناخته شد. او، در سال ۱۶۸۶، سفرنامهٔ خود با عنوان خاطرات سفر شوالیه شاردن به ایران و هند شرقی از راه دریای سیاه و گرجستان (Clochide)، بخش اول حاوی سفر از پاریس به اصفهان را منتشر ساخته بود. سپس در سال ۱۷۱۱ آخرین مجلدات گزارش سفرهای خود را با عنوان سفر آقای شوالیه شاردن به ایران و سایر ممالک شرقی، منتشر کرد و به عضویت انجمن سلطنتی Royal Society بریتانیا انتخاب شد که بزرگ‌ترین دانشمندان زمان از جمله اسحاق نیوتن در آن عضویت داشتند. وی در سال ۱۷۱۳ هشت سال پیش از انتشار نامه‌های ایرانی منتسکیو درگذشت.

با سؤال مشهور نامه‌های ایرانی آشنائیم. دو ایرانی مقیم پاریس در لباس‌های ملی خود تصمیم می‌گیرند لباس فرنگی بپوشند. بی‌درنگ پارسیان ظاهربین این را از این بیگانگانی که دیگر بیگانه به نظر نمی‌رسند، می‌پرسند: «چگونه می‌توان ایرانی بود؟» این ایرانیان، چون پارسی می‌شوند، تمام کنجکاویشان نسبت به کسانی که ملاقات می‌کنند از بین می‌رود. جهانگردان فرانسوی در ایران هم این سؤال را مطرح کرده‌اند. سخنرانی من در پی پاسخگویی به این پرسش با استفاده از گزارش‌هایی است که برای ما به جا گذاشته‌اند.

مسافران قدیم به مشرق زمین در کوله‌بار خود چیزی به همراه می‌آوردند که به آن

(به آلمانی: Brandenburg (Brandenburg 9)

کتابخانه می‌گفتند - کتابخانه‌ای نه از جنس کاغذ بلکه از سنخ فرهنگ، اعتقادات، فلسفه، حتی دین. ادوارد سعید، استاد فلسطینی تبار دانشگاه‌های امریکا، در یکی از آثار مشهور خود حتی ادعا کرده که شرق‌شناسی - داوری غربیان درباره کشورهای واقع در شرق اروپا - اختراع ایدئولوژیک مرتبط با امپریالیسم استعماری است. این گفته مبالغه‌آمیز است؛ زیرا، همچنان‌که سیاحان ما گواهی می‌دهند، کنجکاوی، منش آزاد این بازرگانان، علاقه آنان به مردمانی که، به خاطر دلایل تجاری هم شده، می‌بایست از آنان سر درآوردند، همه و همه به درکی از واقعیت‌ها منجر می‌شود که گزارش‌های آنان شواهد بسیاری از آن به دست می‌دهد.

در قرن هفدهم، قرن دکارت و نیوتن، زاد راه جهانگردان ما همان است که نصیب کسانی تربیت‌یافته بهترین مدارس آن زمان شده است و آثار و حتی شرح و تفصیل آن در سفرنامه‌هایی که منتشر ساخته‌اند باز می‌یابیم. آنان دارای بینش ژئوپولیتیک و نظریه‌ای اقلیمی‌اند که غالباً به منتسکیو نسبت داده شده اما بیش از آن یونانیان و در قرن شانزدهم ژان بُدن^{۱۰} آن را فرمول‌بندی کرده بودند. آنان همین کتابخانه را با خود به مشرق زمین می‌برند. نظریه اقلیمی نظریه وسیعاً زیست محیطی نارس است.

این نظریه در تحریر پرورده شده منتسکیو چه می‌گوید؟ منتسکیو می‌نویسد:
در اقلیم‌های متفاوت نیازهای گوناگونی وجود دارد که شیوه‌های گوناگون زندگی را شکل داده‌اند؛ و این شیوه‌های گوناگون انواع قوانین پدید آورده‌اند.

لذا مفهوم موجبیت جغرافیایی هم اجتماعی است هم سیاسی. او بر آن است که برخی اقلیم‌ها از اقلیم‌های دیگر برترند و اقلیم معتدل کمال مطلوب است. نظام سیاسی معتدلی که از آن ناشی می‌گردد متعادل‌ترین و مبتنی بر عقلانیت و عدالت است. او بر این قول است که مردمان ساکن سرزمین‌های گرم، به خلاف، به تجمل و ناز و تنعم گرایش دارند، در نتیجه نظام سیاسی برآمده از آن، که در قرن هجدهم استبداد شرقی خوانده می‌شد، مهار این گرایش و تضمین پیوستگی اجتماعی را میسر می‌سازد. با این حال به یاد داشته باشیم که دو ایرانی منتسکیو، با تبدیل لویی چهاردهم به پادشاه فرتوت و نمونه برازنده‌ای از استبداد غربی، خلاف این قول را نشان می‌دهند. وانگهی نمونه استبداد

10) Bodin (Jean) (1530-1596)

شرقی بیشتر امپراتوری عثمانی و به خصوص چین بود تا ایران-چینی که، در آن، یکی از امپراتوران هر سال، برای نشان دادن نزدیکی خود با مردم، شخصاً گاوآهن به دوش می‌کشید. همچنان‌که خواهیم دید، رژیم سیاسی ایران، در نظر سیاحانی که با رهبران، فرهیختگان، و فیلسوفان آن حشر و نشر داشتند، نظامی به گونه‌ای نظرگیر معتدل می‌نمود.

فرانسه قرن هفدهم چنان مطمئن بر تارک سایر ملل می‌درخشید که رعایای لویی چهاردهم، خود با ایمان به این برتری، به فرهنگ‌های بیگانه بسیار کم علاقه نشان می‌دهند و زمانی که سفرنامه‌ها حاوی اطلاعاتی درباره کشور بازدید شده، در این مورد ایران، هستند غالباً برای نشان دادن خواه تفاوت‌های کریه به مام میهن همچون تبعیت یا شهوت خواه، به خلاف، همانندی‌های ستودنی مثل فرهنگ و ادب شهری است. در عوض، عناصر فرهنگ ایرانی که در فرهنگ فرانسوی همتایی ندارند، ناگفته می‌مانند. ایرانی به رغم سنگدلی‌اش، عموماً بسیار تربیت شده توصیف شده است و این در نظر جهانگردان خصلتی است که در آن با فرانسویان اشتراک دارند. پاسیفیک دوپرونس نخستین کسی است که بر این صفت تأکید کرده است. وی می‌نویسد:

من درباره ظرافت و آقائی دربار، شاه، و اشراف [...] جز این نتوانم گفت که دربار ایران بسیار به دربار فرانسه نزدیک است و اشراف بسیار باادب‌اند.

ورای احساس منحرف‌کننده و هراس‌انگیز اولیه ناشی از استبداد و تعصب مفرط، جهانگردان سیمای خلقی را ترسیم می‌کنند که خلیقات آنان را با خلیقات خودشان چندان فرقی نیست. جالب است توجه کنیم که فرهنگ شهری یا ادب وجه شباهتی میان خلیقات فرانسویان و ایرانیان است که بیشتر از همه از آن یاد شده است تا بدان حد که فوریتیر^{۱۱} در فرهنگ جامع خود، (1691) *Dictionnaire Universel*، Politesse را چنین تعریف کرده است:

رفتار شایسته، مؤدبانه و دلپذیر در خلیقات، کردار و نوشتار. جهانگردان، در دربار شاه ایران، ادب بسیار [...] دیده‌اند.

با این همه، تعریف را، با این عبارت به پایان می‌رساند: «ادب را بیشتر از دربار فرانسه در جایی نمی‌توان دید».

11) Furetière (Antoine) (1619-1688)

مع الوصف، بی‌گمان ژاک بورژ^{۱۲} از ایرانی توصیفی به دست می‌دهد که می‌توانسته است، به همان شایستگی، در رسالۀ نیکلا فاره^{۱۳} دربارهٔ انسان شریف یا هنر دلیذر آمدن در دربار درج شود. وی می‌گوید:

این شهر (اصفهان) [...] خانهٔ صوفی و مقرّ بهترین اندیشمندان و باادب‌ترین اشراف این کشور بزرگ است که بی‌گمان بر همهٔ اقوام آسیا خواه از حیث البسۀ فاخر خواه از حیث مکالمه سر است. همهٔ ایرانیان عموماً نسبت به بیگانگان مهربان‌اند؛ اما نجبا در این کمال سر آمدند. ما خود پی برده‌ایم که علم در کمتر جایی به این اندازه شرف و حرمت دارد؛ ایرانیان با هوشمندی و کار و سخت‌کوشی به کسب علم همت می‌گذارند [...].

این گرایش به دانش‌اندوزی در آنان چنان قوی است که جدی‌ترین مشغله‌ها نمی‌تواند آنان را از آن روگردان سازد. وزیرالوزرای دولت که او را اعتمادالدوله خوانند، هرگاه اندک زمانی فراغت یابد آن را صرف مطالعهٔ ریاضیات می‌کند. تفریح معمول او واداشتن عده‌ای از مهندسان به آزمایش ابزارهای جدید جملگی اختراع فکر او. او به همان اندازه به مطالعهٔ فلسفه و کلام و جرّ و بحث‌های مذهبی می‌پردازد.

چندی پس از آن، شاردن روی دست بالا را می‌گیرد و می‌گوید:

هوش ایرانیان همچون پیکرشان زیبا و عالی است. تخیلشان حادّ و تیزرو و بارور و حافظه‌شان سالم و زاینده است. آنان در علوم، فنون ذوقی و فنون مکانیکی استعداد تمام دارند. در فنون رزمی نیز بسیار چیره‌دست‌اند. آنان دوستدار افتخار و هم رعونت و غرورند که تصویر کاذب افتخار است. فطرت آنان نرم و انعطاف‌پذیر است. روحیه‌شان آسان‌یاب و محرّک است. خوش‌مشرّب، مهربان، باادب و باتربیت‌اند.

و این الگوی واقعی انسان کامل است با «صفات و خصال هرچه لازم‌تر به لحاظ معنوی و جسمانی برای کسی که بخواهد در دربار، دلششین باشد» درست آنچنان‌که فاره خود در دربار لویی سیزدهم توصیف می‌کند.

آیا این خود نمونهٔ خوبی از انسان شریف، باادب، مهربان، پاکیزه و مرتّب و منظم نیست که به مطالعهٔ علوم و فنون و فلسفه و کلام مشغول است؟ اگر انسان عصر کلاسیک برای ادب چندان اهمیّت قایل است از این روست که جوامع را بر پایهٔ همین ملاک ارزیابی و درجه‌بندی می‌کند.

12) Bourqes (Jacques)

13) FARET (Nicolas) (1596-1646)

فورتیر که ایران را در مشرق زمین در رتبه دوم قرار داده، می‌نویسد: «می‌گویند متمدن‌ترین و منظم‌ترین کشور چین است.» ناگفته پیداست که فرانسه در این سلسله مراتب لحاظ نشده است.

جهانگردان خوش دارند یادآور شوند که در ایران، همچنان‌که در فرانسه، لازمه شرفیابی مرتب در دربار رعایت سلسله آداب و قواعدی است که حاکی از مدنیتی تمام کمال‌اند. شاردن می‌نویسد: درباریان ایرانی «در مشرق زمین متمدن‌ترین و در جهان مبادی آداب‌ترین افرادند. مردمان با نزاکت در میان آنها می‌توانند با مؤدب‌ترین افراد اروپایی برابری کنند. سر و وضع و متانت آنان به بهترین وجه جمع شده، ملایم و نرم‌خو، باوقار، با فر و شکوه، مهربان و بس شفیق‌اند». آنان، در سخن و استعارات تعارفی استفاده می‌کنند: «هنگام پیشواز با لحنی جذاب می‌گویند [...] صفا آوردی یا جای شما خالی بود و، اگر خواسته باشید به میزبان خود ابراز محبت کنید، کافی است بگویید سر شما سلامت باشد [با تأکید بر سر شما] به این معنی که خاطر شما برایم چندان عزیز است که می‌خواهم شما زنده و سالم باشید، بی‌خیال از دیگر چیزها».

پیش از آنکه این تعارفات پرطمطراق، که به عنوان کلیشه‌های غریبه وارد ادبیات شده‌اند، آماج تمسخر گردند، درباریان فرانسوی که خود قواعد به‌غایت مدون زبان را رعایت می‌کردند، این رفتارهای اجتماعی را که در آن زمان به عنوان خصلت بارز مردم متمدن تلقی می‌شدند می‌ستودند. موریس ماژاندی^{۱۴} که فصل بسیار جالب توجهی از اثر خود، ادب اشرافی را «به زبان اشراف» اختصاص داده، یادآور می‌شود که برحسب تبصره‌های وژلاس^{۱۵}، آنچه در روابط درباریان فرانسوی اولویت دارد، ظرافت و روشنی و منطقی بودن بیان است.

خصلت دیگر ایرانیان که جهانگردان به‌خصوص آن را می‌ستایند، درست از این رو که در جامعه خودشان قدر و ارزش دارد، فصاحت است؛ چه، ناگفته پیداست که برای انسان عصر کلاسیک قدرت مجاب‌سازی با استفاده از ادله متقن و چرخش‌های زبانی ویژه سخنوری حائز اهمیت اساسی است. بوژژ می‌نویسد: ایرانیان همین که فرصت دست دهد، با خواندن متون قدیم حاوی آیین سخنوری در زبان فارسی، «می‌کوشند کیفیات طبع خود را ارتقا دهند» و، در ادامه، می‌نویسد:

14) Maquendie (Maurice)

15) Vaugelas (1585-1650)

ایرانیان همیشه خود را برای بحث دربارهٔ دشوارترین موضوعات مذهبی و اثبات اعتبار قول خود آماده نشان می‌دهند. به این منظور، برای اینکه پای شما را به میان بکشاند، پرسش‌هایی دربارهٔ رموز اعتقادات اصلی ما مطرح می‌کند، برفور با همهٔ دلایل کاذبی که ذهن انسان، بنایه عادت، از فلسفه به عاریت می‌گیرد [...] بر آنها حمله می‌برند. کسانی که بخواهند با ایرانیان وارد گفت‌وگو شوند باید سخت مراقب باشند و اگر به زبان آنان تسلط کامل نیافته‌اند، اصلاً وارد جدال نشوند؛ زیرا آنان، با نکته‌سنجی و ریشخند، از پاسخ‌هایی گزک می‌گیرند که غالباً، بر اثر ابهامی که در تعبیرات زبان فارسی وجود دارد و باعث می‌شود معانی متفاوتی به ذهن متبادر و ابهامات و خیمی پدید آید، دین ما را آماج تحقیر و ریشخند این فیلسوفان خطرناک می‌سازند.

در همان بادی امر، توجه می‌کنیم که ارزیابی بورژوازی از بلاغت ایرانیان غالباً بس دوپهلوست: او هم میهنانش را بدان‌ها فرامی‌خواند که مراقب مهارت زبانی میزبانان خود باشند.

مگر فن سخنوری که ایرانیان بی‌گمان از آن بهره‌مندند صفت اولای دروغ‌گویان و فریب‌کاران نیست؟ از این رو، نیابد در معرض استدلال‌ها یا «براهین کاذب» این سوفسطائیان قرار گرفت. در عوض، روایت حکایاتی که مباحثات بلاغی شرقیان در آنها مصوّر گشته جهانگردان را مسحور می‌سازد:

ایرانیان هرگاه بخواهند هندیان را به ریشخند گیرند سه یا چهار قصه حکایت می‌کنند. می‌گویند که شاهجهان چون دید که نوازش‌ها و وعده‌هایش برای وادار کردن سفیر ایران به تعظیم به روش هندیان نتوانستند غرور او را کاهش دهند و او به هیچ وجه نمی‌خواست به رسم هندیان سلام گوید، به فکر ترفندی افتاد و فرمان داد در بزرگ تالار قصر Am-Kas را که قرار بود در آنجا سفیر را به حضور بپذیرد، ببندند و تنها دریچه‌ای را باز گذارند که از آنجا به زحمت و با سر خمیده، همانند تعظیم به روش هندیان، می‌شد گذشت تا لااقل گفته شود که او سفیر را به وضعی درآورده که به مراتب از سلام هندی خفت‌بارتر است. اما سفیر، که از این نیرنگ بوبرده بود، رو به بیرون و پشت به درون وارد شد. آنان قصه را چرب می‌کنند و می‌گویند که شاهجهان، چون خود را چنین فریب‌خورده دید، به او گفت: «ای بدبخت، گمان کرده‌ای وارد طویلهٔ خران مانند خودت شده‌ای؟» و سفیر، بی‌آنکه برانگیخته شود، پاسخ داد: با دیدن چنین دریچه‌ای چه کسی می‌تواند جز این گمان کند؟ [...] باز می‌گویند که شاهجهان روزی از او پرسید نظرش دربارهٔ دهلی نو چیست که وی در برابر اصفهان ساخته است؟ و او به بانگ بلند

و با ادای سوگند پاسخ داد: والله بالله اصفهان به گردِ دهلی شما نمی‌رسد و شاهجهان این سخن را به ستایش از شهر نوساخته خود حمل کرد؛ هرچند سفیر مدّعی شد که آن را به دلیل گرد و خاک مزاحمش به ریشخند گرفته است. سرانجام آنان روایت می‌کنند که شاهجهان سفیر را واداشت نظرش را درباره عظمت شاهان هندوستان در قیاس با شاهان ایران بگوید و او پاسخ داد: نمی‌توان شاهان هند را جز به ماه شب پانزده یا شانزده تشبیه کرد و شاهان ایران را جز به هلال روز دوم یا سوم. این پاسخ شاهجهان را در وهله اول پسند افتاد اما، بلافاصله پس از آن، پی برد که این تشبیه به نفع او نبوده و سفیر خواسته است بگوید که شاهان هند مانند بدر رو به کاستی دارند و پادشاهان ایران همچون هلال رو به افزونی. اینکه این نکته‌ها آن‌چنان پرارزش و حاکی از ذکاوتی که دعوی می‌شود شمرده شوند، هرکس در ردّ و قبول آن آزاد است. من بیشتر بر این گمانم که برای سفرا، وقار فروتنانه و حرمت‌آمیز از غرور و ریشخند برازنده‌تر است و به‌خصوص با شاهان ریشخند اصلاً جا و محلی ندارد.

فرهنگ متعلق به جهانگرد و فرهنگی که او وارد آن می‌شود برای کلام ارزش والایی قایل‌اند؛ زیرا کلام موهبت الهی و ابزار قدرت است. زان سو، ایرانیان، همچون فرانسویان که از سخن دویپهلو پرهیز می‌کنند، از کسانی که سخنانشان فریب‌دهنده باشد کناره می‌گیرند. پادشاه ایران را لال‌ها و کوتوله‌ها، زنان و خواجگان حرمسرا احاطه کرده‌اند که همگی در طرد حالت عادی دخیل‌اند. همه در سکوتی اجباری و تحمیلی زندگی می‌کنند؛ چون شهریاران و دیگر مدّعیان تاج و تخت هم به سکوت ضعیفان بدگمانند هم به نگاه زورمندان. با این همه، نیاز به سخن گفتن چندان قوی است که لال‌ها و دربار شاه ایران، که Dilsia (بی‌زبانان) خوانده می‌شوند، زبان اشاری ابداع کرده‌اند که بُوو^{۱۶} آن را چنین وصف می‌کند:

مشاهده به اشاره سخن گفتن آنان حیرت‌انگیز است به‌خصوص که، در جهان، چیزی به اندازه این پدیده ساختگی طبیعی نیست، به نحوی که آنان، با اشاره بدن، دست چپ و راست، آب دهان و دیگر علائم، هر آنچه را بخواهند به یکدیگر، حتّی به درباریان می‌فهمانند. درباریان برای برقراری ارتباط با آنان همین زبان لال‌ها را به کار می‌برند. در این میان، آنچه بیشتر ستایش‌برانگیز است این که آنان نه تنها، در روشنایی بلکه در تاریکی نیز، بی‌هیچ صدایی، تنها با تماس دست‌ها و دیگر اعضای بدن با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند و با این کار زبان

جدیدی برای خود ساخته‌اند که به نظر تقریباً غیر ممکن می‌آید و حتّی دیده می‌شود که ارباب بزرگ و چند تن دیگر نیز آن را مانند زبان‌های دیگر فرا می‌گیرند. این زبان، زبان اشاره نام دارد. همه چیز مقهور کلام است حتّی لال یا خودکامه جباری که شهرزاد هر شب نفّس او را در سینه حبس می‌کند. شهرزاد، سرشار از ادبیّات، تاریخ، فلسفه، پزشکی و هزار دانش دیگر، که استبداد خونریز و خاموش سرور و شهریار خود را به چیزی نمی‌شمرد مظهر نیرویی است به غایت پراج و در عین حال تهدیدکننده که همان زبان است. از این رو، نباید ستایشی را که نصیب هزار و یک شب شده تنها به شهوانیت بومی و غریب قصّه‌ها نسبت داد. ورای ظاهر و پرده‌های پرنیان و تخت‌های مرصع و درپس حکایات وقاحت‌آمیز، آنچه گالان^{۱۷} و به همراه او فرانسویان کشف می‌کنند این است که، در ایران و در فرانسه، هنر پسند افتادن همان زبان است.

بنابراین، برخورد با غیر، هماره به پذیرش و درک تفاوت منجر نمی‌شود بلکه، در مقابل، قطعاً امکان می‌دهد که خود را بهتر بشناسیم. چون این برخورد تحلیلی انعکاسی و حتّی درونگرانه را برمی‌انگیزد، گویی وجود تفاوت برای به خود اندیشی ضرور است. مگر نه اینکه میشل سرتو^{۱۸} می‌نویسد: «با روایت بازگشت از خود به خود از طریق غیر پدید می‌آید».

جهانگرد قرن هفدهم به‌ویژه بر سر خلقیّاتی از غیر درنگ می‌کند که آنها را در خود بازمی‌شناسد، همچون، در این مقام، ادب یا هنر سخن گفتن، بی‌آنکه این خلقیّات را از فرهنگی به فرهنگ دیگری نسبی بدانیم. پس، مع‌الوصف، می‌ماند تفاوت همچنان‌که فرانسوا هارتوگ^{۱۹} درباره قیاس‌ها در قول هروُدت می‌گوید: «آن تفاوت تخصیصی و سنجیدنی لذا مهارشدنی است». همگون‌سازی آزموده شده اما ناقص، چون قوم‌مداری چندان قوی است که کمترین کج‌فهمی نسبت به خلقیّات بیگانگان دافعه‌ای را می‌پروراند که ناگزیر مانع شناخت غیر می‌گردد.

17) Galland

18) CERTEAU

19) HARTOQ (François)



استاد گرامی جناب استاد سمیعی

سردبیر محترم نامه فرهنگستان

با سلام و احترام

این نوشته حسب حال دردمندانه طالب علمی است که، علاوه بر کسوت دانشجویی، آراسته به لباس شاگردی شما نیز هست، پس به خود جرأت می‌دهم تا این نامه را خدمت شما برای درج در نامه فرهنگستان ارسال کنم.

این امر کاملاً منطقی است که دانشجو، پس از گذراندن دروس پایه در دوره کارشناسی و با ورود به دوره بالاتر باید، از پوسته کسب محض درآید و، به کمک قوای عقلی، دست به تحلیل زند و پژوهشگر شود. نوشتن مقاله و بالاخص پایان‌نامه در دوره کارشناسی ارشد مهم‌ترین و شاید تنها موضوع سودمند در رشته ادبیات فارسی باشد، چه درس‌های این دوره، با اندکی تفاوت، تکرار هر آن چیزی است که در مقطع پیشین خوانده است.

دانشجو، در دوره کارشناسی ارشد، باید آموخته شود؛ شیوه تفکر منطقی و نظام‌مند و استنباط و بازخوانی متون گذشته و معاصر را با نگاهی نوین و روزآمد بیاموزد و دست کم قدمی از دوره پیشین‌اش فراتر رود.

اما دانشجوی دوره دکتری مدّعی است و باید اثبات کند که به اجتهاد و تخصص در زمینه‌ای خاص رسیده است. آیا واقعاً چنین است؟ فاصله بین ادّعا و واقعیت آن‌چنان

عیان است که حاجت به بیان ندارد.

پایه‌های نادرست اندیشه‌ورزی، اکتفای دانشجو به حفظ و گذراندن درسی خاص بدون تعمق در آن و، از همه تلخ‌تر، کاهلی و پیچیده مانده در پیله مسائلی غیر از علم دانشجو را در روزمرگی و رفع تکلیف می‌افکند.

جا دارد مشکل را از رویه‌ای دیگر بنگریم. با ادای ادب و احترام به محضر استادان بزرگ و بزرگواری که افتخار شاگردی آنان را داشته‌ام، باید گفت با ورود بیش از حد دانشجو به مقاطع تحصیلات تکمیلی و تربیت نه‌چندان کامل نسل واسط که قرار است معلمان این نوآموزان شوند مشکلاتی بغرنج پدیدار می‌شود.

معلم دانشگاه که هنوز در مرتبه استادیاری و دانشیاری است خود را با مسابقه کسب امتیاز مواجه می‌بیند. مشکلات معیشتی نیز او را وامی‌دارد تا هرچه بیشتر تدریس کند و مجال مطالعه و تفکرش تنگ می‌شود. پس چه بهتر که از دانشجوی دوره دکتری بهره‌برداری کند. این‌گونه است که سنت زشت سرقت ادبی از دانشجویان ناآموخته و نوآموخته رخ می‌نماید.

حق استاد در مقاله‌ای که موضوع را پیشنهاد کرده، منبع معرفی کرده، مقاله را نقد کرده یا دست کم یک بار خوانده و ویرایش کرده محفوظ است. اما، در بیشتر موارد، چنین نیست. وی، که اضطرار دانشجو برای نمره گرفتن را می‌بیند، بار پژوهش را بر دوش او می‌افکند و گاه دیده شده که زحمت یک بار خواندن مقاله را به خود نمی‌دهد و حاصل تلاش گاه ناقص دانشجو را مصادره می‌کند. دانشجو هم راضی است اما رضایتش اجباری است.

با نگاهی به فهرست مقالات مجلات علمی-پژوهشی و بررسی آثار منتشر شده برخی استادان به نتایج جالبی می‌توان رسید: وجود مقاله‌های مشترک در همه زمینه‌های ادبی! مگر می‌شود کسی در همه شئون ادبی به چنان جامعیتی رسیده باشد که بتواند درباره آنها اظهار نظر کند. مگر می‌شود کسی هم در علوم غریبه متخصص شده باشد و هم در جامعه‌شناسی ادبیات؟

با توجه به تجربه شما هم در کسوت استادی و هم در مقام سردبیری مجله علمی-

پژوهشی، راهی برای اصلاح روابط علمی استادان و دانشجویان و هم مجلات پژوهشی
نشان دهید تا از بروز مشکل جلوگیری شود.

ارادتمند

فاطمه فرهودی پور

نمایه دوره سیزدهم

(شماره‌های پیاپی ۴۹-۵۲)

این نمایه به دو بخش تقسیم شده است: ۱- نمایه براساس نام مؤلف یا مترجم؛ ۲- نمایه براساس عنوان. در نمایه اول، پس از نام مؤلف یا مترجم، شماره مجله (سیاه) و شماره صفحات آمده است. در نمایه دوم، عنوان مقاله، شماره مجله و شماره صفحات آن و نوع مطلب ذکر شده است.

۱. مؤلف یا مترجم

- | | |
|---|--|
| خطیبی، ابوالفضل ۹۰-۷۳/۵۰ | آزادبخت، ساناز ۵۵-۴۰/۵۰ |
| دولت‌آبادی، الهام ۱۸۳-۱۸۲/۵۰ | آل‌داود، سیدعلی ۲۰-۶/۵۱ |
| ذاکری، محمدصالح ۱۴۷-۱۳۱/۴۹ | ابوالحسنی، زهرا ۱۹۲-۱۷۶/۴۹ |
| ذبیح‌نیا عمران، آسیه ۹۹-۸۵/۵۲ | استادزاده، زهرا ۱۷۷-۱۷۳/۵۱ |
| راشد محصل، محمدتقی ۱۲-۸/۵۰ | اسعدی فیروزآبادی، مریم‌السادات ۴۲-۲۵/۵۱ |
| رحیم‌پور، مهدی ۵۳-۴۳/۵۱ | اسوار، موسی ۱۹۹-۱۸۷/۵۰ |
| رضوانی، سعید ۱۹۰-۱۸۹/۵۱ | اقتصادی‌نیا، سایه ۱۷۰-۱۶۹/۵۰؛ ۲۲۱-۲۲۰/۴۹ |
| رفعی-سعید خضری، سعید ۲۳۱-۲۳۰/۴۹ | امیرضیایی، ایرج ۳۹-۳۴/۵۰ |
| ۱۶۹-۱۶۶/۵۱ | پناهی، ثریا ۱۵۶-۱۱۴/۵۰ |
| رون، مهسا ۶۶-۵۴/۵۱ | پورجوادی، نصرالله ۲۳۰-۲۲۶/۴۹؛ ۴۴-۲۶/۴۹ |
| زندى مقدم، زهرا ۱۸۲-۱۷۹/۵۰؛ ۲۲۰-۲۱۷/۴۹ | جلال‌پور، حسین ۱۳۰-۱۲۳/۴۹ |
| ساجدی، طهمورث ۱۶۰-۱۴۰/۵۱ | جلالی، کامبیز ۱۲۶-۱۰۷/۵۲ |
| سمانی، سیدافشین ۱۴۱-۱۲۷/۵۲ | حاجی مهدی‌تاجر، لیلا ۱۷۹-۱۷۶/۵۰ |
| سمائی، سیدمهدی ۱۴۱-۱۲۷/۵۲ | حبیبی اصل، عبدالحمید ۹۹-۸۵/۵۲ |
| سمیعی (گیلاتی)، احمد ۵-۲/۵۱؛ ۱۵۶-۱۱۴/۵۰ | حداد عادل، غلامعلی ۷-۲/۵۰؛ ۹-۲/۴۹ |
| ۱۷۷-۱۷۹؛ ۱۷۳-۱۷۱/۵۲؛ ۵-۱/۵۲ | حسینی، پروین ۱۲۸-۱۰۸/۵۱ |
| ۱۲۶-۱۰۷ | خزاعی‌فرید، علی ۶۴-۴۵/۴۹ |

- شجاع کریمی، عذرا ۵۱ / ۱۶۹-۱۷۱؛
۱۵۶-۱۵۰ / ۵۲
- شریف‌زاده، محمدرضا ۵۰ / ۴۰-۵۵
شکوهی، یلدا ۵۱ / ۱۸۱-۱۸۹؛ ۵۲ / ۱۴۲-۱۴۶؛
۱۵۶-۱۵۷
- شکی، منصور ۵۰ / ۱۱۴-۱۵۶
شمس، محمّدجواد ۵۰ / ۹۱-۱۰۶
شواربی، احسان ۴۹ / ۲۲۲-۲۲۵
طباطبائی، علاء‌الدین ۵۰ / ۱۵۷-۱۶۸
طیب‌زاده، امید ۵۰ / ۵۶-۷۲
علیائی مقدّم، مهدی ۵۲ / ۲۷-۴۱
علی‌پور گسکری، بهناز ۵۲ / ۴۷-۵۶
فتوحی، سهراب ۵۲ / ۱۶۱-۱۷۳
فرهودی‌پور، فاطمه ۵۱ / ۱۷۹-۱۸۰؛
۵۲ / ۱۷۴-۱۷۶
- فیاض، مهدی ۵۱ / ۵۴-۶۶
فیروزیان، مهدی ۴۹ / ۷۵-۱۰۶
قاسمی، مسعود ۴۹ / ۱۰۷-۱۲۲؛ ۵۱ / ۲۱-۲۴
قافله‌باشی، سید اسماعیل ۵۱ / ۵۴-۶۶
قربان‌زاده، فرهاد ۵۰ / ۱۷۰-۱۷۲
- قرب، بدرالزمان ۴۹ / ۱۴۸-۱۵۲
کریکونیوک، کاترین ۵۲ / ۵۷-۶۷
کمالی سروستانی، کوروش ۴۹ / ۶۵-۷۴
کیهانی، جعفر شجاع ۴۹ / ۱۶۵-۱۷۵؛ ۲۱۱-۲۱۲؛
۵۰ / ۱۳-۱۷؛ ۱۰۷-۱۱۳؛ ۵۲ / ۱۰۶-۱۰۰
گلکار، آبتین ۵۱ / ۱۰۸-۱۲۸
لیان، سعید ۵۱ / ۶۷-۸۷
مالمیر، تیمور ۵۱ / ۹۵-۱۰۷
مایل هروی، نجیب ۵۲ / ۶۸-۸۴
مجتبائی، فتح‌الله ۴۹ / ۱۰-۲۵
مسجدی لنگسروبی، مهسا ۴۹ / ۲۰۹-۲۱۰؛ ۵۰ /
۱۷۳-۱۷۶؛ ۵۱ / ۱۶۱-۱۶۶؛ ۵۲ / ۱۴۶-۱۵۰
محمّدی، نیلوفر ۵۲ / ۴۲-۴۶
مختاریان، بهار ۴۹ / ۱۵۳-۱۶۴
میرعابدینی، حسن ۵۰ / ۱۸۴-۱۸۶؛ ۵۱ / ۸۸-۹۴؛
۱۲۹-۱۳۹
نادری، محمّدرامین ۵۰ / ۱۸-۲۰
نجفی، ابوالحسن ۵۰ / ۲۱-۲۵؛ ۵۲ / ۶-۱۸
نوروزی، ندا ۴۹ / ۲۱۲-۲۱۷
نوری کشتکار، لیلا ۴۹ / ۲۱۰-۲۱۱

۲. عنوان

- آشنایی با ادبیات عصر اشکانی و ساسانی
۵۰ / ۱۷۲-۱۷۰ (تازه‌های نشر)
آیا «واو» زائد است؟ ۵۰ / ۲۱-۲۵ (مقاله)
آیتی آیتی بود ۵۰ / ۱۳-۱۷ (مقاله)
احوال دل‌گداخته ۵۱ / ۱۶۱-۱۶۶ (تازه‌های نشر)
ارانی و زبان فارسی ۵۲ / ۱۰۰-۱۰۶ (گلچینی از
دیرینه‌ها)
ارتباط پنهان (تحلیل انتقادی گفتمان نام‌های تجاری
در تبلیغات) ۴۹ / ۱۷۶-۱۹۲ (فرهنگستان)
از یغمای جندقی تا حبیب یغمایی ۵۱ / ۶-۲۰ (مقاله)
اسم‌هایی که فراموش می‌شود ۵۲ / ۱۲۷-۱۴۱
(فرهنگستان)
اشعار نویافته به نام ناصر خسرو در منابع کهن
- ۵۱ / ۴۳-۵۳ (مقاله)
اضافه اسمی و اضافه وصفی ۵۰ / ۱۵۷-۱۶۸
(فرهنگستان)
ایران‌شناس ایران‌دوست؛ نگاهی به زندگی و آثار
ریچارد نلسون فرای ۵۱ / ۱۸۱-۱۸۸ (اخبار)
بازگشت به کودکی در اشعار قیصر امین‌پور
۵۱ / ۲۵-۴۲ (مقاله)
با قافله شوق ۵۲ / ۱۵۰-۱۵۶ (تازه‌های نشر)
برخوان آرزو ۵۱ / ۱۶۹-۱۷۱ (تازه‌های نشر)
بررسی آراء و آثار ناشناخته برخی از ایران‌شناسان روس
۵۱ / ۱۰۸-۱۲۸ (تحقیقات ایران‌شناسی)
بررسی حکایات عرفانی از جهت صدق و کذب
۴۹ / ۴۵-۶۴ (مقاله)

دستان ۵۰/۱۸۲-۱۸۳ (تازه‌های نشر)
دانای مینوی خرد، شخصیتی خیالی یا تاریخی؟
۵۰/۷۳-۹۰ (تحقیقات ایران‌شناسی)
درآمدی بر ایران‌شناسی ۴۹/۲۱۰-۲۱۱ (تازه‌های نشر)
درآمدی بر تاریخ ادبیات اسپانیایی- امریکایی
۵۱/۸۸-۹۴ (نقد و بررسی)
راهی به سوی عاقبت خیر ۴۹/۶۵-۷۴ (مقاله)
رده‌شناسی زبان‌های ایرانی ۵۱/۱۶۶-۱۶۹ (تازه‌های نشر)
زاویه دید و تعبیرات راوی در تهران مخوف
۵۲/۴۷-۵۶ (مقاله)
زبان مشترک، کلید ارتباط در جهان دانش و فن
۵۲/۱-۵ (سرمقاله)
زندگی زنان گیلان ۵۲/۱۴۶-۱۵۰ (تازه‌های نشر)
سید ضیاءالدین طباطبایی، روزنامه‌نگار و داستان‌نویس
۵۰/۱۰۷-۱۱۳ (گلچینی از دیرینه‌ها)
شاهنامه فردوسی و ترجمه‌های آن در دانش زبان و
در ادبیات فرانسه و آلمانی ۵۲/۱۰۷-۱۲۶ (فرهنگستان)
شرح شکن زلف ۵۱/۹۵-۱۰۷ (نقد و بررسی)
شرحی بر «شبانۀ» شاملو ۵۰/۳۴-۳۹ (مقاله)
شمس‌الدین خاله و شهاب‌الدین خاله ۵۲/۲۷-۴۱ (مقاله)
عباس حرّی، چهره‌ای که طومار زندگی‌اش همواره
باز است ۵۰/۱۸-۲۰ (مقاله)
عنصر روانی شخصیت در مکاشفات عرفا
۵۱/۵۴-۶۶ (مقاله)
فرهنگ‌پایه تیپ‌شناسی شخصیت‌های ایرانی در
صد و پنجاه سال پیش ۴۹/۲۲۰-۲۲۱ (تازه‌های نشر)
فرهنگ عامه شهر بهمنی ۵۲/۸۵-۹۹ (تحقیقات
ایران‌شناسی)
فریدون بشد نام ازو ماند باز ۵۰/۸-۱۲ (مقاله)

بهررسی عروضی غزل‌های منزوی ۴۹/۷۵-۱۰۶ (مقاله)
بررسی گروه‌واره‌های همبسته و بوم‌گویه‌ها در زبان
فارسی ۵۰/۱۱۴-۱۵۶ (فرهنگستان)
بررسی نظام واژه‌سازی به روش تجزیه تکواژی
صوری ۵۲/۵۷-۶۷ (مقاله)
بررسی و نقد هفت تصحیح دیوان حافظ ۵۱/۶۷-۸۷ (نقد و بررسی)
بنیاد سعدی ۵۰/۲-۷ (سرمقاله)
بهرجویی از نشانه‌های سبکی در تصحیح متون
۵۲/۱۹-۲۶ (مقاله)
بیست و هفتمین همایش بین‌المللی تاریخ‌نگاری و
منبع‌شناسی آسیا و آفریقا ۴۹/۲۲۲-۲۲۵ (اخبار)
تاریخ ادبیات فارسی ۵۲/۱۴۲-۱۴۶ (تازه‌های نشر)
تاریخ مطبوعات گیلان ۴۹/۲۱۱-۲۱۲ (تازه‌های نشر)
تصحیح دو بیت در دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو
فبایدانی ۵۱/۲۱-۲۴ (مقاله)
تعهدگرایی اندیشه اجتماعی از عصر مشروطه تا
ادبیات معاصر ۵۲/۴۲-۴۶ (مقاله)
تماشای کارگاه ۵۰/۱۸۴-۱۸۶ (تازه‌های نشر)
تورم در نیروی انسانی مراکز دانشگاهی و پژوهشی
۵۱/۲-۵ (سرمقاله)
چوند پرند ۴۹/۲۰۹-۲۱۰ (تازه‌های نشر)
چند نکته دیگر درباره کُنج یا گنج ۴۹/۱۰-۲۵ (مقاله)
حبیبی و فرهنگستان ۴۹/۲-۹ (سرمقاله)
حذف کرسی ایران‌شناسی دانشگاه مونیخ
۵۱/۱۸۹-۱۹۰ (اخبار)
حسن حبیبی، مرد دین و دانش ۵۱/۱۴۰-۱۶۰ (فرهنگستان)
حیرت در پیشگاه خدا ۴۹/۲۶-۴۴ (مقاله)
خلاصه الأشعار و زیده الأفكار ۵۰/۱۷۳-۱۷۶ (تازه‌های نشر)

- فهرست پایان‌نامه‌های حوزه شاهنامه‌پژوهی
۵۱/ ۱۷۷-۱۷۳ (تازه‌های نشر)
کارکرد بازرگانی نزد رستم و دیگر پهلوانان
طبقۀ جنگاور هند و اروپایی ۴۹/ ۱۵۳-۱۶۴
(تحقیقات ایران‌شناسی)
کارنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی (سال ۱۳۹۰)
۴۹/ ۱۹۳-۲۰۸ (فرهنگستان)
کتاب‌شناسی و مأخذشناسی مزدکی ۵۰/ ۹۱-۱۰۶
(تحقیقات ایران‌شناسی)
کتاب و کتابخانه در ایران قبل از اسلام ۵۱/ ۱۷۹-۱۸۰
(تازه‌های نشر)
مثل یک قطره غزل ۵۱/ ۱۷۱-۱۷۳ (تازه‌های نشر)
مدرنیسم در شعر فروغ و شاملو ۵۰/ ۱۶۹-۱۷۰
(تازه‌های نشر)
معرفی و تصحیح چند بیت از رودکی ۴۹/ ۱۰۷-۱۲۲
(نقد و بررسی)
مکاتبات امیرمهدی بدیع و محمدعلی جمالزاده
۴۹/ ۱۶۵-۱۷۵ (گلچینی از دیرینه‌ها)
نامه‌ها ۴۹/ ۲۲۶-۲۳۰؛ ۵۲/ ۱۷۴-۱۷۶ (نامه‌ها)
نظری به تصحیح دیوان شیخ‌امین‌الدین محمد بلیانی
۴۹/ ۱۲۳-۱۳۰ (نقد و بررسی)
نقدی بر فرهنگ اوزان شعر فارسی ۵۰/ ۵۶-۷۲ (نقد و
بررسی)
نقش ضمیر ناخودآگاه مخاطب در هرمنوتیک مدرن
۵۰/ ۴۰-۵۵ (مقاله)
نگاه نو ۵۱/ ۱۷۷-۱۷۹ (تازه‌های نشر)
نگاهی به متون طبری ۴۹/ ۱۳۱-۱۴۷ (نقد و بررسی)
- نمادگشای بخاری از قرن دهم هجری ۵۲/ ۶۸-۸۴
(نقد و بررسی)
نیاز به ریشه‌شناسی برخی کژتابی‌های فرهنگی
تأثیرگذار بر تشکیلات اداری ۵۰/ ۲۶-۳۳ (مقاله)
نیمای داستان‌نویس ۵۱/ ۱۲۹-۱۳۹ (گلچینی از
دیرینه‌ها)
ورنر زوندرمان ۴۹/ ۱۴۸-۱۵۲ (تحقیقات
ایران‌شناسی)
وزن دوری، مشکلی که عروض قدیم آن را نادیده
گرفته است ۵۲/ ۶-۱۸ (مقاله)
وزن شعر از دیروز تا امروز ۴۹/ ۲۱۲-۲۱۷ (تازه‌های
نشر)
همایش فرهنگی «ایران از دیدگاه سیاحان
سفرنامه‌نویس فرانسوی» ۵۲/ ۱۶۱-۱۷۳
(اخبار)
همایش «مهر میهن در شعر ابوالقاسم فردوسی و
ابوالقاسم الشّابی در تونس» ۵۰/ ۱۸۷-۱۹۹
(اخبار)
یادگار زیران ۵۲/ ۱۵۶-۱۵۷ (تازه‌های نشر)
Language Attrition ۵۰/ ۱۷۹-۱۸۲ (تازه‌های
نشر)
Linguistics ۴۹/ ۲۱۷-۲۲۰ (تازه‌های نشر)
Revealed Grace the Juristic sufism of Ahmad
Sirhindi (1564-1624) ۵۰/ ۱۷۶-۱۷۹
(تازه‌های نشر)
- Summary of Articles 49/ 3-6; 50/ 3-6; 51/
3-5; 52/ 3-6

الهام دولت‌آبادی



and treatises" to him but only his *divan-e Sh'er* (Dvian of Poetry), *Jam'e olloqat* (A Dictionary of Words) and *Kashf Al-Romooz* (Unveiling the Secrets) have survived. The latter includes an introduction, two chapters and a concluding section. In the introduction, the writer speaks about the benefits and techniques of poetry based on the views of Khajeh Nasiroddin. In the subsequent chapters, the wrier offers solutions to the problems with the interpretation of certain lines from the past and contemporaneous poets, following with quotations of lines from anonymous poets. Finally, examining the interpretation of a line attributed to Attar by a critic of his method of unveiling secrets, the mystic Allahyar Bin Allah Gholi Teymoor Bukhari Naghshbandi, he expounds on his method of interpretation.

Iranian Studies

The Folklore of the City of Bahme'ee

A. Habibi Asl; A. ZABIHNIA OMRAN

The city of Bahme'ee is located in the northwest of Kohkiloyeh va Boyer Ahmad province, neighboring Khoozestan province. It is bordered in the east by Kohkiloyeh, in the north by Baghmalek, in the south by Behbahan, in the west by Ramhormoz and in the southwest by Omidieh and Aghajari. At present the city includes a town named Likak, two townships, four villages and 171 hamlets, some of which are now deserted. The geographical and the tribal situation of the region has given rise to a wealth of traditions, most of which are different from those in other regions in Iran. The purpose of this paper is to familiarize the reader with some of these unique traditions.

The Academy

The impact of Ferdowsi's Shahnameh on French and German Literatures

K. JALALI; A. SAMIEE (GILANI)

In Europe, Ferdowsi's *Shahnameh* was popularized mainly through the works of Julius von Mohl, the German Iranologist who lived in Paris. Before him, however, there were other orientalist who had translated the *Shahnameh* and written about it. In this paper, the writer deals with the translations of the *Shahnameh* and their impact on Julius von Mohl's account of Ferdowsi's biography as well as his correction of this epic book.

Names that are forgotten

S. A. SAMAYEE

S. M. SAMAYEE

Speakers of a language often fail to retrieve a word from memory and instead replace another word for it. This is called the tip of the tongue phenomenon. There are relationships between the word that is forgotten (N1) and the word that is replaced (N2). These relationships are either linguistic or non-linguistic, the latter referring to the knowledge of speakers about the external world. The linguistic relationships are in turn divided into semantic, morphological, phonological, etymological, etc. Normally, the relationship between N1 and N2 is not simple, consisting of the simultaneous combination of several relationships. The non-linguistic relationship is mainly composite in nature, made in combination with linguistic relationships.

is claimed that the lesser known Persian poet Shamsoddin Omar Khaleh lived in the 6th century, but according to the books of his contemporaneous poets, Ziya Parsi and Seyf Esfarangi, he lived in the seventh century. Another lesser known poet, Shahaboddin Khaleh, is also a seventh century poet of whom very few poems have survived and of whom no mention is made in reputable Persian Literature histories.

Point of view and narrator change in *Tehran, city of terror*

B. ALIPOOR GASKARI

This paper deals with point of view and narrator change in the novel *Tehran, city of terror*, the first Persian social novel. The writer, drawing on the rules of narratology and taking an objective perspective, examines the four different narrators, importance of the point of view and narrator selection, and narrative methods used in the novel, aiming to indentify the position of the novel in the contemporary Persian fiction. The studies dealing with pioneer Persian social novels often claim that they are mere imitations of the 19th and 20th centuries European novels. In this study, it is shown that the point of view used in the novel is one of the third person, and that only one of the four narrators is omnipresent. Also, the narrator change both renders the novel dynamic and arouses the readers' curiosity. The change of narrator is also shown to be the result of a conscious imitation of European Romantic novels and the writer's affinity with the Persian tradition of storytelling. This has made the novel an interesting read despite certain general shortcomings.

Reviews

A tenth century decoder written by Bukhari

N. MAYEL HERAVI

This paper deals with the life and works of Maulana Niazi Bukhari, a 10th century revealer of secrets. Since he continually travelled, little accurate information is available about his name and date of birth, but as understood from his travel accounts, this Bukhara mystic travelled first to Herat, then to Balarood and Balkh and later to Kulab, Badakhshan, Kabul and Ghandhar, and finally settled in India. According to the historians who have mentioned him in their works, he had great knowledge in poetry, prosody and history. Some historians have attributed ``books

SUMMARY OF ARTICLES

Essays

Doubled Meter, an Issue Ignored in the Classical Prosody

A. Najafi

A doubled meter (*dowri*) is one in which every hemistich in a line of poem may be divided into two equal half. Sometimes, however, there is that one or two extra letters; that is, an extra short syllable, in the end of some of these hemistiches. This extra syllable is expected to break the meter balance but the ear does not perceive this. The *dowri meter* dates back over one thousand years in Persian poetry, but since this does not happen in Arabic poetry, Persian prosody, derived from the Arabic system of prosody, has not managed to explain this lack of equal syllables and has therefore opted to ignore it.

Using stylistic features in correcting texts

A. SAMIEE (Gilani)

The discussions on text correction are usually limited to philology and formal textual features, which are identified by historical and bibliographical studies. In these studies, stylistic features are ignored. This is especially true about those formal features that are drawn from the text itself and are therefore more objective. In this paper, the aim is to present an example in which, using stylistic features, it is possible to distinguish between the original version and various recordings. The examples include lines from Sa'di's sonnets.

Shamsoddin Khaleh and Shahaboddin Khaleh

M. OlyAEE MOGHADDAM

The claims made in the reputable Persian literature histories concerning the biography of writers and poets are not always accurate. In Zabihollah Safa's *History of Persian Literature* and Saeed Nafisi's *History of Prose and Verse*, for example, it

News

Cultural Conference Entitled: "Iran From the Point of View of the Travelogues written by French Tourists"	S. Fotuhi	161
	(S. Fotuhi)	

Letters

F. Farhoodi-pour		174
(F. Farhudi-pur)		

Index of Volume XIII		177
----------------------	--	-----

Summary of Articles in English	(A. KHAZAE FARID)	3
	(A. xazâ'i Farid)	

TABLE OF CONTENTS

Editorial

A common language, the key to communication in this World of Knowledge and technology	Editor	2
---	--------	---

Essays

Doubled meter, an issue ignored in the classical prosody	A. Najafi (A. Najafi)	6
Using stylistic features in correcting texts	A. Sami'ee (Gilani) (A. Sami'i (Gilani))	19
Shamsoddin Khaleh and Shahaboddin Khaleh	M. Olyaei Moqaddam (M. Olyae'i Moqaddam)	27
Social commitment of literature from the Constitutional Period up to the present time	N. Mohammadi (N. Mohammadi)	42
Point of view and narrator change in the novel <i>Tehran, city of terror</i>	B. Alipoor Gaskari (B. Alipur Gaskari)	47
An examination of word formation using a formal morphemic analysis	K. Krykonyuk	57

Reviews

A tenth century decoder written by Bukhari	N. Mayel Heravi (N. Mayel Heravi)	68
--	--------------------------------------	----

Iranian Studies

The folklore of the city of Bahma'i	A. Habibi Asl (A. Habibi asl)	85
-------------------------------------	----------------------------------	----

Selections from the Past

Arani and the Persian Language	J. Sh. Keyhani (J. Š. Keyhâni)	100
--------------------------------	-----------------------------------	-----

The Academy

The impact of Ferdowsi's <i>Shahnameh</i> on French and German Literatures	K. Jalali (K. Jalâli)	107
Names that are forgotten	tr. by A. Sami'ee (Gilani) S. A. Samayee & S. M. Samayee (S. A. Samâ'i & S. M. Samâ'i)	127

Recent Publications

a) Books: <i>Târikh-e Adabîyyât-e Fârsi (History of Persian Literature); Zendegi-ye Zanân-e Gilân (Life of Gilan Women); bâ qâfele-ye šowq (With the caravan of fervor); Yâdegâr-e zarîrân.</i>		142
c) Articles: What Is <i>the raison d'être</i> of the Higher Education System? (Prepared by Shoja Karimi, Y. Shokoohi, Mahsa Mojaddar Langroodi)		157

ISSN 1025-0832

Vol. XIII, No. 4 (Ser. No. 52)

Summer 2014

Rated as a
Scientific and Research Journal
by the Ministry of Science,
Research and Technology

President: Gh.A. Haddad Adel

Editorial board: M. Dabir-Moghaddam, K. Fani,
Gh.A. Haddad Adel, A. Najafi, M.R. Nasiri,
H. Rezai Baghbidi, A.A. Sadeghi, A. Samiee (Gilani),
M.R. Torki

Editor: A. Samiee (Gilani)

Nāme-ye Farhangestān

The Academy of Persian Language and Literature
Academies Complex, After Metro Station,
Haghani Express Way, Tehran-Iran
Postal Code: 15 38 63 31 11
P.O. Box: 15 875-6 39 4

Phone: (+98 21) 88 64 23 39 -48, Fax: 88 64 25 00

e-mail: namehfarhangestan@gmail.com

Please fill out the subscription form in the following website:
www.persianacademy.ir

This Journal is indexed in the Scientific Information Database:
www.SID.ir

Foreign Subscriptions:

Middle East and neighbouring countries: 64.00 Euro per year
Europe and Asia: 80.00 Euro per year
Africa, North America, and the Far East: 96.00 Euro per year

Bank account in foreign exchange (Euro):
56233, Bank Melli Iran, Eskin branch, code: 271
in the name of the Academy of Persian Language and Literature

Printed in the Islamic Republic of Iran